# اطلاعات هفتگی

شماره ۳۲۲۰
چهارشنبه ۵ بهمن ۱۳۸۴
بها ۲۵۰۰ ریال

**گزارشی خواندنی از جولانگاه مواد مخدر دنیا**

**سفر به شهری با ۲۵۰۰ سال سابقه کشاورزی**

**خودکفایی درمانی برای کودکان**

**جادو زندگی‌ام را متلاشی کرد**

**کم‌خرج‌ترین راه لاغری**

**جراحی معجزه‌آسا**

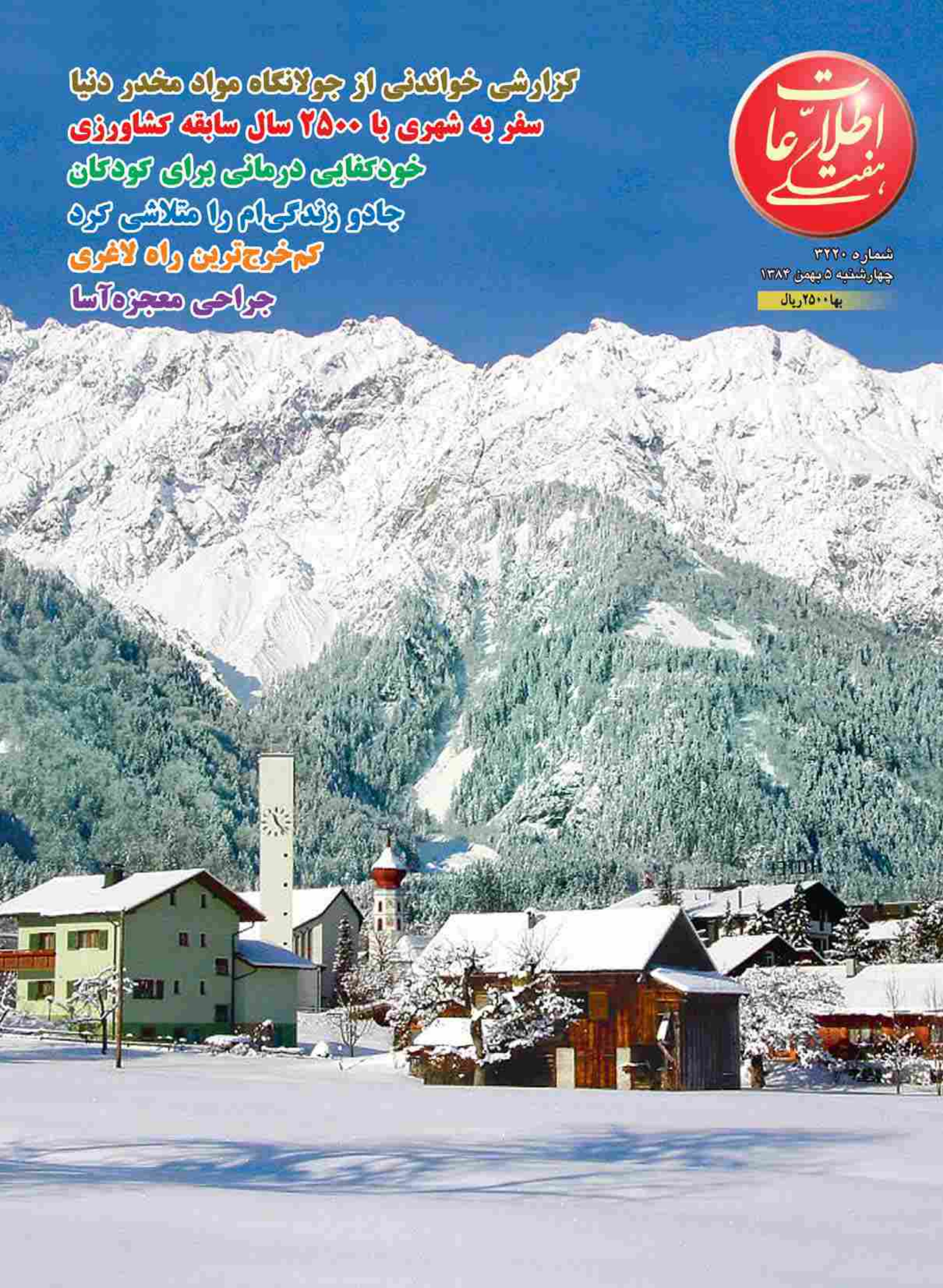

## تصویر برگزیده هفته

## تصویر سه بعدی

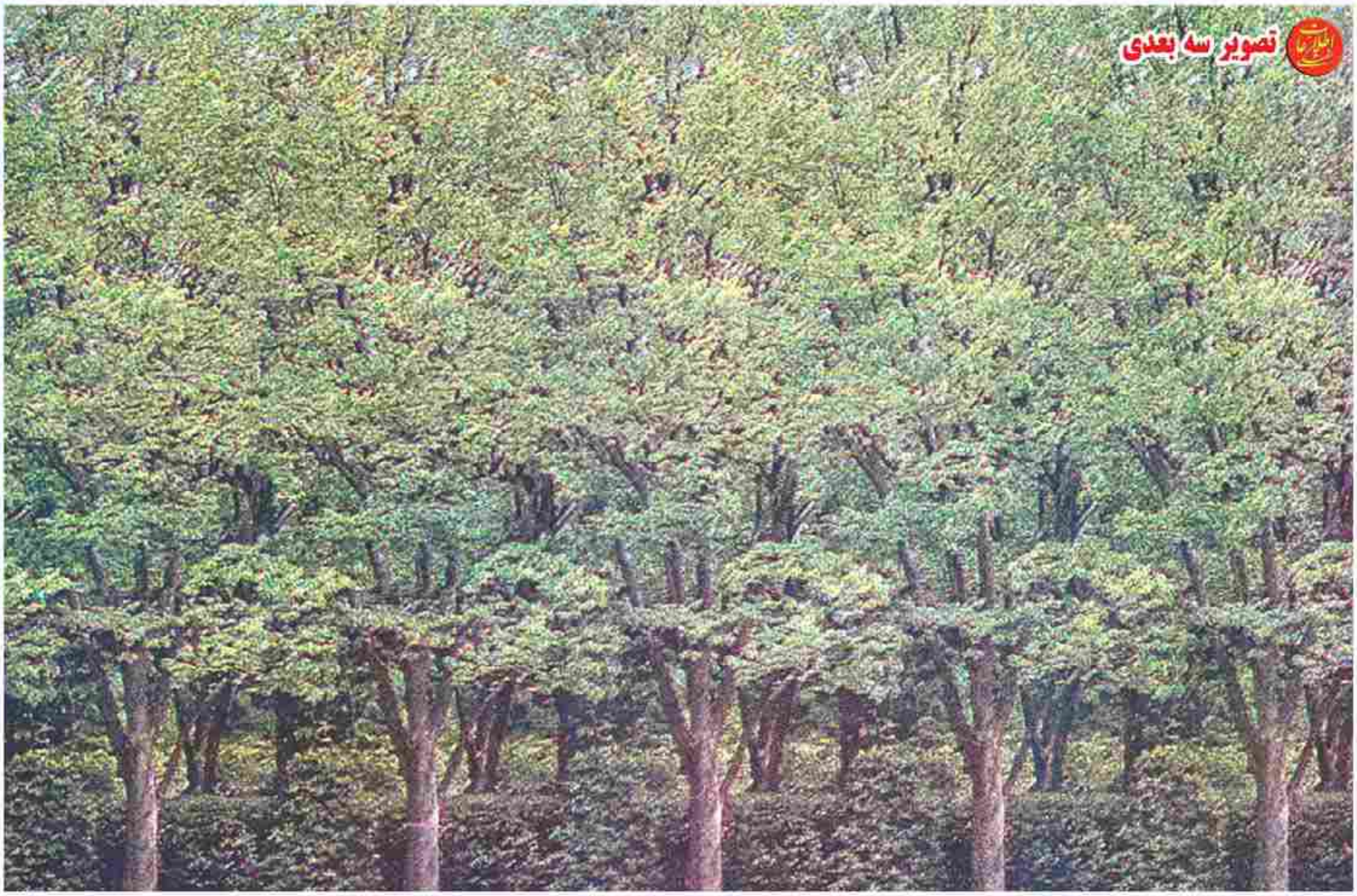

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب این شماره:

یاد و یادواره ---------------------------- ۳
یادداشت هفته ---------------------------- ۴
تفسیر سیاسی ---------------------------- ۶
سه‌گانه ---------------------------------- ۸
گزارش سفر به قونیه -------------------- ۱۰
رفتارها و واکنش‌ها ---------------------- ۱۲
داستان زندگی -------------------------- ۱۴
بازتاب ---------------------------------- ۱۶
گزارش رنگی --------------------------- ۱۸
مشاور خانواده ------------------------- ۲۰
خاطرات کلانتر ------------------------- ۲۲
درس زندگی ---------------------------- ۲۴
پرسش ویژه، پاسخ ویژه ---------------- ۲۵
ماجراهای خواستگاری ------------------ ۲۶
در پیچ و خم دادگاه -------------------- ۲۷
گزارش شهرستان ----------------------- ۲۸
پاورقی خارجی ------------------------- ۳۰
فرهنگ مردم --------------------------- ۳۲
یک دقیقه با دنیای علم ----------------- ۳۳
از گوشه و کنار جهان ------------------ ۳۴
خواندنیهای تاریخی -------------------- ۳۶
یک هفته حادثه ------------------------ ۳۷
اینجا نباید نفس کشید ------------------ ۳۸
عکسها و حرفها ------------------------ ۴۰
ترازو ----------------------------------- ۴۱
تماشاگه راز ---------------------------- ۴۲
در قلمرو داستان ----------------------- ۴۴
معجزه طبیعت -------------------------- ۴۶
جدول ---------------------------------- ۴۸
باهوش خود کلنجار بروید -------------- ۴۹
جنگ هنر ------------------------------ ۵۰
داستانهای آلفرد هیچکاک --------------- ۵۴
جهان هنر ------------------------------ ۵۶
ورزشی -------------------------------- ۵۸
هفته بعد شما --------------------------- ۶۲
اطلاعات مفتکی ------------------------ ۶۳
تعبیر خواب ---------------------------- ۶۴
در حلقه رندان ------------------------- ۶۵
نقاشی‌های شما ------------------------- ۶۶

**صاحب امتیاز:**
**شرکت ایرانچاپ**
**(موسسه اطلاعات)**
**مدیر مسوول و سردبیر:**
**فتح‌الله جوادی**

معاون سردبیر: سیداحمد شهابی
معاون فنی: محمود صفادار
ناظر چاپ: کریم ملکی
صفحه‌آرا: محمد جعفر صباغی خسروی
زهرا کوچکی
حروف‌نگار: اسماعیل غلامی

**نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان نفت جنوبی - موسسه اطلاعات - اطلاعات هفتگی**
کد پستی: ۱۵۴۹۹۵۱۱۹۹
تلفن: ۲۲۲۲۶۲۲۶ - ۲۹۹۹۳۴۰۴
نمابر (فاکس): ۲۲۲۷۱۸۱۳
تلفن آگهی‌های مجله اطلاعات هفتگی: ۲۲۲۲۳۵۰۷
چاپ از: ایرانچاپ
چاپخانه موسسه اطلاعات - تلفن: ۲۹۹۹۹

**شماره ۳۲۲۰ - چهارشنبه ۵ بهمن ۱۳۸۴**
**۲۴ ذیحجه ۱۴۲۶ ۲۵ ژانویه ۲۰۰۶**

■ هرگونه استفاده از مطالب مجله جهت فیلمنامه سینما، تلویزیون و تئاتر و یا چاپ در کتاب منوط به کسب اجازه کتبی است.
■ مقالات ارسالی پس داده نمی‌شود.
■ مجله در ویرایش مطالب آزاد است.

# یاد و یادواره

## شهادت فرماندهان رشید اسلام

۵ تن از فرماندهان رشید لشکر اسلام که دوران جنگ تحمیلی در سرکوبی قوای متجاوز رژیم بعثی دلاوریهای کم‌نظیری از خود نشان داده بودند؛ در ۹ بهمن ماه سال ۱۳۶۰ هجری شمسی به شهادت رسیدند. حسن باقری جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و مجید بقایی فرمانده قوای اول کربلا از گروه همین شهیدان بودند که برای بازرسی به خط مقدم جبهه رفته بودند. شایان توجه است که شهید باقری بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در تحریریه روزنامه جمهوری اسلامی ادای وظیفه می‌کرد و شهید بقایی نیز در زمان انقلاب از جمله سربازانی بود که به امر حضرت امام خمینی(ره) از پادگان گریخت و به صف مبارزان و انقلابیون پیوست.

## فتح مصر به دست مسلمانان

در اول محرم‌الحرام سال ۲۰ هجری قمری: سرزمین مصر بدست مسلمانان فتح شد. مصر تا آن زمان تحت حکومت ایرانیان و یونانیان بود و از قدرت نظامی عظیمی بهره‌مند بود. اما سرانجام سپاه آزادیبخش اسلام مصریان را شکست داد. فرماندهی سپاه اسلام در این نبرد به عهده عمروعاص بود.

## شهادت ستارخان

ستارخان ملقب به سردار ملی از رهبران مبارز و آشتی‌ناپذیر نهضت مشروطه در ۲۸ ذیحجه سال ۱۳۳۲ هجری قمری بر اثر جراحت ناشی از اصابت گلوله به شهادت رسید. ستارخان روحی بلند و بی‌تاب داشت و از حاکمان و زمامداران ستمگر و بی‌کفایت قاجاریه کینه‌ای عظیم در دل داشت. او با باقرخان که مجاهدی آزادیبخش بود همنوا شد و پس از مدتی با فتح شهرهای متعدد، به طرف تهران حرکت کرد. ستارخان در فتح تهران با مجاهدان جنوب ایران و گیلان همکاری و سرانجام جان خود را در این راه نثار کرد. مخالفان نهضت مشروطه ستارخان و همراهانش را در باغی نزدیک تهران به گلوله بستند و ستارخان چند روز بعد شهید شد و پیکرش در باغ طوطی حرم حضرت عبدالعظیم(ع) به خاک سپرده شد.

## درگذشت استاد مینوی

مجتبی مینوی محقق، ادیب و استاد دانشگاه در ۶ بهمن ماه سال ۱۳۵۵ هجری شمسی بدرود حیات گفت. استاد مینوی در تهران زاده شد و بعد از فارغ‌التحصیلی از دارُالمُعلمین عالی تهران، کار ادبی و فرهنگی خود را با معلمی آغاز کرد. مرحوم، مینوی پس از تحصیلات افزون بر انتشار کتاب ۱۵ گفتار که مجموعه‌ای از مقالات تحقیق اوست متون زیادی را از آثار قدیم تصحیح کرده است. استاد مینوی کتابخانه نفیس و ارزشمند خود را به بنیاد شاهنامه اهدا کرد. این بنیاد هم اکنون بخشی از سازمان مطالعات و تحقیقات فرهنگی است.

## درگذشت سعدی

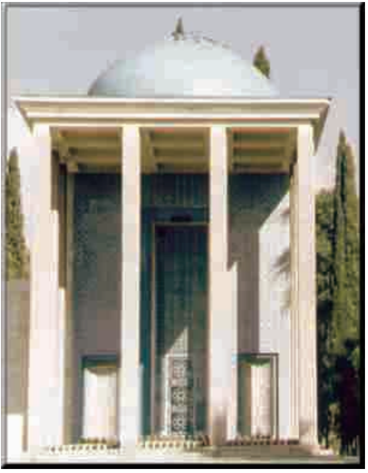

در ۲۷ ذیحجه سال ۶۹۱ هجری قمری «مُشرفُ‌الدّین مصلح‌بن عبدالله» مشهور به سعدی شیرازی شاعر و متفکر برجسته ایرانی چشم از جان فرو بست. سعدی در ایام جوانی سفری ۳۰ ساله را آغاز کرد و از بسیاری از نقاط عالم دیدن کرد. سعدی مقارن با حکومت «ابوبکر سعد» زندگی منظومه معروف خود یعنی بوستان یا سعدی نامه را که شامل اندیشه‌های گرانقدر اوست، به رشته تحریر درآورد. سعدی خود در باره بوستان گفته است: «آن را به ۱۰ باب تقسیم کردم به نامهای: عدل و انصاف، احسان، عشق و شور و مستی، تواضع، رضا، قناعت، تربیت، شکر بر عافیت، توبه و در انتهای مناجات و ختم کتاب». گلستان دیگر اثر جاودانه سعدی است که از پربارترین نثرهای مسجّع ادب پارسی به شمار می‌رود. همچنین «نصیحۀ الملوک و مجموعه غزلیات سعدی» از دیگر آثار ارزشمند اوست.

## کشف میکروب بیماری جذام

در ۲۵ ژانویه سال ۱۸۷۱ میلادی میکروب بیماری جذام را هانزِن پزشک و محقق آلمانی کشف کرد. این بیماری پوستی بصورت دانه‌هایی خشن در پوست و غشای مخَاطی حلق، بینی و چشم ایجاد می‌شود. عامل مولد این بیماری در سلسله اعصاب نیز انباشته و سبب از بین رفتن بخش عمده‌ای از حس می‌شود. این بیماری بیشتر در مناطق حارّه بروز می‌کند؛ اما مردم دیگر نقاط جهان نیز از خطر ابتلاء به آن مصون نیستند.

چهار چیز بر صاحبان خرد از امت من لازم است: شنیدن دانش و حفظ آن و انتشار دادن و به کار بستن آن
● حضرت محمد(ص)

یادداشت هفته
محمدامین جوادی

# نگاه ابزاری به بخش خصوصی

این روزها وقتی بحث دانشگاه آزاد پیش آمد و نیز بودجه پیشنهادی دولت و نگاهی که در بدنه اجرایی دولت و مجلس در رابطه با نحوه اداره اقتصاد جامعه وجود دارد و نیز حرفها و وعده‌های مسوولین نظیر کاهش نرخ بهره، افزایش وامهای رانتی و با بهره‌های کم و مسائلی از این قبیل، یک نگرانی به سراغ نگارنده آمده است. آن نگرانی این است که چرا دولت به بخش خصوصی نگاه ابزاری دارد، یعنی هرگاه که نیازی به بخش خصوصی پیدا کند، آنها را درگیر می‌کند و پس از آنکه نیازش برطرف شد، آنها را به امان خدا می‌سپارد. چرا دولت جراءت بها دادن به بخش خصوصی را درخودش نمی‌بیند؟ با وجود همه شعارهایی که داده می‌شود، نگاه به بخش خصوصی و تصدی‌گری مردم، نگاه حاشیه‌ای است. به بودجه امسال دولت نگاه کنید تا به خوبی این مهم دریافته شود و به این مثالی که خواهم زد، دقت کنید: دانشگاه آزاد نمونه‌ای از یک فعالیت بخش خصوصی در کشور است که البته اگر تا به‌حال دوام آورده به دلیل هیاءت امنایی است که از شخصیت های برجسته نظام هستند. فشاری که اخیراً به دانشگاه وارد آمده در مورد کاهش شهریه‌ها، اتفاقاً شاید بتوان گفت که آخرین نقطه‌ای است که دولت به عنوان ناظر می‌توانست روی آن دست بگذارد و در آن دخالت کند. انتقاداتی که به این دانشگاه وارد است برمی‌گردد به کیفیت آموزشی، عدم تناسب رشته‌های آن با بازار کار، عدم پاسخگویی مناسب به نیازهای اصلی بخش صنعتی و کشاورزی کشور، عدم تربیت نخبگان، کارآفرینان و متخصصان موردنیاز جامعه، بی‌توجهی به کیفیت همراه با گسترش کمیت و... اما حرف منتقدان هیچ کدام از اینها نیست. رفتاری که با قدرتمندترین نهاد فرهنگی بخش خصوصی کشور می‌شود نمونه‌ای از رفتاری است که در کل جامعه نسبت به بخش خصوصی وجود دارد. ظاهراً چند هفته پیش هم بیان شد که اگر دانشگاه آزاد بخواهد به اندازه دانشگاه‌های دولتی به اساتیدش حقوق بدهد و یا اعضای هیأت علمی را به سمت واحدهای آموزشی‌اش بکشاند و یا کیفیت آموزشی‌اش را بالا ببرد، به چه بودجه‌ای نیازمند است و این بودجه از چه محلی باید تامین شود؟ سرانه یک دانشجو در دانشگاه دولتی در مقایسه با دانشگاه آزاد چه نسبتی با همدیگر دارد؟ اگر قرار باشد مقایسه‌ای به عمل آید، نحوه اداره دانشگاه آزاد اگر از دانشگاه‌های دولتی‌مان بهتر نباشد، قطعاً از آن بدتر نیست، اما دولت بدون آنکه منطق اقتصادی درستی پشتوانه فشارش باشد، صرفاً برای جلب افکار عمومی مساله کاهش شهریه‌ها را مطرح می‌کند. قدرمسلم اگر دانشگاه آزاد گردن‌کلفت نبود در معرض خطر قرار می‌گرفت. همچنان که خیلی از مراکز، شرکتها، موسسات و کارخانه‌هایی که در بخش خصوصی با این نگاه دخالتی دولت روبرو شدند و قدرت دانشگاه آزاد را نیز نداشتند، به خاک سیاه نشستند. ظاهراً برخلاف ادعایی که در مورد واگذاری کار مردم به مردم داریم، برنامه‌ریزی‌مان به گونه‌ای است که به محض افزایش درآمد دولت (که معمولاً از افزایش قیمت نفت است) حق مداخله بیشتری را برای دولت قائل می‌شویم و دامنه دولت را گسترده‌تر می‌کنیم. مطمئن باشید سال آینده با این وضعیت حجم دولت بزرگتر می‌شود و بخش خصوصی بیشتر تحت فشار قرار می‌گیرد، گرچه به اعتقاد برخی از کارشناسان اصولاً در ایران بخش خصوصی فعالی وجود ندارد و قدرت نفوذش در اقتصاد و به‌ویژه در بخش‌های مولد اقتصادی بسیار پایین است. ادامه این روند یک دولت شبه‌کمونیستی فراهم می‌آورد که از برق‌رسانی، لوله‌کشی، آسفالت و جاده‌سازی گرفته تا تلفن، موبایل، آموزش و پرورش، سینما، فرهنگ، تولید و صنعت و... همه چیزش دولتی است، حتی بورس و آن وقت تمام این دهان‌های باز و جانهای تشنه منتظر قطره‌چکانی در دستهای دولت خواهند بود که قطره قطره و دانه دانه آب و دانه به آنها برساند. از آن بدتر افزایش وابستگی به نفت است که در بودجه امسال بیش از هر زمان دیگری خود را نشان می‌دهد.

نمی‌دانم چه زمانی فرا خواهد رسید تا ما به جای بیان اظهارنظرهای عاطفی و احساسی که کارکردهای موقت دارند با شفافیت و روشنی و با نگاه دوراندیشانه به مسائل جامعه نگاه کنیم و نیک دریابیم که این جامعه با توجه به بضاعت‌هایی که دارد نیازمند آرامش و رفاه است و نیازمند تولید ثروت که ما از آن سخت

---

# نامه‌های بدون واسطه

## سخنان امیر

امام علی(ع) می‌فرمایند:

پروردگارا، به تو پناه می‌برم از اینکه ظاهرم در دیده‌ها نیکو ولی باطنم به نزد تو زشت باشد. درحالی که بخواهم با ریاکاری و ظاهرسازی که تو بهتر از من بدان آگاهی، خود را نزد مردم با ظاهری نیکو جلوه دهم و بدرفتاریم را نزد تو آورم که در نتیجه به بندگانت نزدیک‌تر و از رضایتت دور مانم.

◇ ◇ ◇

○ بخشش و کرم نگهبان آبروهاست. ○ بردباری بند دهان نادانان است. ○ گذشت زکات پیروزی است. ○فراموش کردن آنکه به تو خیانت کرده تلافی توست. ○مشورت کردن چشم هدایت است. ○ کسی که فقط به راءی خود اکتفا کرد گرفتار خطر شد. ○ شکیبایی دورکننده‌ی سختی‌های روزگار است. ○ناشکیبایی زمان را در نابود کردن انسان یاری می‌دهد. ○بزرگترین توانگری ترک آرزوست. چه‌بسا عقلی که اسیر هوای نفس است و هوای نفس بر او امیری می‌کند. ○ از جمله توفیقات حفظ تجربه است. ○دوستی کردن پیوند با مردم را فراهم می‌کند. از کسی که از تو رنجیده ایمن مباش.

**خدیجه مطاعی - ایلام**

## سخنی با سردار رویانیان

یکی از نیروهای خدوم پلیس، سردار رویانیان است که هم در مازندران شاهد تلاش و جدیت او بودیم و هم وقتی که پلیس ۱۱۰ را ساماندهی کرد و هم وقتی که بعداً به پلیس راه آمد و در آنجا هم منشاء تحول بود. حسن نیت، خلوص و کار دلسوزانه‌اش را همگی شاهد بودیم. حال این نیروی خوش سابقه به راهنمایی و رانندگی پای گذارده است و انتظاری که نگارنده و نیز همه شهروندان دارند این است که راهنمایی و رانندگی شاهد تحول بهتری باشد، اما متاسفانه هنوز اشکالاتی در نوع تعامل این نیرو با شهروندان مشاهده می‌شود. از جمله چهارشنبه هفته گذشته که حوالی ۱۰ صبح از خیابان ولی‌عصر(عج) قصد ورود به بلوار میرداماد را داشتم، برخوردی را از یکی از نیروهای پلیس راهنمایی دیدم که شایسته این نیروی خدوم نیست. همه ما می‌دانیم که نوع تعامل پلیس با شهروندان بویژه مامورانی که در راهنمایی و رانندگی خدمت می‌کنند، نقش مهمی در ایجاد رضایت در شهروندان دارد و پاسخگویی از جمله وظایف پلیس است. وقتی به اندازه سه چراغ سبز پشت خیابان معطل شدم در نهایت یکی از اتومبیل‌های پلیس را دیدم که از جنوب خیابان ولی‌عصر به سمت شمال در حرکت بود، بی‌آنکه ماموریتی داشته باشد یا عجله‌ای در کار باشد و متوجه شدم مامور مستقر در محل صرفاً برای عبور آن اتومبیل که اتفاقاً در ماموریت هم نبود، سه چراغ شهروندان را معطل کرده است! موقع عبور از مامور راهنمایی مؤدبانه پرسیدم؛ به چه دلیل با وجود چراغ راهنمایی، سه نوبت راه عبور را بسته‌اید؟ دلیل خاصی داشت؟ با حالت عجیبی نگاه کرد و گفت؛ چه می‌گویی؟!! لحظه‌ای درنگ کردم و چراغ راهنمایی را نشان دادم و گفتم؛ منظورم این است که چرا با وجودی که چراغ سبز بود چرا اجازه عبور ندادید؟ با لحن بی‌ادبانه‌ای درنهایت خشونت گفت؛ دلم می‌خواست، چی می‌گی؟ در کمال تعجب وقتی می‌خواستم نام ایشان را روی سینه بخوانم، چیزی ندیدم و وقتی به ایشان گفتم که ظاهراً پاسخ شما منطقی نیست، می‌شود خودتان را معرفی کنید؟ گفت؛ تا ماشینت را توقیف نکردم، برو!!

قاعدتاً با توجه به روحیاتی که از سردار رویانیان سراغ دارم، این رفتار از یک مامور چیزی نیست که ایشان به افسران پلیس توصیه کرده باشند و لذا درخواست من از ایشان این است که در مورد حفظ حقوق شهروندان با نیروهای خدوم راهنمایی و رانندگی که اتفاقاً بسیاری از آنان برخورد مناسبی با مردم دارند، بیشتر صحبت کنند.

**یک شهروند مازندرانی**

## چرا خلف وعده

قرار بود ضریح مبارک امام حسین(ع) که در اصفهان ساخته شده بود از شهرستان اسلام‌آباد غرب بگذرد، چندین روز قبل مسوولین با نوشتن پلاکارد در تمام نقاط شهر و تبلیغ گسترده به مردم، همگی جهت زیارت جمع شده بودند ولی هیچ کس این ضریح مبارک را به چشم ندید. بعضی از مسوولین گفتند به علت پاره‌ای از مشکلات ضریح را زودتر و شبانه انتقال داده‌اند. سوال مردم از مسوولین این است چرا خلف وعده و دروغ؟ چرا با احساسات مردم بازی می‌کنید؟

**عبدالله الفتی - خبرنگار مجله اطلاعات هفتگی**

غافل مانده‌ایم و این غفلت ما برای نسل‌های آینده به بهای گزافی تمام خواهد شد.

اخیراً رئیس جمهور محترم در سخنانی اظهار داشته‌اند؛ تا زمانی که حمل و نقل عمومی اصلاح نشود بهای بنزین ثابت خواهد بود. با این سیاست هرگز حمل و نقل عمومی سامان نخواهد گرفت. وقتی همه مردم بتوانند با نازل‌ترین بها سوخت تهیه کنند، حتی چهار برابر کردن اتوبوس و وسایل حمل و نقل عمومی در شهرهای بزرگ هم به آنان انگیزه استفاده از وسایل نقلیه عمومی را نخواهد داد، ضمن آنکه اگر قرار باشد همچنان بهای انرژی به همین میزان باقی بماند، هیچ سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی انگیزه‌ای برای حضور در عرصه ساماندهی وضعیت حمل و نقل نخواهد داشت. چه کسی حاضر است با بلیت ۲۰ تومانی یک شرکت اتوبوسرانی در تهران دایر کند؟ و یا چه کسی جز دولت با بلیت ۶۵ تومانی مترو حاضر است سرمایه‌اش را به خطر اندازد و به کار ساخت مترو بپردازد؟ مالاً نتیجه چنین روندی پرحجم شدن ترافیک شهرهای بزرگ، قفل شدن خیابانها و عذاب بیشتر مردم خواهد بود. قاعدتاً اگر خیابانها را خلوت کنیم، با سرمایه‌گذاری اندکی و با گسترش تعداد کمی اتوبوس می‌توان وضعیت حمل و نقل عمومی را سامان داد، چون مسیری را که درحال حاضر در یک ساعت می‌توان پیمود، به ۳۰ دقیقه کاهش پیدا می‌کند. مثل این است که ما تعداد اتوبوسها را سه برابر کرده باشیم.

از بحث دور نیفتیم، جهت تصمیم‌گیری‌های اقتصادی دولت معمولاً نشانگر نگاه ابزاری دولت به بخش خصوصی است و دولت رقیب گردن کلفتی که هیچ بخشی قدرت مقابله با آن را ندارد. نمی‌شود به بخش خصوصی گفت میلیاردها تومان سرمایه‌گذاری کن، اتوبان بساز، آنوقت قیمتش را من تعیین می‌کنم. نمی‌شود به بخش خصوصی گفت کارخانه تاسیس کن و محصولت را بدون هیچ منطق اقتصادی آنچنان که من می‌گویم تعیین کن. نمی‌شود به بخش خصوصی گفت وارد عرصه سازندگی و تولید و ارائه خدمات شو و با مجموعه زیرکنترل من که از انواع و اقسام رانت‌ها استفاده می‌کند به رقابت بپرداز. تا وقتی اوضاع بر همین منوال بگردد، همه کارها فقط بر دوش دولت خواهد ماند و بخش خصوصی زیرک هم سرمایه‌هایش را در میدانهایی وارد خواهد کرد که کمترین خطر و بیشترین بازده را داشته باشد. سرمایه‌گذاریهایی که قاعدتاً چون جهت‌گیری مولد ندارند، بیشتر مخرب‌اند تا سازنده و تورم ایجاد می‌کنند به جای تولید و از بین می‌برند تا بسازند و اشتغال را می‌کشند به جای آنکه آن را تغذیه کنند. انگار نوعی هراس در دولت وجود دارد که با جان گرفتن بخش خصوصی احساس عدم آسودگی می‌کند و به همین خاطر است که نه ما بخش خصوصی منسجمی داریم و نه بخش دولتی کارآمدی. هر دو ادامه حیاتشان وابسته به نوعی رانت شده است، هم دولتی رانتی و هم بخش خصوصی رانتی، واقعیت موجود اقتصاد ایران است که هیچ تناسبی با توسعه و رفاه ندارند.

تا زمانی که نگاه ابزاری به بخش خصوصی وجود داشته باشد و کار به دست خود مردم سپرده نشود، حتی با دو برابر شدن قیمت فعلی نفت نیز نمی‌توان انتظار گشایشی داشت.

■

## چند کلام کوتاه

- برای کار خیری که در راه خدا می‌کنی انتظار تعریفی نداشته باش.
- در تعریف زیاده‌روی نکنید که سبب طلبکاری می‌شود.
- هر کس به قدرت خداوند یکتا یقین داشته باشد، پروانه‌وار بر گرد شمع قدرتهای اعتباری نمی‌چرخد.
- همه به فکر اصلاح بشریت هستند، اما هیچکس به فکر اصلاح خود نیست.
- با سقفی از «توکل به خدا» و محبت به «دیگران» و دیواری از «صفا» با سرودی «از مهر» پلاکی از «عاطفه» تلفیقی از «مودت» و «همکاری» در دنیا و آخرت کامروا خواهید بود.
- اگر دلها صادق شوند، راز عشق به ایمان قبل از بیان فاش می‌شود!
- فرزند خود را با ایمان، علم و ادب بیاموزید تا «دین» خود را به جامعه ادا کرده باشید.
- مقام مادر آنقدر والاست که وطن را به مادر تشبیه کرده‌اند.
- پول دست شما را «باز» می‌کند و دهان این و آن را «می‌بندد».
- برای آن که پیش روی قاضی نایستی، پشت سر قانون راه برو!
- انسان برای اینکه حرف زدن را بیاموزد دو سال وقت نیاز دارد، ولی برای آموختن سکوت پنجاه سال مهلت لازم است!

**نورالله خواجات - اهواز**

## چند پیشنهاد

مدتی است که مجله شما را می‌خوانم، خیلی خوشم آمده، بیشتر قسمت‌های آن جذاب است، اما چند پیشنهاد هم دارم.

۱ـ ستونی را به بیان مشکلات و معضلات ادارات اختصاص دهید.

۲ـ در مورد محرومان جامعه بیشتر بنویسید.

۳ـ درباره برنامه‌های تلویزیون هم نقد بنویسید. باور کنید شب تولد ائمه که می‌شود، نمی‌دانیم شب جشن است یا شب عزا و مداح هم معلوم نیست مصیبت می‌خواند یا مولودی، درحالی که شب تولد ائمه باید شب جشن باشد و شادی همه و تلویزیون بهترین برنامه‌هایش را پخش کند نه اینکه همه‌اش سخنرانی بگذارد و یا مداحی.

۴ـ درباره گرانی هم بیشتر بنویسید و اینکه چرا به فکر مردم نیستیم. به خدا بعضی‌ها خیلی سخت زندگی می‌کنند و کسی را ندارند به دادشان برسد.

**ع - حسینی**

## گنج قناعت، لازمه‌ی بی‌نیازی

«اگر با تلاش و تکاپو نتوانستید درآمد زیادی داشته باشید، نباید نگران شوید و راه‌حل این است که درآمد مختصر خود را عاقلانه صرف کنید، زندگی را ساده و ساده‌تر کنید و احتیاجات خود را به حداقل محدود کنید تا زندگی برای شما شیرین و لذت‌بخش شود و بدانید که بیشتر ناراحتی‌ها و تشویش‌ها، نتیجه‌ی آزمندی و بلندپروازی و نداشتن «عقل معاش» است. چه خوب است که در زندگی اگر گنج زر نیست، گنج قناعت باشد.»

**حسن چراغیان**

**روستای کوشه بردسکن - خراسان رضوی**

## نامه به سردبیر

**با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان خوب و ارجمند مجله اطلاعات هفتگی، و با پوزش همیشگی به خاطر تاخیر در ارسال پاسخ به‌موقع به نامه‌های شما گرامیان:**

◆ **هانیه مهدیان - تهران:** سه نامه از شما دریافت کردم. قلم خوبی دارید و پیشنهادهای شما هم قابل تامل است. یک کپی شناسنامه و یک عدد عکس برای من ارسال کنید تا کارت خبرنگاری افتخاری برایتان صادر شود.

◆ **م - ز - اردبیل:** نمی‌دانم چرا خواسته‌اید با اسم مستعار نامه شما پاسخ داده شود، اما در هرحال از لطف شما سپاسگزارم و برای شما آرزوی سلامت دارم. در نامه شما عکسی ندیدم، می‌توانید عکس فرزندتان را برایم بفرستید.

◆ **احمد صابری - قوچان:** مبلغی که شما بابت اشتراک فرستاده‌اید شامل هزینه‌های پستی نیز می‌شود، لذا همان تاریخی که برای شما مشخص شده صحیح است. نامه شما را به بخش آبونمان هم می‌فرستم تا مورد رسیدگی قرار گیرد.

◆ **نورالله خواجات - اهواز:** از همکاری خوب شما با مجله اطلاعات هفتگی سپاسگزارم. خودتان هم اذعان می‌کنید که چاپ همه نامه‌های خوانندگان مقدور نیست، اما با این وجود از هر دو، سه نامه‌ای که برایم می‌فرستید، سعی می‌کنم یکی از آنها را مطرح کنم. در همین شماره هم از شما مطلب به چاپ رسیده است. موفق باشید.

◆ **محمدرضا شاهد - سورک:** از لطف شما متشکرم. نامه‌های شما مرتب به دست من می‌رسد. از اینکه نمی‌توانیم همه نامه‌ها را چاپ کنیم، عذر می‌خواهم. فکر می‌کنم کارت خبرنگاری شما را ارسال کرده‌ایم، اگر چنین نیست در اولین فرصت با دفتر مجله تماس بگیرید. موفق باشید.

◆ **فاطمه کیخسروی - تهران:** پیشنهادهای شما مورد رسیدگی قرار خواهند گرفت. نامه شما را به مسوول انتخاب داستانهای آلفرد هیچکاک نشان می‌دهم تا مورد رسیدگی قرار گیرد.

◆ **زهرا برباد - بجستان:** شما که به زیارت آقا امام رضا(ع) می‌روید، از طرف ما هم نایب الزیاره هم باشید. یک مقاله یا یک مطلب برایم بفرستید تا در مورد کارت خبرنگاری شما اظهارنظر کنم.

◆ **حسین یعقوبی - خراسان:** ننوشته‌اید چند سال دارید، اما در هرحال معلوم است که جوان نیستید. از اینکه مطالب مجله مورد توجه‌تان قرار گرفته است، خوشحالم. شما اگر در زمینه مشاوره خانواده تحقیقاتی دارید می‌توانید آن را برایمان بفرستید. خوشحال می‌شویم. نقاشی‌های شما به بخش مربوطه ارائه شد تا مورد استفاده قرار گیرد.

◆ **هادی فیاضی - دلیجان:** حتماً شما خوانندگان بر ما حق دارید. پیشنهاد خوبی مطرح کرده‌اید در زمینه پاسخ به سوالات خوانندگان، درحال حاضر هم در چند بخش از جمله مشاوره خانواده، مشاوره حقوقی و پزشکی پاسخگوی سوالات خوانندگان هستیم. اگر منظورتان گشایش ستونی تحت عنوان «سوال از شما، پاسخ از ما» می‌باشد، می‌توان روی آن فکر کرد.

پنهان داشتن سختیها از جوانمردی است ● حضرت امیر(ع)

## ایران و جهان سیاست

- در پی ازسرگیری فعالیت‌های هسته‌ای ایران، ۵ عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل خواستار ارجاع پرونده ایران به این شورا شدند
- روسیه صراحتاً اعلام کرد که از مواضع آمریکا حمایت می‌کند
- کشورهای اروپایی پیشنهاد ازسرگیری مذاکره با تهران را رد کردند
- تعداد ممنوع‌الخروج‌ها از کشور ۳ برابر شد
- جندالله که مدعی ربودن ۹ مرزبان ایرانی بوده اعلام کرد یکی از آنها را به قتل رسانده است
- اعضای شورای شهر تهران از دولت استعفا دادند
- کمیته تحقیق مجلس اعلام کرد که ۷۸ درصد کتاب‌های چاپ شده در وزارت ارشاد قبلی مسأله‌دار بوده است
- سفر کرزای به تهران به دلایلی نامشخص به تعویق افتاد
- بودجه ۱۹۰ هزار میلیارد تومانی سال آینده به مجلس تقدیم شد
- ۶ متهم پرونده سقوط هواپیمای C-۱۳۰ به دادسرای نظامی احضار شدند
- رئیس جمهوری در اولین کنفرانس مطبوعاتی خود بر ادامه برنامه هسته‌ای تأکید کرد
- آنفلوآنزای مرغی غرب ایران را آلوده کرد
- پس از ۳ سال شکست طرح خروج خودروهای فرسوده اعلام شد
- سالن ۵ نمایشگاه بین‌المللی تهران در آتش سوخت
- آصفی: ایران از تهدید ارجاع به شورای امنیت هراسی ندارد
- روزنامه جام‌جم از افزایش سرقت از موزه‌ها خبر داد
- ایمن‌الظواهری مرد شماره ۲ القاعده از یک حمله هوایی جان سالم به در برد
- بوش پیشنهاد مرکل صدراعظم آلمان درباره تعطیل کردن زندان گوانتانامو را رد کرد
- فاروق‌الشرع: نیروهای سوریه به لبنان بازنمی‌گردند
- میشل عون از رهبران مسیحی لبنان خواستار خلع سلاح حزب‌الله شد
- عبدالحلیم خدام علیه سوریه، دولت در تبعید تشکیل می‌دهد
- مردم سوئیس خواستار اعتراض دولت این کشور به زندان‌های مخفی سیا شدند
- مکالمات تلفنی نمایندگان پارلمان انگلیس شنود می‌شود
- یک زن چپگرا رئیس جمهوری شیلی شد
- شارون همچنان در بستر بیماری است
- یک زن وزیر خارجه اسرائیل شد
- رهبر کره شمالی به صورت مخفیانه به پکن سفر کرد
- امیر جدید کویت که بیش از ۷۰ سال دارد سوگند یاد کرد
- بشاراسد اعلام کرد که با کمیته تحقیق ترور حریری گفت‌وگو می‌کند

---

# رابین‌هودهای آمریکای لاتین قدرت می‌گیرند

حسن فتحی

آیا چپ‌ها و چپگراها قدرت برتر در قاره آمریکا شده و بخش جنوبی و مرکزی این قاره را که سال‌ها حیات خلوت واشنگتن بود در کنترل خواهند گرفت؟

آیا **فیدل کاسترو** که سال‌ها کوبا را به سنگر چپگراهای این منطقه تبدیل کرده و با چنگ و دندان با آمریکا و رژیم‌های راستگرای این بخش از قاره آمریکا مقابله کرده بود می‌تواند از انزوا خارج شده و به یک قدرت برتر تبدیل شود و یا این که گرایش به چپگراها و روی کار آمدن آنها پروژه‌ای از سوی آمریکاست تا از این طریق مخالفت‌های مردمی را مهار کرده و مانع طغیان آنها در برابر حکومت‌ها شود؟

آمریکای لاتین قبل از آغاز دموکراتیزه شدن دارای ۲ ویژگی بود که این ویژگی‌ها زبانزد همه بود. ویژگی‌های کشورهای این منطقه به این شرح بودند:

۱- در اکثر یا به قولی تمامی کشورهای این منطقه قدرت در دست نظامیان و حکومت‌های نظامی بود که از طریق کودتا به قدرت رسیده بودند. نظامیان که از حمایت واشنگتن برخوردار بودند مأموریت داشتند حرکت‌های مخالف را سرکوب کرده و اجازه فعالیت و خودنمایی به آنها ندهند. آنچه در این میان جالب توجه است حمایت کاخ سفید از کودتای نظامیان برای سرنگون کردن حکومت هایی بود که احتمال داده می‌شد به چپ گرایش یافته و یا ماهیتی چپگرا داشتند. دولت‌های راست یا شخصاً و یا از طریق ایجاد جوخه‌های مرگ به این اقدامات دست می‌زدند که در این رابطه می‌توان به اقدامات ژنرال پینوشه در شیلی اشاره کرد او که با حمایت کمپانی‌هایی نظیر آی‌تی‌تی توانسته بود دولت چپگرای سالوادور آلنده را سرنگون کند با هر گروه و حزبی که ماهیتی چپگرایانه داشت برخورد کرد. بطوری که امروزه خانواده‌هایی در شیلی وجود دارند که تعدادی از اعضایشان در زمان پینوشه مفقود شده و اثری از آنها در دست نیست.

۲- ویژگی دوم حکومت‌ها و کشورهای منطقه جنوبی و مرکزی قاره آمریکا، نهضت‌ها و جنبش‌هایی بودند که یا در مقابل آمریکا قدعلم کرده و یا این که مخالف سیاست‌های دولت‌ها بودند. جالب توجه است که اکثر این جنبش‌ها نیز چپ بوده و یا علائق و خواسته‌های مردم را در قالب ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه ارائه می‌کردند که در این باره می‌توان به آنچه در **گواتمالا**، **هندوراس**، **مکزیک**، **آرژانتین و بولیوی** وجود داشت اشاره کرد.

ولی با تغییر شرایط نظامیان به تدریج از رأس حکومت‌ها محو شده و کنار رفتند و جای خود را به افرادی دادند که از طریق مردم انتخاب می‌شدند. هم‌چنین گروههای چریکی چپگرا که بسیاری از آنها از جانب مسکو و هاوانا حمایت و پشتیبانی می‌شدند یا در دولت‌ها ادغام شده و یا به احزاب سیاسی تغییر ماهیت داده و به مبارزات سیاسی روی آوردند.

اما با وجود تمامی تلاش‌هایی که صورت گرفته بود هنوز هم آمریکا تمایلی به شکل‌گیری حکومت‌های چپگرا در این بخش نداشته و تلاش می‌کرد با در انزوا قرار دادن حکومت کاسترو موقعیت او را تضعیف کند.

در این سال‌ها اقدامات آشکار و نهانی برای تحقق این خواسته از سوی واشنگتن به اجرا درآمد که از جمله آنها می‌توان به حمله به کشور کوچک **گرانادا** در زمان ریاست جمهوری ریگان و یا تحت فشار قرار دادن ساندینیست‌های **نیکاراگوئه** از طریق کنتراها اشاره کرد.

اما در این سال‌ها گروهی از چپ‌ها در بخش‌های جنوبی و مرکزی قاره آمریکا درحال شکل‌گیری بودند که صرفاً به دلیل مخالفت با سیاست‌های واشنگتن به کاسترو و چپ‌ها گرایش یافته بودند برخی از این افراد نظامیانی بودند که ساز مخالف می‌زدند و یا مخالفین دولت‌ها بودند که سابقه روشن سیاسی نیز نداشتند. از جمله این افراد باید به **چاوز**، **مورالس** و یا **ژنرال نوریه‌گا** رئیس جمهوری پیشین پاناما اشاره کرد که در زمان ریاست جمهوری رونالدریگان کشورش با حمله ارتش آمریکا مواجه شده و پس از بازداشت به جرم دست داشتن در قاچاق مواد مخدر و سلاح در دادگاههای آمریکا محاکمه و زندانی شد.

نسل جدید چپ‌های آمریکای لاتین و مرکزی را که حول محور کاسترو گرد آمده‌اند را باید رابین‌هودهای قاره آمریکا نامید که برای جلب حمایت توده‌های فقیر و یا بومیان به این شیوه‌ها متوسل شده‌اند درحالی که پیشینه آنها چندان شفاف نیست.

البته در میان آنها چهره‌های پاک و صادقی را هم می‌توان یافت که باید حساب آنها را از فرصت‌طلبها جدا کرد.

### رویارویی دو ابرقدرت

به هرحال آنچه اهمیت دارد و کاخ سفید را به تفکر واداشته شکل‌گیری و رشد یک جریان چپگرا در این منطقه از جهان است که سال‌ها حیات خلوت آمریکا به حساب می‌آمد و در زمان ریاست جمهوری **جان کندی** در آمریکا و **خروشچف** در شوروی بر سر بحران موشکی کوبا دو ابرقدرت را رویاروی هم قرار داد که اگر درایت آنها نبود دو ابرقدرت در وضعیت ناگواری قرار می‌گرفتند.

چپگرایی نوین و به قدرت رسیدن رابین‌هودها در آمریکای لاتین واقعیتی انکارناپذیر است. چپگراها در این بخش از قاره آمریکا یکی پس از دیگری به قدرت می‌رسند و با شعارهای ضدآمریکایی سعی می‌کنند اوضاع را در این منطقه از جهان که سال‌ها حیات خلوت کاخ سفید بود دگرگون سازند.

روزگاری در این منطقه از جهان برای جلوگیری از نفوذ اروپایی‌ها و رقبای سیاسی، تجاری و اقتصادی واشنگتن، مونروئه رئیس جمهوری وقت آمریکا دکترینی ارائه داد که به نام خود او مشهور شد و سبب گردید این منطقه استراتژیک و غنی به حیات خلوت آمریکا تبدیل شده و جلوی نفوذ دیگران گرفته شود.

**دکترین مونروئه به این شرح بود**

**این دکترین در سال ۱۹۲۳ اعلام شد.**

۱- برقراری ثبات در کشورها

۲- جلوگیری از دست‌اندازی خارجی‌ها به منطقه

در سال هایی که آمریکا تمایلی به استقرار دموکراسی در این منطقه نداشت روایت‌های مختلفی از دو بخش آمریکا از سوی سیاستمداران و جامعه‌شناسان می‌شد.

رابرت مک‌نامارا که وزیر دفاع آمریکا بود و بعدها سکاندار صندوق بین‌المللی پول شد ارتش را که با کودتاهای نظامی سعی در حفظ قدرت داشت نیروی تأمین ثبات دانسته و مدعی بود که نظامیان، نگهبانان خشن وضع راکد هستند. به این ترتیب هیأت حاکمه آمریکا به صورت ضمنی از کودتاها و قدرت‌نمایی نظامیان پشتیبانی کرده و آنها با اتکا به همین حمایت‌ها دست به اقداماتی می‌زدند که معمولاً به ضرر چپ‌ها و مردم تمام می‌شد. در این سرزمین‌ها جایی برای بیان عقاید و دیدگاهها وجود نداشت و ارتش و شرکت‌های چندملیتی که عمدتاً آمریکایی بودند کنترل اوضاع را در دست داشتند بطوری که گفته می‌شد در سرزمین ناشنوایان از سخن گفتن چه کاری برمی‌آید ولی وضعیت احزاب در دو سوی قاره آمریکا هم جالب توجه بود. در بخش جنوبی و مرکزی قاره آمریکا احزاب واقعی وجود نداشت زیرا حکومت‌ها اعتقادی به دموکراسی و آرای مردم نداشتند به همین دلیل احزابی هم که بودند احزابی وابسته و دولتی بشمار می‌رفتند.

حکومت‌های آمریکای لاتین جملگی دیکتاتورهای تمام‌عیار بوده و رژیم‌های خودکامه اجازه آزادی بیان و عقیده را به مردم می‌دادند. ارتش و جوخه‌های مرگ راستگرا نقش اساسی را در تهی کردن جوامع از آزادی‌ها و آزاداندیشی برعهده داشتند.

**یک کارشناس سیاسی می‌گفت:** معنی حزب و احزاب در آمریکای شمالی و جنوبی متفاوت است. در آمریکای جنوبی حزب عبارت است از مریدانی که اطراف مردی گرد آمده‌اند که همه چاکرانه کمر به خدمت بسته‌اند. یعنی احزاب به صورت واقعی در این منطقه وجود نداشتند و اگر هم حزبی دیده می‌شد حزب حاکم و وابسته به دولت و نظامیان بود. «جیمس برس» یکی از کارشناسان سیاسی معتقد بود. اگر دیکتاتوری نباشد آمریکای جنوبی در هرج و مرج فرو می‌رود.

**■ جبهه چپ‌های میانه در آمریکای لاتین درحال گسترش است**

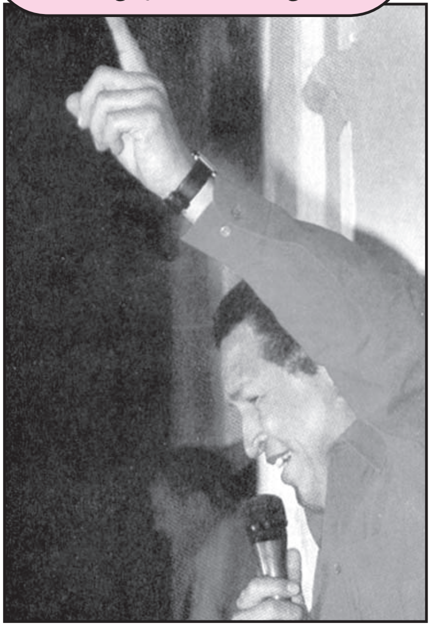

امروزه باید از تمامی کسانی که مخالف آزادی و دموکراسی در این بخش از جهان بودند و ارتش را حافظ نظم و قانون و ثبات دانسته و دیکتاتوری را مترادف با جلوگیری از تنش می‌دانستند پرسیده شود آیا دموکراسی نوپای آمریکای لاتین به هرج و مرج انجامید یا این که به حیات و سلطه نظامیان پایان داده و مردم را با دولت‌ها و حکومت‌ها آشتی داد؟

در رژیم‌های دموکراتیک انتخاب زمامداران به وسیله مردم یکی از عوامل مؤثر محدودیت قدرت آنهاست. اگر انتخابات واقعاً آزاد و بی‌غل و غش باشد زمامداران مجبور می‌شوند حساب اعمال و کردار خود را به ملت پس بدهند و این حساب پس دادن دارای قوی‌ترین ضمانت اجرایی است. یعنی قصور و کوتاهی زمامداران منجر به عزل آنها می‌شود و ترس از رأی‌دهندگان برای زمامداران آغاز ملاحظه‌کاری و دوراندیشی بشمار می‌رود.

امروزه حکومت‌ها را در جهان باید به ۲ دسته تقسیم کرد.

- **دسته اول** آنها که از تمایل به آزادی سرچشمه می‌گیرند. در این رژیم‌ها از اقتدار زمام‌داران به نفع آزادی مردم کاسته می‌شود.

- **دسته دوم** رژیم هایی هستند که به استبداد تمایل دارند و برعکس دسته اول، نتیجه آنها، تقویت اقتدار زمام‌داران و تضعیف آزادی مردم است.

ولی باید به این واقعیت توجه کرد که یک حاکم اصلاح‌گر نیاز به چه عواملی دارد تا بتواند اندیشه‌ها، خواسته‌ها و آنچه در ذهن دارد و به آن معتقد است جامه عمل بپوشاند.

این عوامل شامل عوامل ذهنی، عوامل مادی و روابط و مناسبات اجتماعی می‌شود.

جهان از سال ۱۹۷۰ تاکنون ۴ موج اصلاحات را پشت‌سر گذارده است که این ۴ دوره به این ترتیب هستند:

۱- **موج اول** که در دهه ۱۹۷۰ فرا رسید و اسپانیا و پرتغال را دربرگرفته و این دو کشور را که تحت کنترل ژنرال فرانکو و سالازار بودند به آزادی سوق‌داد.

۲- **موج دوم** را در دهه ۱۹۸۰ مشاهده کردیم که شامل فروپاشی شوروی و رژیم‌های کمونیستی وابسته به مسکو بود. به این ترتیب دژ واقعی کمونیسم فرو ریخت.

۳- **موج سوم** را در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ دیدیم که در آمریکای جنوبی و مرکزی بود. در این منطقه رژیم‌های کمونیستی به تدریج جای خود را به حکومت‌های انتخابی و مردمی دادند.

۴- **موج چهارم** را در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ آغاز شد که به بروز تحولاتی در ایران، آسیا و آفریقا انجامید.

## تجربه کردن دموکراسی جدید

مردم آمریکای لاتین و مرکزی این روزها نوع جدیدی از دموکراسی را تجربه می‌کنند. این نوع از دموکراسی مخالف آمریکاست و کاخ سفید را نفی می‌کند. در این شرایط کاسترو که سال‌ها کوبا را به دژ چپ‌ها در آمریکا تبدیل کرده و در مقابل تمامی آمریکا ایستادگی کرده بود دوستانی یافته که می‌توانند به یاریش بشتابند. چاوز در ونزوئلا، مورالس در بولیوی و در نهایت خانم باچلت در شیلی که کفه‌ی چپ‌ها را در این بخش از قاره آمریکا سنگین‌تر کرده‌اند. گفته می‌شود چپ‌های جدید برخلاف کاسترو و کمونیست‌ها چپ‌های میانه هستند که عمدتاً ملی‌گرا می‌باشند تا کمونیست.

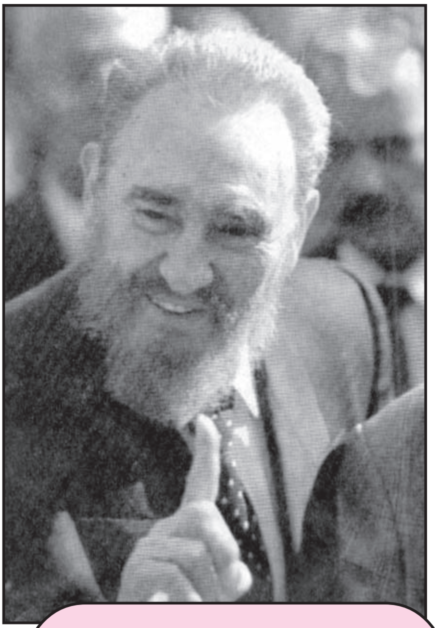

**■ فیدل کاسترو توانسته از انزوا خارج شده و متحدانی پیدا کند**

آنها بیشتر به سالوادور آلنده رئیس جمهور چپگرای شیلی در سال ۱۹۷۰ که توسط کودتای پینوشه سرنگون شده و جان خود را از دست داد شباهت دارند تا فیدل کاسترو که متحد و دوست شوروی بوده و از سیاست‌های کرملین تبعیت می‌کرد. اگر نگاهی به لیست کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری کشورهای این قاره بیندازیم مشاهده خواهیم کرد که در این لیست طولانی افرادی وجود دارند که سال‌ها تحت آزار و اذیت نظامیان و راستگرایان قرار داشته و عناصر نامطلوبی تلقی می‌شدند. بطور مثال خانم باچلت که در شیلی رئیس جمهوری شد در زمان پینوشه سال‌ها در زندان به سر برده و به همراه مادرش شکنجه شده است. در همین راستا مورالس رئیس جمهوری جدید بولیوی که یک سرخپوست است همواره سیاستی مخالف کاخ سفید داشته است. در ملاقات اوبا چاوز رئیس جمهوری چپگرای ونزوئلا، از او پرسیده شده بود، می‌دانی محور شرارت کیست؟

واشنگتن و متحدانش در سراسر جهان که به تهدید، تهاجم، قتل و ترور متوسل می‌شوند. آنها محور شرارتند. سپس مورالس می‌گوید:

ما درحال پدید آوردن محور شرافت که در واقع محور جدید قرن جدید بشمار می‌آید هستیم. **مورالس ادامه می‌دهد،** این جنبش فقط به بولیوی محدود نمی‌شود بلکه کاسترو در کوبا و چاوز در ونزوئلا درحال ثبت موفقیت هایی در زمینه‌های جنبش‌های اجتماعی و سیاست‌های چپگرایانه هستند.

بقیه در صفحه ۵۵

نفرین باد هر کسی که بار خود را بر دوش دیگران بگذارد ●حضرت رسول(ص)

# سه گانه

کیان فولادی

☑ صرف‌نظر کردن از پروژه‌های بزرگ برای افتتاح طرحهای کوچک، هرچند لبخندی کوچک به صورت مردم خواهد آورد، ولی نخواهد توانست که این لبخند را برای زمانی طولانی حفظ کند

## آبیاری به روش سازمان برنامه و بودجه

با اینکه بهای نفت، خوشبختانه باز هم افزایش یافته و به رقم ۷۰ دلار برای هر بشکه نزدیک می‌شود، اما مدیران سازمان برنامه و بودجه همچنان نگران کسری بودجه کشور برای سال آینده هستند و در گفتگوهایی که با رسانه‌ها انجام می‌دهند، از اینکه برای انجام بسیاری از پروژه‌ها و طرحهای عمرانی، پولی در دست دولت نیست، ابراز تاسف و شرمندگی می‌کنند. هرچند که بد نیست اگر این مدیران عزیز روزی در یک مصاحبه بزرگ که رسانه‌های کاغذی و رادیو و تلویزیون هم آنرا برای مردم پخش می‌کنند، به آنها هم اطلاع دهند که چگونه کشور عزیز ایران، هم در روزهایی که بهای نفت هفت دلار شده بود، دچار کمبود بودجه و اعتبارات بود و هم امروز که نفت به بهای ۷۰ دلار نزدیک شده، همچنان از اینکه پول کافی دراختیار ندارد ناخشنود است. اما به هر روی رئیس محترم این سازمان چند روز قبل از روشی سخن گفت که در سال جاری، مورد توجه دولت قرار گرفته تا بتواند با همین بودجه اندک، طرحهای عمرانی فراوانی را به بهره‌برداری رساند و مردم را از به ثمر نشستن طرحهای ناتمام که هر روز از کنار آن عبور می‌کنند، شادمان کند. دولت قصد دارد تا در سال ۸۵، اختصاص بودجه به طرحهای زودبازده که با صرف هزینه‌های کمتر زودتر به بهره‌برداری می‌رسند، تعداد طرحهای به پایان رسیده را در این سال افزایش دهد و منتظر بماند تا در سالهای آینده، اگر درآمد کشور افزایش یافت، آنگاه از آن درآمد اضافی، هزینه‌های طرحهای دیربازده را پرداخت کند و این طرحها در سالهای آیند به بهره‌برداری برسد. روشی که ظاهراً پسندیده است و دست‌کم دولت را در پایان سال ۸۵ با تعداد زیادی طرحها، پروژه‌ها و کارخانه‌های به پایان رسیده و آماده استفاده در مقابل مردم قرار خواهد داد.

اما روی دیگر سکه هم شنیدنی است. اینکه طرحهای زودبازده، اکثراً طرحهای کوچک و کم‌اهمیت هستند و طرحهای دیربازده که اتفاقاً نیازمند بودجه بیشتر، طرحهای بزرگ و حیاتی هستند و هیچ معلوم نیست اگر با این روش طرحهای کوچک و زودبازده، به پایان برسند، آیا می‌توانند احتیاجات، کمبودها و نیازهایی که باید با طرحهای بزرگ نتیجه می‌گرفت را جبران کند. مدیران سازمان برنامه استدلال می‌کنند که همچون باغبانی هستیم که ذخیره آب کمی دارد که اگر آنرا به همه گلهای باغ بدهد به هریک تنها چند قطره می‌رسد و همگی خشک می‌شوند، پس آنرا به چند گل کوچکتر بدهیم تا بلکه این چند گل باقی بمانند. اما آیا نگاه داشتن چند گل کوچک به بهای خشکیدن درختی تناور، خبر خوشحال‌کننده‌ای است؟ هرچند که هنوز باید امیدوار بود که نمایندگان محترم مجلس در فرصتی که دراختیار دارند چنین کاستیهایی را ببینند و دست دولت را در جبران آن فشار دهند.

## فوتبال ایران و C.N.N

چند روزی است که شبکه خبری C.N.N، پس از آنکه سخنان رئیس جمهور را درباره فعالیتهای هسته‌ای ایران، به اشتباه ترجمه و افکار عمومی جهان را نسبت به ایران تحریک کرد، خبری را هم در سایتهای مربوط به خود منتشر می‌کند که نتیجه یک نظرسنجی را در آن انعکاس داده. این خبر البته در مطبوعات و رسانه‌های ایران اینطور آمده بود که: براساس یک نظرسنجی ۷۰ درصد مردم جهان موافق حذف تیم ملی فوتبال ایران از جام جهانی فوتبال نیستند و به این ترتیب سعی شده بود که موافقت اکثریت مردم با شرکت ایران در این مسابقات ، برای مخاطبان روشن شود. اما توجه نکردند که معنای دیگر این حرف آن است که ۳۰ درصد جهانیان، به هر دلیل مخالف حضور تیم ایران در جام جهانی فوتبال هستند. و این نکته کوچکی نیست و شاید اتفاقاً همان چیزی است که این شبکه خبری می‌خواسته مردم جهان را به آن متوجه کند.

بی‌تردید نسبت به نتایج و درستی این نظرسنجی باید مشکوک بود، اما جالب اینجاست که رسانه‌های ایران هم با بزرگ کردن عدد ۷۰ درصد موافقان ایران، به‌طور غیرمستقیم نتایج این نظرسنجی را تایید می‌کنند درحالیکه اگر مرکزی برای بررسی و ارائه آمارهای دقیق یا دست‌کم پاسخگویی به چنین اخباری وجود داشت، باید تمام نتیجه این نظرسنجی را مورد تردید قرار می‌داد و می‌توانست آماری واقعی در برابر ادعای یک شبکه خبری به جهان ارائه کند. که اگر تا چند روز آینده چنین نشود، این عدد ۷۰ درصدی موافقان و ۳۰ درصدی مخالفان ایران، تا پایان جام جهانی هم گریبان تیم فوتبال ایران را خواهد فشرد و به تبعات سیاسی آن گرفتار می‌کند.

☑ C.N.N می‌گوید ۳۰ درصد مردم جهان می‌خواهند از حضور تیم فوتبال ایران در جام جهانی جلوگیری شود و هیچ مرجع رسمی ایرانی در این باره نظری نمی‌دهد!

# بهزیستی، فال می‌گیرد!

پیش از آنکه بانکها از چند سال پیش تبلیغات گسترده خود را برای جمع‌آوری پولهای مردم در حسابهای قرض‌الحسنه آغاز کنند و به آنها وعده دهند که در قرعه‌کشی این حسابها به دارندگان این حسابهای بانکی میلیاردها تومان جایزه می‌دهند، یکی از شرکتهای تحت پوشش سازمان بهزیستی کل کشور با ابتکار چنین شیوه‌ای، مردم ایران را که سالها بود از قرعه‌کشیهای بسیار بزرگ با جوایز بزرگتر چیزی نشنیده بودند، با این پدیده آشنا کرد. این شرکت که آنروزها با نام «ارمغان بهزیست» فعالیت می‌کرد برگه‌هایی را به مردم می‌فروخت که بر روی آنها شماره‌ای نوشته شده بود و هر برگه هم با بهایی اندک به مردم فروخته می‌شد. پول فروش این بلیت‌ها به سازمان بهزیستی تعلق می‌گرفت و هرچند هفته یکبار با قرعه‌کشی از میان آن شماره‌ها، چندین نفر، برنده جایزه‌های دهها میلیون تومانی می‌شدند. این قرعه‌کشیها پس از مدتی کوتاه چنان معروف و وسوسه‌انگیز شد که باجه‌های فروش قبضهای بهزیستی در خیابانها، در گرمای تابستان و سرمای زمستان، رونق داشت و اوضاع چنان بود که اگر در کنار خیابان و میدانی، چند نفری را می‌دیدید که گرد شخصی حلقه زده‌اند، مطمئن بودید که یکی از فروشندگان قبضهای بهزیستی، میزی در خیابان گذاشته و مشغول فروش این قبضهاست. همه چیز هم به خوبی پیش می‌رفت. هم سازمان بهزیستی از چنین درآمدی لبخند بر لب داشت و هم شرکت‌کنندگان در قرعه‌کشی خوشحال بودند که با پرداخت مبلغ اندکی (حداکثر چند صد تومان) ممکن بود برنده جایزه‌ای چند ده میلیون تومانی شوند، بی‌آنکه زحمت فراوانی، جز خریدن چند قبض، کشیده باشند. البته مدتی که از اجرای این طرح گذشت، شکل قرعه‌کشی‌ها که با حضور افراد فراوان و نمایندگانی از ادارات دولتی برگزار می‌شد تغییر کرد و دیگر مراسم قرعه‌کشی از رسانه‌های جمعی مثل رادیو و تلویزیون پخش نشد. بلکه خریداران قبضها باید گوشه‌هایی از قبضها را با ابزاری پاک می‌کردند و اگر نوشته‌های زیر آنها مطابق با یکدیگر بود، خودبه‌خود برنده یک جایزه بزرگ می‌شدند و به این ترتیب دیگر از آن قرعه‌کشیهای باشکوه خبری نشد. کار به اینجا هم ختم نشد و پس از مدتی کوتاه، همین شکل از قرعه‌کشی هم متوقف شد و دیگر کمتر کسی از ارمغان بهزیست چیزی شنید، به‌طوریکه امروز این شرکت و کارهایش تقریباً از خاطره‌ها رفته است. سازمان بهزیستی اما آن خاطره خوش را هنوز در یاد دارد. روزهایی که میلیونها تومان کمکهای مردمی از طریق این شرکت به حساب بهزیستی می‌آمد و این سازمان که متولی کمک به اقشار آسیب‌دیده جامعه است و همیشه از کمبود بودجه و بی‌پولی می‌نالد، خوشحال بود که بدون التماس از دولت برای افزایش بودجه این سازمان، خود ابتکاری کرده و می‌تواند با چنین درآمد قابل توجهی، دستهای بیشتری از نیازمندان جامعه را در دست خود بفشارد. به همین دلیل، چند هفته پیش، یکبار دیگر کارشناسان این سازمان، ابتکار جدیدی به خرج دادند تا باز هم تا آنجا که ممکن است از مردم برای جبران بی‌پولی این سازمان و یاری رساندن به نیازمندان و هزاران خانواده تحت پوشش بهزیستی، کمک بگیرند و فکرشان این بود: در شرایطی که از امکان فرستادن پیامهای کوتاه با تلفن همراه (SMS) برای فرستادن لطیفه و تعیین زمان و مکان قرار ملاقات و شرکت در مسابقه‌های تلویزیونی استفاده می‌شود، می‌توان از این پیامهای کوتاه تلفن همراه برای کمک به بهزیستی استفاده کرد. به این ترتیب تبلیغاتی در شهرهای بزرگ و بر روی پارچه نوشته‌ها آغاز شد که از مردم می‌خواست اگر مایل هستند به بهزیستی کمک کنند، با گرفتن شماره‌ای خاص و وارد کردن عدد مورد نظر خود، مبلغی را مشخص کنند تا با توافقی که با شرکت مخابرات شده بود، این مبلغ به عنوان کمک به سازمان بهزیستی، در پایان ماه به قبض تلفن همراه آنها اضافه گردد و از این طریق منبع جدیدی به منابع درآمدی سازمان اضافه شود. اما همانطور که در مرتبه قبل کسی نفهمید چرا و چه کسانی از ادامه کار شرکت ارمغان بهزیست در شکل انجام قرعه‌کشیها جلوگیری کردند، این بار هم هنوز کسی نمی‌داند چه کسانی و چرا، کاری کردند که این طرح سازمان بهزیستی هم با اشکال مواجه شده است. از آنجا که تبلیغات این طرح از طریق پارچه نوشته‌ها انجام می‌گرفت و بسیاری از صاحبان تلفن همراه این تبلیغات را ندیده‌اند، عده‌ای دست به شوخی عجیبی زده‌اند و با فرستادن پیام کتبی به تلفن‌های همراه دیگران، هم آنها را به اشتباه انداخته‌اند، هم عده‌ای را ناخواسته متضرر کرده‌اند و هم طرح سازمان را با اشکال بزرگی، روبرو.

پیام کوتاه این است که: با گرفتن شماره‌ای خاص (همان شماره اعلام شده بهزیستی) و وارد کردن عددی دلخواه، می‌توانید به طور رایگان فال بگیرید یا... به این شکل، بسیاری از مردم بی‌آنکه بدانند به قصد گرفتن فال یا سرگرمیهای دیگر، به سیستم خاص مخابرات برای کمک به بهزیستی متصل شده‌اند و مبالغی به این سازمان بدهکار شده‌اند و در پایان ماه در قبضهای تلفن همراه‌شان دیده خواهد شد. آنچه عجیب به نظر می‌رسد این است که سازمان بهزیستی که چنین موافقتنامه‌ای با مخابرات به امضا رسانده، چرا کار تبلیغ و اطلاع‌رسانی را هم از طریق پیامهای کوتاه انجام نداده تا بسیاری بدون اطلاع، گرفتار این شوخی یا خرابکاری عده‌ای دیگر شوند و بی‌آنکه بخواهند مبالغی به بهزیستی بدهکار گردند؟ هرچند چنین شوخی عجیبی با یک عمل خیرخواهانه از مردمان خیرخواهی مثل ایرانیان، دور است ولی سازمان بهزیستی به هرحال باید به چنین احتمالی هم می‌اندیشید، هرچند هنوز هم دیر نشده. اما مهمتر از آن اینکه این سازمان و متولیان این توافقنامه میان بهزیستی و مخابرات باید به یاد داشته باشند که، حتی اگر کسانی با گرفتن این شماره‌ها، با علم به اینکه درحال کمک به بهزیستی هستند یا به خیال اینکه درحال گرفتن فال امروز خود هستند، مبالغی به این سازمان بخشیده‌اند، همیشه حق دارند که این بخشش را پس بگیرند چراکه نه‌تنها براساس موازین حقوقی، امکان صرف‌نظر کردن از مالی که این افراد به بهزیستی بخشیده‌اند وجود دارد بلکه می‌توانند به اعتبار اشتباهی که در فهم معنای این شماره‌گیری با تلفن همراه، مرتکب شده‌اند، از نتیجه حقوقی عمل خود، فرار کنند و به بهزیستی اجازه ندهند که از این پول استفاده کند.

به هرحال وسایل تکنولوژی جدید، فرهنگ و الزامات ویژه خود را، خواسته یا ناخواسته به دنبال خواهد آورد، برعهده ماست که اگر از این وسایل استفاده می‌کنیم مراقب باشیم وسیله‌ای که برای بهبود کارها اختراع شده، اسباب گرفتاری نگردد.

■

> ☑ حتی برای کسانی که به اشتباه، فریب این پیامهای کوتاه را خورده‌اند، این حق وجود دارد که پول خود را از «مخابرات و بهزیستی» مطالبه کنند

Orange
No upcoming appointments.
5:58 PM
SMS (5), email (0)
News
Sport
Gallery
Profile: Normal
Downloads
Programs
Contacts

محبت نردبان رفعت است ●حضرت امیر(ع)

## ۷

# افسوس از پایان سفر

گزارش و عکس از: راشین مختاری

rashin_mo @yahoo.com

**مقدمه:**
**تا به حال ۶ قسمت از گزارش سفر به قونیه، محل آرامگاه مولانا محمد جلال‌الدین مولوی، عارف بزرگ و نامدار قرن هفتم هجری را مطالعه کردید. در این قسمت، آخرین بخش این گزارش سفر زمینی را ملاحظه می‌کنید.**

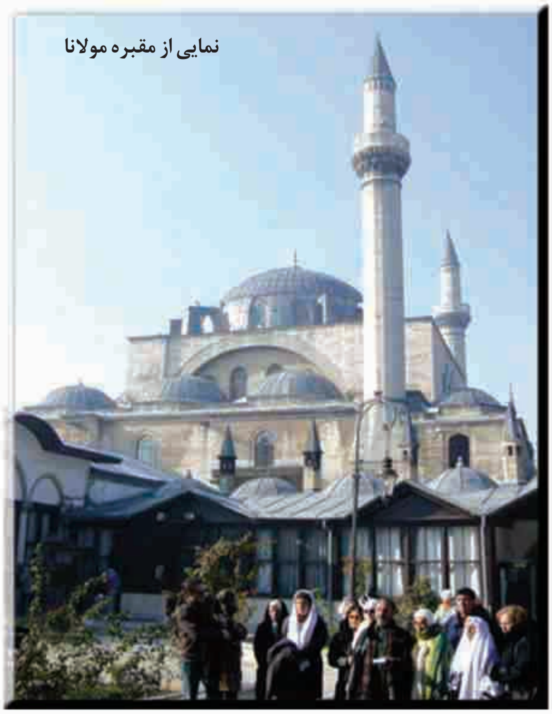
نمایی از مقبره مولانا

بالاخره قطار ایرانی رسید و باز آن تصویر تکرار شد. مسافرهای مچاله شده به طرف قطار می‌رفتند و مسافرهایی که از ایران می‌آمدند، به طرف کشتی! انتظار کوپه‌های گرم را می‌کشیدیم، لبخند صمیمی کارکنان قطار و از همه مهمتر غذای گرم... قطار راه افتاد. آنقدر خسته بودیم که همه رفتند زیر پتو و خوابشان برد، اما یک ساعت بعد، هوا چنان سرد شد که همه از کوپه‌هایشان بیرون آمدند. کارکنان قطار علت این سرما را نمی‌دانستند. در همین کش و قوس به گمرک ترکیه رسیدیم. باید پیاده می‌شدیم. این بار در درجه هوای منفی ۲۵ درجه سالن سرد، دم کرده، بوی سیگار و سگهای وحشی که از شدت سرما وارد سالن شده بودند، همه و همه آزاردهنده و کسل‌آور بود. سه ساعت معطل شدیم تا گذرنامه‌هایمان مهر خروج کشور ترکیه را خورد. خسته بودیم. اما بالاخره زمانهای کش‌دار و کند هم تمام می‌شود... دوباره سوار قطار شدیم. باور کردنی نبود. قطار آنقدر سرد بود که همه برای اعتراض به سراغ رئیس قطار رفتند. اینجا دیگر زبانمان را می‌فهمیدند. می‌شد اعتراض کرد. داد کشید و...

اعتراضات تا ایستگاه سلماس ادامه پیدا کرد. ماموره‌ای گمرک ایران، اصراری به پیاده شدن ما نداشتند. گذرنامه‌ها را جمع کردند و رفتند کارهای اداری را انجام بدهند. خدا خیرشان بدهد. تصور سه ساعت دیگر معطلی در نیمه شب سرد، غیرممکن بود. اما مسافرها نمی‌توانستند توی کوپه‌های خودشان بمانند.

## ارثیه اجدادی کجاست؟

عده‌ای برای اعتراض از قطار پیاده شدند و به سراغ رئیس ایستگاه سلماس رفتند. اینجا خاک وطن بود، سوخت، ارثیه اجدادیمان بود و می‌دانستیم با حیف و میل کردنش هم کسی به کسی اعتراضی نمی‌کند، چه رسد به اینکه بخواهند اصلاً استفاده نکنند... رئیس قطار محترمانه و با چهره‌ای پر از عذر و شرمندگی گفت:

- لوله‌های بخاری‌ها یخ زده. آن طرف مرز ضدیخ گران است. هوا ۳۵ درجه زیر صفر است و وقتی قطار حرکت می‌کند. این سرما به ۵۰ درجه زیر صفر می‌رسد...

این رقم‌ها باورکردنی نبود! احساس می‌کردم آن سرمای وحشتناکی که در سیبری و آلاسکا انتظار می‌رود هم حتی ۵۰ درجه زیر صفر نیست!! رئیس ایستگاه سلماس به هر سختی که بود، مشکل ضدیخ را حل کرد و قطار خیلی سریع گرم شد. با گرم شدن کوپه‌ها، مسافرها خوش اخلاق‌تر شدند. صدای دف بلند شد. کوپه پزشک قطار را به ما داده بودند. با کج‌خلقی وسایلش را جمع کرد و رفت. اما وقتی روحیه صمیمی گروه را دید، به هر بهانه‌ای به واگن ما سر می‌زد. صدای موسیقی، تعریف‌هایی که از قونیه داشتیم، این پزشک جوان را به‌وجد آورده بود. از شعر و شاعری هیچ نمی‌دانست. از موقعیت جغرافیایی قونیه هم اطلاعاتی نداشت. برای اولین بار اسم این شهر به گوشش رسیده بود. از هر دری که حرف می‌زدیم، بنده خدا هیچ اطلاعاتی نداشت.

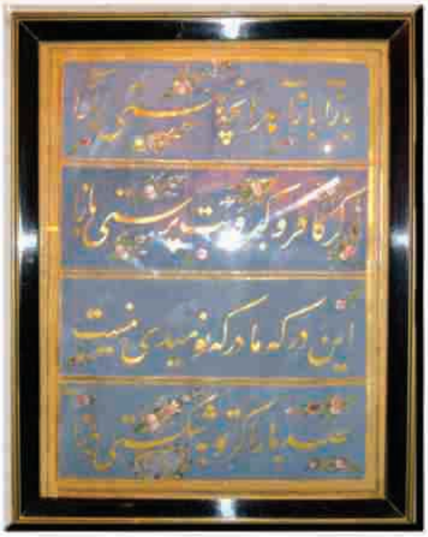
باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ
گر کافر و گبر و بت‌پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست

☑کوپه پزشک قطار را به ما داده بودند. با کج خلقی وسایلش را جمع کرد و رفت. اما وقتی روحیه صمیمی گروه را دید، به هر بهانه‌ای به واگن ما سر می‌زد. صدای موسیقی، تعریف‌هایی که از قونیه داشتیم، این پزشک جوان را به‌وجد آورده بود

سری تکان داد و گفت:

- من در تمام زندگی‌ام فقط درس خواندم. پزشک شدم و این اولین سفر من با قطار است...

چی می‌شد گفت!!! درد بزرگی است اما واقعیت اجتماع ما به همین واضحی است. مگر چند نفر در تمام عمرشان چیزی از مولانا می‌خوانند. در مدارس ما درس ادبیات با آن روش کسالت‌آورش چند دانش‌آموز را تشویق به مطالعه می‌کند؟!! معیارهای اجتماع وقتی تغییر می‌کند و از حکیم بودن فقط طبیب بودن باقی می‌گذارد، وقتی می‌گویند هرچه پول بیشتر داشته باشیم، تشخص بیشتری خریده‌ایم، وقتی خانواده‌ها فقط با چشم و هم‌چشمی بچه‌هایشان را بزرگ می‌کنند، وقتی بچه‌ها از فرهنگ ایرانی به هزار دلیل فاصله می‌گیرند و بالاخره اینکه مهدکودکهای دوزبانه ما، مدارس دوزبانه، گواه ارجح بودن زبان انگلیسی به فارسی است،... چه گله‌ای می‌توان داشت؟!!

پزشک جوان اما تا آخر سفر کنار ما بود و با هیجان خاصی به خاطراتمان از قونیه گوش می‌داد... غذای گرم قطار اما کم‌کم تبدیل به تن ماهی شد. بوی تن از هر کوپه‌ای به مشام می‌رسید. اما سفر داشت به پایان می‌رسید و خارج از همه عوامل بیرونی و فضای قطار، همسفرهایم حال دیگری داشتند. نوعی شوق، نوعی دلتنگی، و شاید غمی شیرین در کنار شوری دلچسب از آنها چهره‌های تازه‌ای می‌ساخت.

از هر کس می‌پرسیدم، آیا سال دیگر هم به قونیه می‌آیید؟ با لحن عجیبی می‌گفت:

- حتماً... مگر می‌شود قونیه را فراموش کرد...

## آغاز سفر به درون

جمله را تصحیح می‌کنم، مگر می‌شود خودمان را فراموش کنیم؟ سفر به درون آغاز شده بود. یک آشتی غریب... دیگر کسی نقابی به صورت نداشت. حرفها بوی دیگری گرفته بودند. زن خانه‌داری به من گفت:

- مطمئنم زندگی‌ام عوض خواهد شد. من انگار تا به امروز زندگی را نمی‌فهمیدم... دلم برای بچه‌هایم تنگ شده و می‌خواهم آنها را بغل کنم و از همه کاستی‌ها عذر بخواهم... تا به امروز مادر خوب بودن برایم معنای دیگری داشت. حالا اما پابه‌پای آنها باید دوباره بزرگ شوم. حالا دیگر من نیستم که باید به آنها راه و رسم زندگی بیاموزم. باید پابه‌پای آنها رشد کنم. بیاموزم و با تمام وجود لمس کنم.

مثل یک خانواده شده بودیم. انگار سالها بود که همدیگر را می‌شناختیم. شماره تلفن‌ها و نشانی‌ها ردوبدل می‌شد، از تبریز گذشته بودیم و با تاریک شدن هوا به تهران نزدیک می‌شدیم. همسرم به من تلفن کرد. ده روز او هم دوری و تنهایی را چون من تحمل کرده بود. به او گفتم:

-گفتنی‌های زیادی دارم. اما نمی‌دانم کی می‌توانم برایت تعریف کنم. کار سختی است. کاش تو هم با ما بودی...

می‌دانستم حرفهایم چندان برایش معنایی ندارد. تجربه ما قابل انتقال نبود و شاید به همین علت یک سال گذشت تا بتوانم این سفرنامه ناقص را بنویسم.

به تهران نزدیک شده بودیم، بعد از ده روز سرد و سخت احساس قدرت و شادابی می‌کردم. نه سردردهای مزمن به سراغم آمده بود و نه سرگیجه‌های مرگ‌آور... انگار میان تن و جان من هم صلحی بود. همسفرهایم به آن معجزه می‌گفتند اما برای من دیگر جنس و بوی جادویی نداشت. عین واقعیت بود. باور کرده بودم که هرچه ما از خودمان دورتر باشیم، تنمان از ما انتقام می‌گیرد. بدن نیاز به روح سالم و یکرنگ دارد.

نزدیک تهران بودیم، کم‌کم خداحافظی‌ها و روبوسی‌ها شروع شد. بچه‌های کرد اما دست از ساز زدن برنمی‌داشتند. توی یکی از کوپه‌ها جمع شدیم. هر کس در چند کلمه تجربه سفرش را برای بقیه گفت. انگار همه ما آدم‌های دیگری شده بودیم.

بعد از سه روز سفر سخت به تهران رسیدیم. بچه‌ها مادرهایشان را در آغوش می‌گرفتند. همسرها کلی سوال داشتند اما در آن نیمه شب شاید همه به خانه گرم و صمیمی خودشان بیش از هر چیزی احتیاج داشتند. سفر به پایان رسیده بود و من گیج و منگ احساس می‌کردم هنوز قطار در حرکت است و من در سفر...

همراه چند تا از همسفرهایم سوار ماشین شدیم. همسرم یک پیتزای گرم و بزرگ خریده بود. با وجد عجیبی آن را خوردیم. مطمئن بودم تا یک سال از خوردن تن ماهی صرفنظر خواهم کرد...

پیتزا بوی عجیبی داشت. شور و حالی به همه ما داد. بریده بریده حرف می‌زدم و می‌دانستم همسرم چیزی از حرفهای من نمی‌فهمد ولی برای همسفرهایم واضح و روشن بود...

به سمت خانه رفتم... تنم خسته بود و چشم‌هایم اما از خواب دور... در پاسخ به سوال همسرم که پرسید:

- سفر چطور بود؟

گفتم:

- نمی‌دانم... هیچ نمی‌دانم... هنوز ادامه دارد...

بعد از این سفر، حالا دیگر درک لحظه به لحظه زندگی عادت شده. هرچندکه سفر همه ما را به نگرشی نو واداشت اما گذشت زمان باز ما را به سمت غفلت می‌کشد... افسوس...

صدای فاصله‌هایی که مثل نقره تمیزند و با یک هیچ می‌شوند کدر... ■

صحن مقابل مزار مولانا

مثل یک خانواده شده بودیم. انگار سالها بود که همدیگر را می‌شناختیم. شماره تلفن‌ها و نشانی‌ها ردوبدل می‌شد

### علم پزشکی را حد و مرزی نیست

# جراحی معجزه آسا

**برگردان: دکتر بهمن بهروزی**

## گرمای فوتیکس

تابستان در فوتیکس، واقع در ایالت آریزونا در غرب آمریکا به شکل سوزاننده‌ای گرم است، حتی زمانی که خورشید، آهسته آهسته به پشت کوههای راکی می‌خزد و شب هنگام فرا می‌رسد، گویی که اثری بر گرمای هوا و آن نسیم داغ نداشته و گرمای نفس‌گیر همچنان ادامه دارد. حال در چنین وضعیتی، ساکنین شهر بخصوص جوانترها که از خانه‌نشینی در پناه کولرهای کوچک و بزرگ، خسته می‌شوند و خیال بیرون آمدن از خانه را در سر می‌پرورانند، چاره‌ای ندارند به‌جز اینکه با رانندگی در اتومبیل‌های خود از جریان هوای ایجاد شده استفاده کنند.

مارکوس پارا و دوستانش هم در یکشب داغ در ماه جولای و در سال ۲۰۰۳ برای فرار از گرما به همین ترفند دست زده بودند. مارکوس به همراه پسرعمویش فرانسیسکو که مرتباً با درجه کولر در اتومبیل بازی می‌کرد و دوست چندین ساله آنها یعنی روبن که در صندلی عقب نشسته و گویی گرما رمق از او گرفته بود، در اتومبیل مارکوس مشغول گشت و گذار در خیابانهای فوتیکس بودند و درحالی که عقربه ساعت به یازده شب نزدیک می‌شد، آنها در عجب بودند که چرا گرما را پایانی نیست. آنگاه در یک چهارراه آنها در مقابل چراغ قرمز متوقف شدند و از آنجا که درحین توقف میزان گرمایی که در داخل اتومبیل احساس می‌کردند، چند برابر می‌شد، آنها بی‌صبرانه در انتظار چراغ سبز بودند تا با به حرکت درآوردن اتومبیل، از گرمای وحشتناک خلاص شوند و سرانجام هم چنین شد و مارکوس به محض مشاهده چراغ سبز پا را روی پدال گاز گذاشت و با شتاب نسبتاً بالایی اتومبیل به راه افتاد.

## تصادف وحشتناک

اما هنوز اتومبیل حامل مارکوس و دوستانش به وسط چهارراه نرسیده بود که یک راننده مست با سرعتی معادل ۸۰ کیلومتر در ساعت از سوی دیگر، چراغ قرمز را رد کرد و با همان سرعت با اتومبیل مارکوس پارا برخورد کرد. روبن در صندلی عقب و فرانسیسکو در کنار راننده، دچار آسیب دیدگی‌های سخت شدند، اما در مقایسه با آسیب دیدگی که گریبان مارکوس پارا را گرفت، مشکل آنها چندان اهمیتی نداشت. ضربه به قدری شدید بود که سر و بدن مارکوس بشکل عجیبی از یکدیگر جدا شد و فقط عضلات گردن رابطه بین سر و بدن مارکوس باقی مانده بود و زمانی که چند دقیقه بعد پزشکیارهای آمبولانس اضطراری به مکان حادثه رسیدند، با منظره وحشتناک و عجیبی مواجه شدند. آنها وضعیت سر و بدن مارکوس را به‌گونه‌ای دیدند که کوچکترین تکان باعث می‌شد تا قطع نخاع که درپس گردن مارکوس حتی با چشم هم دیده می‌شد، حاصل شود که این وضعیت هم با مرگ چندان فاصله‌ای ندارد. حتی یکی از پزشکیارها که مارکوس را مشاهده کرده بود در مورد وضعیت او چنین گفت: «وضعیت سر و بدن او به گونه‌ای بود که من احساس می‌کردم که به‌راحتی می‌توانم با دو دست سر او را بردارم و با تکانی مختصر از بدنش جدا کنم.» تمام مفاصلی که سر مارکوس را حمایت می‌کرد، قطع شده بود و جالب اینکه او حتی دچار خونریزی هم نشده بود. در این لحظه پزشکیارها یک تصمیم تاریخی گرفتند، یعنی اینکه از سه بیمارستانی که آنها می‌توانستند برای رساندن مجروحین و بخصوص مارکوس به آنها استفاده کنند، بیمارستان سنت جوزف را برگزیدند و این یک انتخاب شانسی اما مؤثر بود. چراکه بیمارستان سنت جوزف یک بخش مغز و اعصاب مشهور و معتبر داشت. در هرحال پس از رساندن مارکوس به بیمارستان، بخش اورژانس در بیمارستان که وضعیت او را بسیار اسفناک می‌دید در اولین قدم و پس از تثبیت وضعیت بدن و سر او، به تصویربرداری اقدام کردند، ضمن آنکه مشکل را در حدی یافتند که باید حتی در آن ساعت دیرهنگام با دکتر دیکمن، که سرپرستی بخش مغز و اعصاب را برعهده داشت، در خانه‌اش تماس گرفته و دکتر گونزالس که سرپرست پزشکان بخش اورژانس بود، شخصاً با او صحبت کرد و به او اطلاع داد که تصاویر برداشته شده از سر مارکوس نشان می‌دهد که یک جدایی کامل میان سر و بدن در ناحیه گردن ایجاد شده است.

**☑... مارکوس در یک تصادف دچار آسیب‌دیدگی بسیار شدیدی شده بود و درحالی که او با مرگ فاصله‌ای نداشت، ناگهان پزشکی را بر بالین خود یافت که اعتقاد به ساختن ممکن از غیرممکن ها داشت...**

## در آستانه مرگ

مشکل بزرگی که دکتر دیکمن با آن سروکار داشت، این بود که مارکوس اگرچه در کما فرو رفته بود و تکان نمی‌خورد، اما جراحات بقدری وسیع بود که او با مرگ هیچ فاصله‌ای نداشت و دکتر دیکمن خوب می‌دانست که باید هرچه زودتر درباره مارکوس و روند ترمیمی که انجام می‌داد، تصمیم می‌گرفت. سوال اصلی در ذهن او این بود که آیا برای زندگی مارکوس قمار کند و پیوند سر و بدن را به صورت کامل، دوباره انجام دهد و یا اینکه، زنده ماندن او را هدف قرار دهد و ترجیح دهد که یک مارکوس زنده اما فلج را داشته باشد. دکتر دیکمن این سوال را با پدر و مادر مارکوس که فقط ۲۵ سال داشت مطرح کرد و به آنها ماوقع را گفت. پدر و مادر مارکوس هم با کمال شجاعت به دکتر دیکمن اطلاع دادند که ترجیح می‌دهند که یک مارکوس کامل را داشته باشند و در این راه به قمار هم تن می‌دهند. چرا که آنها از پسرشان شناخت کافی داشتند و می‌دانستند که مارکوس انسانی نبود که تا آخر عمر روی صندلی چرخدار زندگی کند و ترجیح می‌دهد که از ادامه زندگی به این شکل منصرف شود، بنابراین آنها به دکتر دیکمن اختیار تام دادند که برای بازگرداندن مارکوس به زندگی با اختیار کامل به هر اقدامی که لازم باشد، دست بزند و برای اثبات نظر خود در این مورد تعهدنامه‌ای را هم تنظیم و امضا کردند.

## آزمایش‌های یکساله

اتفاقاً دکتر دیکمن به همراه دکتر گونزالس به عنوان دستیارش، مدت یکسال بود که در بخش مغز و اعصاب واقع در بیمارستان سنت‌جوزف، روی پدیده‌ای شبیه به مشکل مارکوس به تحقیق مشغول بودند. آنها روی پیوند دوباره اعضای جدا شده از بدن تحقیق می‌کردند و البته در این نوع ترمیم دو بار تاکنون جهان پزشکی با اعضای دست و پا به موفقیت‌هایی رسیده بود، اما درصد این موفقیت‌ها بسیار کم بود و از طرفی در مورد عضو اصلی بدن که همانا سر است، به صورت جدی مطالعه نشده بود که چگونه می‌توان هنگام بریده شدن گلو با رگهای بزرگ و حساسی که در آن ناحیه وجود دارد، دوباره ناحیه گلو را ترمیم کرد؟ تازه همه این مقوله‌ها در مورد بخش‌هایی از سر بود و تاکنون این جراءت در جهان پزشکی ایجاد نشده بود تا در مورد جدایی کامل سر از بدن هم به تفکر و تعمق بپردازد. دلیل آن هم اشکالات موجود در این ناحیه بود. چرا که در درجه اول مساله‌ای به نام نخاع وجود دارد که قطع نخاع خود به معنای قطع زندگی یا فلج دائم است و اگر پیوندی در این ناحیه صورت گیرد، مستلزم یک دقت کامپیوتری تا یکهزارم میلی‌متر برای وصل کردن نخاع در دو سوی بدن می‌باشد. مساله دوم رگ اصلی خون‌بر به مغز است که شریان زندگی محسوب می‌شود و وصل کردن آنها هم نیاز به ابزاری دارد که هنوز بشر نتوانسته آنها را بصورت کامل طراحی و تولید کند. بدین ترتیب این یک مقوله کاملاً مشکل بود و دکتر دیکمن تازه به مدت یکسال بود که روی آن به شکل جدی مشغول تحقیق شده بود و در چند مورد با حیوانات کوچکتر مانند موش آزمایشگاهی، این گونه پیوند را بررسی کرده بود و

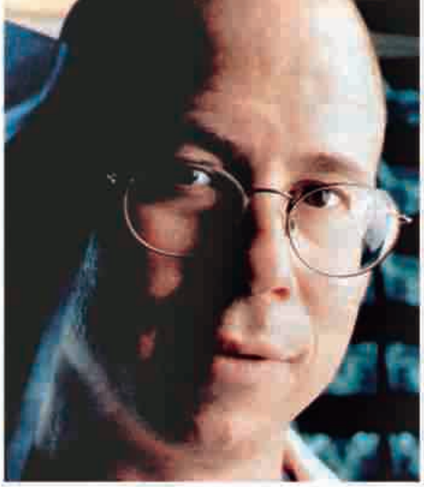

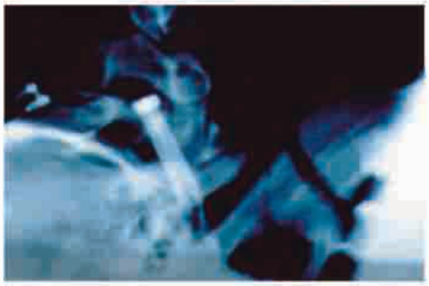

تنها در بار آخر برای اولین بار توانسته بود تا سر یک موش را با موفقیت به بدنش پیوند بزند، اما دکتر دیکمن خودش بیشتر از هر کسی می‌دانست که کار کردن با انسان، داستان دیگری است و نمی‌توان موش آزمایشگاهی را بدلیل سادگی ساختمان بدنی با انسان که در ناحیه سر و مغز دارای پیچیده‌ترین ارتباط است، مقایسه کرد.

## وضعیت مارکوس

در مورد مارکوس دکتر دیکمن چند عامل مثبت هم مشاهده کرد. یکی اینکه قطع نخاع اتفاق نیفتاده بود و دیگر اینکه هیچکدام از رگها هم اگرچه تحت فشار قرار داشتند، اما قطع نشده بودند، اما کلیه مفصل‌هایی که سر را روی بدن استوار می‌کنند، پاره شده بود. درست مثل لامپی که از جای خود در لوستر بیرون آمده باشد، اما هنوز سیم‌های برق به آن وصل بوده و نیروی برق هنوز قادر به روشن کردن لامپ باشد. یعنی علایم حیاتی یا قابلیت های یک انسان هنوز در مارکوس وجود داشت و پس از آنکه سر او را بدون حرکت روی بدن تثبیت کردند و او به هوش آمد، دیدن، شنیدن، حس چشایی و سخن گفتن همه قابلیت‌هایی بود که در مارکوس مشاهده می‌شد. چنین وضعیتی را دکتر دیکمن تاکنون در طی پانزده سال کار و تحقیق در مقوله مغز و اعصاب مشاهده نکرده بود، اما او خوب می‌دانست که حفظ این شرایط که همه چیز به مویی بستگی دارد، نمی‌تواند دوام داشته باشد و حتی یک حرکت ساده چون عطسه یا سرفه می‌تواند باعث مرگ مارکوس شود. بنابراین او باید هرچه زودتر تصمیم می‌گرفت و اقدام می‌کرد.

## جراحی

دکتر دیکمن تصمیم خود را گرفت. او برآن شد تا یک عمل تجربی را روی یک انسان زنده برای اولین بار در تاریخ پزشکی در جهان انجام دهد. قبل از عمل دکترها با شش پیچ فلزی جمجمه او را به سینه‌اش متصل کردند تا در هنگام عمل هیچ حرکتی، حتی غیرعمدی نیز انجام نشود. آخرین تقاضای مارکوس قبل از جراحی، این بود که کشیشی بر بالینش آورده شود تا او طلب آمرزش کند، ضمن آنکه از کشیش تقاضای دعا برای سلامتی خودش هم داشت.

در اولین گام مارکوس را درحالت بیهوشی کامل قرار دادند و سپس او را روی شکم خواباندند، چرا که کار بیشتر باید از پشت روی ستون فقرات او در بخش گردن انجام می‌شد. آنگاه دکتر دیکمن با دستیاری دکتر گونزالس، ابتدا عضلات پشت گردن مارکوس را با چاقوی جراحی باز کرد تا استخوانهای ستون فقرات در پس گردن نمایان شوند. دیکمن سپس به کمک مته دو سوراخ در مهره اول در ستون فقرات بصورت عمودی ایجاد کرد. آنگاه سیمی فلزی را از داخل سوراخ گذراند و از استخوان جمجمه سر او عبور داد و سیم را بوسیله بستی محکم گره زد. او این عمل را در دو قسمت در پس گردن مارکوس انجام داد و آنگاه پیچ‌های فوقانی را درحالی که سیم‌ها از داخل آن عبور داده شده بودند در جایگاه بین ستون فقرات و استخوان جمجمه مانند یک بست جای داد. و سرانجام نوبت به مهمترین بخش جراحی رسید. در این بخش دکتر دیکمن بخشی از استخوان لگن خاصره را در قسمت جلویی از بدن مارکوس جدا کرد و آن را بوسیله سیم‌پیچ کردن در بخشی قرار داد که جمجمه و ستون فقرات به یکدیگر متصل می‌شدند. این همان بخشی بود که در تصادف بکلی نابود شده و باعث شده بود که سر مارکوس روی بدن کاملاً بدون چفت و بست باشد. درواقع از آنجا که در این قسمت استخوان باید به دو طرف جوش می‌خورد، دکتر دیکمن، نمی‌توانست بار دیگر از پیچ‌ها استفاده کند. چرا که پیچ از جنس فلز است و جذب استخوان نمی‌شود. اما استخوانی که از بدن مارکوس باشد، به جهت اینکه از همان بافت و همان دی.ان.ای می‌باشد، در طول مدت سرانجام به هر دو طرف جوش می‌خورد و مانند یک استخوان واحد که در ابتدا و قبل از تصادف در بدن مارکوس قرار داشت، مهمترین ارتباط بین سر و بدن مارکوس را بوجود می‌آورد. پس از این قسمت بود که همه افراد تیم جراحی نفس راحتی کشیدند. آنها همه مضطرب بودند چرا که می‌دانستند بخشی از تاریخ را تشکیل می‌دهند. آنهم در کاری که برای نخستین بار در تاریخ انجام می‌گرفت. سرانجام کارهای بخیه هم انجام شد و پس از یک جراحی ۱۰ساعته درحالیکه اعضای تیم جراحی از شدت خستگی قادر به ایستادن نبودند، کار به پایان رسید و اکنون فقط باید به انتظار تست کردن نتیجه جراحی، ساعات اضطراب‌آوری را طی می‌کردند.

## اسکن و نتیجه

۲۴ ساعت پس از عمل جراحی و به هوش آمدن مارکوس، دکتر دیکمن با انجام اسکن روی سر و بخش بالای بدن او، نتیجه اعمال ایجاد شده را مورد بررسی قرار داد و با خوشحالی متوجه شد که پیچ‌ها سر جای خود قرار دارند و استخوان پیوند زده شده هم در جای خود محکم قرار گرفته است. اما هنوز یک بخش مهم دیگر هم باقی مانده و آن زمانی بود که ده روز پس از جراحی باید پیچ‌های نگهدارنده سر روی بدن که تقریباً مشابه بخیه عمل می‌کردند، باز می‌شد و آنگاه مشخص می‌شد که آیا مارکوس قادر به حفظ سر و کنترل آن روی بدن خود خواهد بود یا اینکه قادر نمی‌شد تا سرش را به میل خود حرکت دهد.

## روز موعود

سرانجام روز موعود فرا رسید و دکتر گونزالس، دستیار باوفای دکتر دیکمن درحالیکه او با نگاهی مضطربانه به ماجرا خیره شده بود، ابتدا یک به یک پیچ‌های نگهدارنده سر را باز کرد و سپس قاب فلزی که سر را بی‌حرکت نگه می‌داشت نیز توسط دستهای توانای دکتر گونزالس برداشته شد و سرانجام لحظه موعود فرا رسید و حتی دکتر دیکمن با آن تجربه و سابقه، یک لحظه چشمانش را بست تا شاهد شکست خود نباشد. در این لحظه مارکوس ابتدا سر خود را به جلو خم کرد و یک لحظه به نظر می‌رسید که سر بدون توقف همچنان درحال خم شدن است. آه از نهاد همه حضار بیرون آمد، اما مارکوس بدون دخالت دست حرکت سر خود را متوقف کرد و سپس سر خود را به راست و بعد به چپ چرخاند و آنگاه سر خود را بلند کرد و نگاهی به دکتر دیکمن انداخت و با چشمانی اشک‌آلود گفت: «برای همه چیز متشکرم». مارکوس سر خود را روی بدن حفظ کرده بود.

## ادامه راه

امروز مارکوس اگرچه محدودیت‌هایی در حرکات گردن احساس می‌کند، اما از اینکه می‌تواند برای آینده خود برنامه‌ریزی کند بسیار هم خوشحال است. این تجربه به او درسهایی از زندگی آموخت، تا آنجا که او می‌خواهد در آینده به یک کشیش تبدیل شود و مردم را به زندگی امیدوار کند.

دکتر دیکمن و دکتر گونزالس پس از آن موفقیت چشمگیر دارای شهرت جهانی شدند و تا امروز آنها سه بار دیگر همین عمل را انجام داده‌اند و در هر سه مورد با موفقیت مواجه شده‌اند. ■

> آنها که چراغی از معرفت و حکمت بدست دارند هیچوقت دیو مهیب بدبختی را در راه خود نمی‌بینند.
> ●ماردن

**داستان زندگی**

# چهار سال بعد...

**تهیه و تنظیم از:**
**محسن طیب**

براساس سرگذشت:
امیر

سال پنجم دانشکده پزشکی را تازه تمام کرده بودم که یکروز خواهرم «نازنین» که سال آخر دبیرستان بود به سراغم آمد و گفت: «امیر، اشکال نداره از فردا با یکی از همکلاسیهام به اسم «پریسا»، هفته‌ای دو روز پیش تو زبان انگلیسی بخوانیم؟»

نازنین آنقدر برایم عزیز بود که بدون لحظه‌ای تردید بگویم «چشم»، اما فردا که پریسا - دوست و همکلاسی‌اش - نیز به خانه‌مان آمد، همان لحظه اول احساس کردم که این دختر در زندگی و سرنوشت من نقش خواهد داشت. از روز بعد هر بار که او برای یادگیری زبان انگلیسی به خانه ما می‌آمد، من روزبه‌روز نسبت به او احساس علاقه‌مندی بیشتری می‌کردم. صمیمیت فیمابین ما نیز حالی‌ام کرد که پریسا هم به من بی‌علاقه نیست. من نیز که تا آن روز هیچ دختری در زندگی‌ام نبود، اینگونه بود که عاشقش شدم.

درست یک هفته از آشنایی من و پریسا گذشته بود که یکروز وقتی کار تدریس زبان انگلیسی به پریسا و خواهرم را تمام کردم و پریسا خداحافظی کرد و از خانه بیرون رفت، بدون رودربایستی رو به نازنین - خواهرم - کردم و به او گفتم که عاشق دوستش شده‌ام! نازنین ابتدا فکر کرد دارم سربه‌سرش می‌گذارم و بعد که حالی‌اش کردم که شوخی در کار نیست، نوبت او بود که کمی با من شوخی کرده و بخندد، اما سرانجام گفت:

- باشه... من حرفی ندارم... اگر بخوای من همین فردا با پریسا حرف می‌زنم و نظرش‌رو در مورد تو می‌پرسم!

و همین کار را هم کرد. فردای آن روز وقتی سر ساعت مقرر که آنها به خانه می‌آمدند تا زبان انگلیسی یاد بگیرند، نازنین تنها بود و پریسا همراهش نبود! نگران شدم، اما نازنین پس از اینکه کمی اذیتم کرد گفت:

- نترس... سکته هم نکن، اما تا مژدگانی ندی، هیچی بهت نمیگم!

آنقدر نسبت به این خواهر کوچیکه شناخت داشتم که بدانم تا گوشم را نبرد، حرف نخواهد زد! لذا پس از اینکه پول یک «پیراهن» را به او دادم، راضی شد و گفت:

- با پریسا حرف زدم... همونطور که حدس می‌زدم، اون هم از تو خوشش میاد... منتهی شرطش اینه که قبل از هر صحبتی با همدیگه، تو به خواستگاری‌اش بری...

- خب می‌خواستی بگی که نظر منم همینه!

خواهرم گفت که همین مطلب را به پریسا گفته. به همین خاطر نیز همان شب توسط نازنین، با کلی مقدمه‌چینی، قضیه را به پدر و مادرم گفتیم. آنها هم که در همین مدت از پریسا خوششان آمده بود، در مورد ازدواج ما اعتراضی نداشتند، اما می‌گفتند:

- فعلاً برای هر جفتتون زوده... قبول داری امیر؟

حرفشان منطقی بود. لذا پس از کمی بحث و گفتگو، همگی پیشنهاد نازنین را قبول کردیم:

- فعلاً با هم نامزد می‌کنند تا هم دانشگاه امیر تموم بشه و هم پریسا دیپلمش‌رو بگیره، ضمن اینکه پدر و مادرش هم فرصت خواهند داشت که برای دخترشون جهیزیه تهیه کنند!

همانطور که گفتم، همه پیشنهاد نازنین را پذیرفتند، اما با این تبصره که در اولین فرصت به خواستگاری پریسا برویم، ضمن اینکه قرار شد او نیز با خانواده‌اش صحبت کرده و آنها را برای جلسه خواستگاری آماده کند.

فردای همان روز پریسا با پدر و مادرش حرف زد و ما نیز سه روز بعد به خواستگاری رفتیم. در جلسه خواستگاری نیز پدر و مادر پریسا، کاملاً با برنامه‌ریزی ما در مورد اتمام درس هردویمان و پیدا کردن شغلی مناسب برای من، موافقت کردند و به این ترتیب من و پریسا با هم نامزد شدیم.

OO

هر دو نفر - من و پریسا - کم‌سن و سال بودیم و بی‌تجربه، طوری که تا قبل از نامزدی، هیچ‌کدام معنی و مفهوم عشق را نمی‌دانستیم و طبیعتاً آنچه که ما را خیلی زود به هم علاقه‌مند کرد، عشق بود و نه تفاهم! کمااینکه در آن روزها یکبار نیز به این مساله فکر نکرده بودیم که آیا ما واقعاً همدیگر را درک می‌کنیم یا نه؟ درحقیقت، ما عاشق چشم و ابروی همدیگر شده بودیم و متاسفانه این واقعیت را خیلی زود دریافتیم، شاید یکماه هم از نامزدیمان نگذشته بود که حس کردیم به اندازه یک دنیا از هم فاصله داریم! اما اصلاً نمی‌توانستیم همدیگر را درک کنیم. دنیایمان با هم متفاوت بود، آرزوهایمان با هم فرق می‌کرد، ایده‌آلهایمان جدا بود، اندیشه‌هایمان در مورد زندگی و آینده آنقدر با هم تفاوت داشت که بعضی وقتها فکر می‌کردم من و او هرکدام متعلق به سیاره‌ای دیگر هستیم!

اما در کنار همه این تفاوتهای آشکار، هر دو دارای یک ویژگی مشترک بودیم، شجاعت، شجاعت اینکه باور کنیم به درد همدیگر نمی‌خوریم!

اولین بار پریسا به این حقیقت اعتراف کرد:

- امیر، فکر نمی‌کنی من و تو خیلی با هم تفاوت داریم؟

و من هم که مدتی بود به آن نتیجه رسیده بودم، اما خجالت می‌کشیدم - و درحقیقت نگران بودم که شاید پریسا مثل من فکر نکند - در پاسخش گفتم:

- حقیقت همینه که تو میگی... به همین خاطر بهتره قبل از اینکه دیر بشه، بازی‌رو تموم کنیم... موافقی؟

- کاملاً موافقم...

این را پریسا گفت و بعد، چند ثانیه‌ای به هم خیره شدیم!

اولین کسی که خبر را شنید نازنین بود، طفلک چقدر اشک ریخت و نالید تا به قول خودش «ما را از خر شیطان پیاده کند»! اما وقتی من و پریسا حرفها و دلایلمان را برای نازنین توضیح دادیم، او هم حق را به ما داد.

اما وقتی این حقیقت تلخ را به خانواده‌هایمان گفتیم، آنها خیلی سعی کردند با ارائه دلایل و نصیحت‌های گوناگون، ما را از تصمیمان برگردانند، ولی ما تصمیم خود را گرفته بودیم.

تمام شدن همه چیز» هرچند که در هفته‌ها و ماههای اول تاثیر خودش را در روابط دو خانواده گذاشت، اما از آنجایی که دوستی نازنین و پریسا بسیار عمیق بود، لذا پس از گذشت حدود چهار ماه از آن قضایا، همه «همه چیز» را فراموش کردند و روابط دو خانواده نیز از سر گرفته شد، تا جایی که حتی من و پریسا نیز - مثل سابق - با خانواده‌هایمان رفت و آمد می‌کردیم و... اما به خدا قسم، از آن لحظه‌ای که من و او به هم «نه» گفتیم، پریسا در نظر من هیچ تفاوتی با خواهرم نازنین نداشت!

OO

چهار سال گذشت.

OO

چهار سال از آن ماجرا گذشت. در این چهار سال چه وقایعی رخ داد؟ مهم نیست، لااقل ارتباطی با زندگی من و پریسا ندارد. چیزی که بود، روابط دو خانواده روزبه‌روز بهتر شد. برادران پریسا، مرا مانند برادر بزرگشان پذیرفته بودند و دیگر هیچ چیز از آن ماجرا و آن روزهای تلخ در ذهن هیچکس باقی نمانده بود. نازنین (خواهرم) ازدواج کرد و صاحب یک پسر شد و اتفاقاً در همان محل کار شوهرش، جوان خوب و برازنده‌ای را لایق پریسا دید و در روزهای آخر چهارمین سال، پریسا را به «اردشیر» معرفی کرد و آن دو نیز پس از چند جلسه معارفه که با یکدیگر داشتند، سرانجام به تفاهم رسیده و روز عقد را تعیین کردند.

آن روز یکی از شادترین روزهای زندگی‌ام بود،

به این خاطر که همیشه از این هراس داشتم که مبادا نامزدی نافرجام ما، تاثیر سویی بر زندگی آینده پریسا بگذارد، اما حالا که او را راهی خانه بخت می‌دیدم، احساس راحتی وجدان می‌کردم.

ابتدا تصمیم نداشتم به مجلس عقدکنان پریسا و اردشیر بروم - برای فرار از حرف و نگاههایی که انتظارم را می‌کشید - اما برای اینکه دلیلی منطقی بیاورم، بهانه آوردم:

- توی مجلس عقدکنان، بزرگترها و اقوام درجه اول میان... انشاءالله دو، سه ماه بعد که جشن عروسیشون برگزار شد، منم میام...

خانواده‌ام با وجود مخالفت اولیه، سرانجام عذر مرا پذیرفتند، اما در آخرین لحظات، این نازنین بود که نظرم را تغییر داد:

- نمیگی با نیومدنت بهانه میدی دست بعضی‌ها؟!

حرف خواهرم حسابی فکرم را به هم ریخت و به همین علت یکی، دو ساعت پس از رفتن آنها بود که تصمیم گرفتم به مراسم عقد بروم. لباس پوشیدم و راه افتادم به طرف در پارکینگ خانه، اما قبل از خروج، به یاد پیغامی از پریسا افتادم که در این دو، سه هفته اخیر - که بحث ازدواجش با اردشیر جدی شده بود - چند بار توسط نازنین برایم فرستاده بود: «به امیر بگو اون عکس دونفره‌ای‌رو که در ایام نامزدی، در پارک ملت با هم انداختیم و من پشت اون عکس براش یادداشت نوشتم (و همیشه می‌گفت پیداش می‌کنم و بهت میدم) پیدا کنه و بعد یا خودش عکس‌رو پاره کنه یا بیاره تا من بسوزونمش...»

با تداعی پیغام پریسا، به زیرزمین رفته و داخل چمدانی که لوازم قدیمی‌ام را نگه می‌داشتم، جستجو کرده و سرانجام آن عکس کذایی را پیدا کردم؛ «من و پریسا دو طرف یک گل ایستاده و به یکدیگر نگاه می‌کردیم.»

یاد آن روز افتادم که پریسا، وقتی عکس را دید گفت: «این عکس باید برای همیشه یادگاری بمونه» و سپس پشت عکس این جمله را نوشت: «به یاد عاشقانه‌ترین روزهای زندگی‌ام، در کنار عاشق‌ترین مرد دنیا که عشقش به من زندگی داد...»

با دیدن آن عکس، تبسم تلخی بر لبانم نشست و سپس خدا را شکر کردم که پریسا نیز دارد خوشبخت می‌شود، لذا خواستم عکس را بسوزانم، اما فکر کردم برای اینکه خیالش راحت شود، بهتر است عکس را به دست او برسانم و خودش آن را معدوم کند. به همین خاطر آن را در جیبم گذاشتم و راه افتادم.

OO

مراسم عقدکنان هنوز شروع نشده بود. عقدکنان ساعت پنج بعدازظهر بود، اما خانواده ما - با توجه به صمیمیت دو خانواده - مخصوصاً ساعاتی قبل از ظهر به آنجا رفته بودند تا به آنها کمک کنند من نیز به همین منظور حدود ساعت دو بعدازظهر که به آنجا رسیدم، همه مشغول کار بودند. بیشتر از همه خود پریسا بود که با دیدنم خوشحال شد و در حضور پدر و مادرش و بقیه مهمانهایی - که زودتر آمده بودند - گفت:

- امیرخان، اگر نمی‌اومدی از اردشیر خیلی خجالت می‌کشیدم که چطوری بهش بگم داداش بزرگم توی عقدم نیومده!

خندیدم و از او تشکر کرده و در دل خدا را شکر کردم که او اینچنین اعتمادی به من دارد. چند دقیقه‌ای نشستم که دیدم پریسا برای انجام کاری داخل آشپزخانه شد و چون کسی آنجا نبود، به سراغش رفتم و خیلی سریع عکس را تحویلش دادم و گفتم: «آوردم تا خودت بسوزونیش...» اما پریسا با اعتماد کامل و بدون نگرانی گفت: «در مورد حسن نیت و معرفت تو شکی نداشتم، که با این کار، اون‌رو ثابت کردی... حالا هم چون من موقعیتش‌رو ندارم، اگر زحمت نیست، خودت این عکس‌رو بسوزون.»

پریسا این را گفت و خیلی عادی عکس را دوباره به من برگرداند و... در همین هنگام احساس کردم یکنفر از پنجره آشپزخانه که رو به حیاط خلوت بود، ما را نگاه می‌کند، چون سرم را که برگرداندم، سایه‌ای محو شد! اتفاقاً پریسا نیز متوجه این قضیه شد، اما شانه‌ای بالا انداخت و با آرامش خاطر گفت: «مهم نیست... ما که از خودمون مطمئنیم و خدا هم که می‌دونه ماجرا چیه... پس بهش فکر نکن...»

من نیز با او هم‌عقیده شدم و زیاد در مورد آن سایه کذایی فکر نکردم. بعد هم به بهانه‌ای از ساختمان خارج و داخل حیاط شدم تا در خارج از خانه، عکس را بسوزانم.

جلوی در حیاط خانه، برادران پریسا مشغول آویزان کردن چراغهای رنگی روی شاخه‌های درختان بودند، که چون قدشان به بالای درخت نمی‌رسید، از من کمک خواستند. من نیز کمکشان کردم و تقریباً هفت، هشت دقیقه‌ای بالای درخت مشغول بودم، اما موقعی که پایین آمدم و خواستم کت خود را بردارم، اردشیر - شوهر آینده پریسا - آن را بطرفم گرفت و گفت:

- بفرمایین امیرخان بامعرفت... واقعاً خسته نباشین...

نفهمیدم چرا؟ اما در لحن «اردشیر» و مخصوصاً در لحظه گفتن «خسته نباشید»، در نگاهش چیزی دیدم که عادی نبود! حتی خواستم منظورش را از این جملات بپرسم، اما با حضور آقای عاقد و نقل پاشیدن و «مبارک باد»/ خواندن و... چنین فرصتی نصیبم نشد!

همانطور که همراه مهمانان داخل ساختمان می‌رفتم، یاد عکس کذایی افتادم و خواستم آن را داخل دستشویی «ریزه ریزه» کنم اما... اما عکس سر جایش نبود. عرق سردی روی صورتم نشست، «اگر کنار درختها افتاده باشد چی؟» و سپس به سرعت داخل حیاط و کنار ریسه‌های چراغهای رنگی مشغول گشتن شدم، اما از عکس خبری نبود.

قلبم داشت از حرکت می‌ایستاد. احساس کردم که نفسم به سختی بالا می‌آید، حس می‌کردم دارد اتفاقی می‌افتد و... که در همین هنگام، ولوله‌ای غیرطبیعی از داخل ساختمان به گوش رسید. داخل شدم و ابتدا از برادر پریسا شنیدم که: «معلوم نیست داماد کجا رفته؟»

در همین هنگام زنگ تلفن به صدا درآمد و پدر پریسا گوشی تلفن داخل اتاق خواب را - که هیچکس آنجا نبود - برداشت و نازنین را داخل اتاق صدا زد، خواهرم نیز بدون اینکه حرفی بزند، چند لحظه‌ای گوش کرد و سپس پریسا را صدا کرد - و در این لحظات هیچکس متوجه این اتفاقات نشد - اما وقتی نازنین بطرفم می‌آمد، در نگاهش اوج درماندگی و اضطراب را حس کردم. به من که رسید گفت:

- اردشیر پشت خطه... عین جمله‌ای که بهت پیغام داد این بود: «به اون داداش بی‌شرفت بگو از یک حیوون هم پست‌تری» و بعد خواست که گوشی را به پریسا بدهم»!

حرفهای خواهرم که تمام شد، حدس زدم ماجرا چیست، لذا به سرعت بسوی اتاق خواب رفتم تا گوشی را از پریسا بگیرم، اما چند ثانیه دیر شده بود، زیرا پریسا لحظه‌ای به دیوار تکیه داد و سپس دست روی صورتش گذاشت و روی زمین نشست و به سختی گریست!

حالا دیگر یقین پیدا کردم آن کس که عکس را از جیبم برداشته، همان کسی بوده که سایه‌اش را پشت پنجره آشپزخانه دیده بودیم... و او نیز کسی نبود غیر از اردشیر!

برای چند لحظه از اردشیر متنفر شدم... اما وقتی به یاد آن عکس و نوشته پشت آن افتادم و خودم را جای اردشیر گذاشتم - که از هیچ چیز خبر نداشت و فقط به دیده‌هایش استناد کرده بود - حق را به او دادم!

باید کاری می‌کردم... باید قبل از اینکه همه چیز خراب شود کاری می‌کردم، به همین خاطر به سراغ خواهر اردشیر رفتم و پرسیدم «موقعی که داداشتون بخواد تنها باشه، کجا میره؟»

و او آدرس باغ مادربزرگش را که در حوالی قلهک قرار داشت داد و گفت: «فقط اونجا میره»!

آدرس باغ را که گرفتم رو به نازنین و برادران پریسا کردم و گفتم: «نگذارین مهمونا از ماجرا باخبر بشن... در مورد غیبت ناگهانی اردشیر هم بهشون بگین برای یکی از رفقای صمیمی‌اش اتفاق بدی افتاده و رفته و تا یکساعت دیگه برمی‌گرده...[سپس رو به نازنین کردم و ادامه دادم] خواهرجون متوجه شدی چی گفتم؟ هیچکس نباید از ماجرای تلفن اردشیر باخبر بشه... اگر نمی‌خوای پریسا یک دفعه دیگه لباس عروسی‌رو از تنش دربیاره، به هیچ عنوان نگذار کسی از مجلس خارج و از ماجرای تلفن اردشیر باخبر بشه!»

اینها را گفتم و سپس با ماشین و با سرعتی دیوانه‌وار، مسیر کوتاه تا باغ مادربزرگ اردشیر را طی کردم. در طول راه، دو، سه مرتبه نزدیک بود تصادف کنم اما هرطور بود موقعی که به آن باغ رسیدم که اردشیر لوازم شخصی‌اش را داخل ماشین گذاشته بود و ظاهراً قصد یک مسافرت را داشت! بعد هم همین که مرا دید با زنجیر مخصوص قفل کردن فرمان ماشین، بطرفم حمله کرد و حتی دو، سه ضربه توی سر و صورتم زد اما... اما هرطور که بود او را آرام کردم و با وجود اینکه نمی‌گذاشت حرف بزنم، اما سرانجام کشیده محکمی توی گوشش زدم و گفتم: «به جهنم که نمی‌خوای حقیقت‌رو بفهمی... تو لیاقت داشتن یک گل پاک و نجیب مثل پریسارو نداری... مهم نیست که من بی‌شرف هستم یا نیستم... مهم اینه که تو به بخت خودت پشت‌پا زدی.»

اینها را گفتم و بطرف ماشین راه افتادم، اما... با شنیدن صدای هق هق گریه اردشیر، ایستادم و به سراغش رفتم و همانطور که او اشک می‌ریخت، من همه چیز را برایش گفتم، همه چیز را از روز اولی که برای تدریس زبان با پریسا آشنا شدم، تا ساعتی قبل که پریسا مرا «داداش» صدا کرد و تا لحظه‌ای که او - اردشیر - عکس را از جیبم برداشت و... سرانجام به او گفتم: «حالا دیگه میل خودته... اگر به حرف دلت گوش بدی، می‌تونی بفهمی که من حقیقت‌رو بهت گفتم یا دروغ، اما هرچی زودتر تصمیمت‌رو بگیر!»

OO

امروز درحالی دارم این سرنوشت را برایتان می‌نویسم که قرار است همراه با ژاله - همسرم که چهار ماه قبل با هم ازدواج کردیم - به جشن سومین سالگرد ازدواج پریسا و اردشیر برویم. ■

بی اطلاعی از نادانی خود، دردی است که نادانها به آن گرفتارند ● الکوت

# من خانه‌ام گرم است و تو هم ... اما آنها که زیر شلاق سرمایند چه می شوند؟

fanoos_hj @ yahoo. com

درست در عصری که از انرژی هسته‌ای سخن می‌گویند و در مملکتی که سفارش بزرگانش توجه به محرومان است، فاجعه‌ای به بزرگی مرگ ۴۰ کارتن خواب در شبی برفی رخ می‌دهد و دل بعضی را کمی به تپش وا می‌دارد!

هراز گاهی مرگ پراکنده کارتن خوابها گزارش می‌شود، آنقدر کارتن خوابها چشمهای بی‌روح و یخ‌زده خود را به خیابانهای بی‌سرانجام دوختند و با مرگ خاموش خود تنهایی را فریاد زدند که بالاخره پس از سالها، مرکزی برای نگهداری آنها در اسلامشهر درنظر گرفته شد.

## تغییرنام کارتن خوابها به بی‌خانمانهای موقت!

این روزها به رغم اینکه هنوز سرما خودی نشان نداده است، شاهد حضور کارتن خوابها در گوشه و کنار خیابانهای شهر هستیم، به رغم حضور این افراد، مدیرکل امور اجتماعی استانداری تهران تاکید کرد که در سال جاری هیچ کارتن‌خوابی وجود ندارد و طرح و برنامه‌های امسال برای بی‌خانمانهای موقت است.

**زهرا نژادبهرام** در گفتگو با خبرنگار اجتماعی فارس گفت: بی‌خانمانها عبارتند از کارگران فصلی، معتادان، افرادی که برای یکی، دو روز به تهران آمده‌اند و توان مالی پرداخت هزینه مسافرخانه را ندارند، افرادی که پولهایشان را دزدیده‌اند و...

نژاد بهرام از فعالیت سه گرمخانه در تهران خبر داد و افزود: در این زمینه اطلاع رسانی چندانی صورت نپذیرفته است و کارتن خوابها، خودشان به یکدیگر خبر فعالیت گرمخانه‌ها را می‌دهند.

وی با تاکید بر اینکه سال گذشته ۱۵۰۰ نفر کارتن خواب جمع‌آوری و ساماندهی شده‌اند، درباره کارتن خوابها گفت: این افراد افرادی بودند که تمام زندگیشان در خیابان بود.

☑بیشتر کارتن‌خواب های تهران، پیش از آنکه به دادشان برسند، فوت می کنند

☑گرمخانه ها فقط مشکل خواب شبانه کارتن‌خوابها را حل می کند، این افراد نیازمند حمایت‌های دیگری هستند

حال جای این سؤال باقی می‌ماند که اگر کارتن خوابی وجود ندارد پس ستاد ساماندهی کارتن خوابها چه می‌کند و اعتبارات این بخش کجا هزینه می‌شود؟

هرچند که به گفته نژاد بهرام، کارتن خوابی وجود ندارد اما رئیس کمیسیون فرهنگی شورای شهر تهران معتقد است که نمی‌توان گفت تمام کارتن‌خوابها جمع‌آوری شده‌اند.

**رسول خادم** با تاکید براینکه جمع‌آوری و ساماندهی کارتن خوابها قفل شده است، گفت: بهزیستی حدود ۲۰۰ نفر از کارتن خوابهای مرکز حمایت از آسیب دیدگان اجتماعی اسلامشهر را تحویل نگرفته است که این مورد سبب اختلال در ساماندهی آنها شده است.

وی با اشاره به اینکه تعدادی از کارتن‌خوابها دچار بیماریهایی همچون **هپاتیت و ایدز** هستند، اما بیمارستانهای وزارت بهداشت به دلیل نبود اعتبار آنها را پذیرش نمی‌کند، افزود: هنوز بیماران ایدزی و هپاتیتی در مرکز اسلامشهر مانده‌اند و ممکن است سایر کارتن‌خوابها را نیز بیمار کنند.

از سوی دیگر مدیرکل برنامه‌ریزی حمایتی و امدادی وزارت رفاه و تامین اجتماعی با اشاره به اینکه جمع‌آوری کارتن‌خوابها در سال جاری از ۱۵ آذر آغاز می‌شود، از ساماندهی بیش از ۲۰۰ کارتن خواب اسلامشهر خبر داد و افزود: براساس آخرین مصوبات ستاد ساماندهی کارتن خوابها مقرر شد سازمان بهزیستی ۱۸۰ نفری را که بررسی‌های لازم بر روی آنها انجام گرفته، به مراکز نگهداری تهران منتقل و ۴۰ نفر دیگر آنها نیز که مربوط به استانهای دیگر هستند، به استان‌های خود انتقال دهد.

**فرهاد صدر ادامه داد:** سازمان بهزیستی موظف شده است موقعیت ۴۰ نفر باقی‌مانده را هم مورد بررسی قرار دهد، که این افراد نیازمند استقرار در چه محل‌هایی هستند تا مرکز نگهداری موقت اسلامشهر از افراد رسوب سال گذشته تخلیه و آماده عملیات استقرار کارتن‌خوابهای سال جاری شود.

**وی تاکید کرد:** با شروع فصل سرما و مسائلی که ممکن است در طول ماه‌های بعد پیش بیاید تعداد افراد کارتن خواب در سطح شهرها افزایش می‌یابد و قرار شده است که فعالیت ستاد، در فصل سرما، بیشتر شود، چون در فصل‌های گرم معمولاً این افراد دچار مشکل نمی‌شوند اما در فصل سرما به علت شرایط محیطی، ممکن است مشکلات خاصی برایشان پیش بیاید.

## از ۷۰ میلیون تومانی که قرار بود بابت جمع‌آوری کارتن‌خوابها پرداخت شود، فقط ۴۰ میلیون تومان پرداخت شد

اما نظر مدیران مراکز حمایت از آسیب‌دیدگان اجتماعی چیست؟ مدیر عامل مؤسسه حمایت از آسیب دیدگان اجتماعی (سرای احسان) در گفتگو با خبرنگار اجتماعی خبرگزاری فارس با تاکید بر اینکه تعدادی از کارتن خوابها نیازمند حمایت‌های موقت مانند گرمخانه هستند، گفت: بین ۴۰ تا ۵۰ درصد از کارتن‌خوابهایی که جمع‌آوری می‌شوند معتادند و نیازمند حمایت‌های ویژه از سوی دولت هستند تا دوباره به زندگی خود بازگردند.

**ریاض‌الدین طباطبایی** با اشاره به اینکه سرای احسان حدود یکهزار نفر مددجو دارد که ۹۵ نفر از مددجویان آن زن هستند، افزود: اغلب افرادی که به

این مرکز آورده می‌شوند به زندگی عادی برمی‌گردند و فقط کمتر از ۳ درصد از آنها پس از ترخیص به این مرکز بازمی‌گردند.

وی با تاکید بر اینکه سال گذشته در دوره جمع‌آوری یعنی از اول آذر تا پایان سال ۹۰۰ نفر کارتن خواب جمع‌آوری شده و به سرای احسان منتقل شدند، گفت: هزینه ماهانه نگهداری یک کارتن خواب در سرای احسان بدون در نظر گرفتن هزینه‌های بیمارستانی حدود ۱۴۵هزار تومان است. مدیرعامل موسسه حمایت از آسیب دیدگان اجتماعی سرای احسان با اشاره به اینکه این مرکز ماهانه ۵۰ میلیون تومان هزینه دارد، اظهار داشت:

سال گذشته قرار بود که از محل بودجه ساماندهی کارتن خوابها ۷۰ میلیون تومان بابت جمع‌آوری کارتن خوابها به سرای احسان پرداخت شود که از این مبلغ تاکنون فقط ۴۰ میلیون تومان پرداخت شده است.

وی با اشاره به اینکه براساس مصوبه شورای عالی اداری برای ساماندهی متکدیان، ارگانهایی همچون وزارت کشور، استانداری، کمیته امداد، صدا و سیما، بهزیستی، موسسات خیریه، شهرداری و... باید همکاری کنند، که اگر تمام این ارگانها وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهند، مشکلات کارتن خوابها کاهش می‌یابد.

## وجود ۷ کارتن خواب ایدزی در سرای احسان کهریزک

**رئیس سرای احسان کهریزک** نیز با اشاره به اینکه در حال حاضر ۴۰۰ نفر مددجو در این مراکز هستند که این آمار در زمستان به یکهزار نفر نیز می‌رسد، گفت: این مرکز تاکنون بیش از ۵ هزار نفر از افراد بی‌خانمان را جمع‌آوری، درمان و ساماندهی کرده است.

**نصرت‌الله داهی** با تاکید بر اینکه مامور گشت سرای احسان در فصل سرما از ساعت یازده شب تا ۴ و ۵ بامداد در خیابانهای تهران گشت می‌زند و کارتن خوابهایی را که احتمال دارد بر اثر سرما فوت کنند را به این مراکز می‌آورد، افزود: همه نوع بیماری را می‌توان بین کارتن‌خوابها پیدا کرد از گال و شپش گرفته تا ایدز و هپاتیت، در حال حاضر ۷ مورد بیمار ایدزی در مرکز وجود دارد، مددجوهای منتقل شده به این مرکز به محض ورود ۲۱ روز در قرنطینه می‌مانند و در این مدت مشکلات روحی و جسمی آنها مشخص می‌شود، اکثر مددجویان منتقل شده به این مراکز نیازمند درمان ارتوپدی و جراحی هستند که به بیمارستانهای سطح شهر اعزام می‌شوند و تمام هزینه درمان نیز توسط مرکز و با کمک نیکوکاران پرداخت می‌شود.

وی با اشاره به اینکه در شبهای زمستان بین ۵ تا ۱۸ مددجو به این مرکز منتقل می‌شود، اظهار داشت: اکثر بی‌خانمانهای منتقل شده به این مرکز بیماریهای روانی دارند و بیش از ۴۰ درصد آنها معتادند.

## ۹۰ درصد از کارتن‌خوابها قبل از پیدا شدن می‌میرند

به گفته یکی از مدیران موسسه حمایت از آسیب دیدگان اجتماعی حدود ۳ درصد از مددجویان این مراکز دوباره باز می‌گردند، اما مابقی چه می‌شوند، آیا جذب زندگی روزمره و بازار کار می‌شوند یا این بار در جایی ناشناخته‌تر می‌مانند تا ماموران گشت آنها را پیدا نکنند؟

محمد، یکی از همانهایی است که روزگاری کارتن خواب بود و در یکی از مراکز حمایتی به سر می‌برد، وی در حال حاضر در یکی از کارگاه‌های تولیدی در حاشیه شهر تهران کار می‌کند. محمد می‌گفت: به دلیل اختلافات خانوادگی از خانه خارج شدم، نمی‌خواستم به خانه برگردم، در پارک نشسته بودم که با جوانی به نام حسین آشنا شدم و او هم من را با گروهی که بعد فهمیدم پخش کننده مواد مخدر هستند آشنا کرد و توسط همان گروه نیز معتاد شدم، بعد از مدتی، دیگر برایشان کارایی نداشتم و به همین دلیل بیرونم کردند و شدم کارتن خواب، کارتن خوابی که هیچ چیزی نداشت.

**وی ادامه داد:** یک شب که سرما واقعاً اذیتم کرد، رفتم کنار هواکشی که از آن گرما بیرون می‌آمد، اما گرمایی که از هواکش بیرون می‌آمد نمی‌توانست بدن یخ کرده‌ام را گرم کند، فکر می‌کنم به دلیل سرما از حال رفته بودم که نیروهای گشت مرا به یک مرکز حمایتی بردند. محمد افزود: در آن مرکز حمایتی اعتیاد خود را ترک کردم و با دخالت آنها به آغوش خانواده‌ام بازگشتم و در حال حاضر مشغول کار هستم و الحمدلله از زندگیم راضیم.

وی گفت: کارتن خوابی وحشتناک‌ترین نوع زندگی است که می‌توان تصور کرد، به نظر من ۹۰ درصد از کارتن خوابهای شهر تهران قبل از اینکه کسی به دادشان برسد می‌میرند، شاید اگر نیروهای گشت من را هم پیدا نمی‌کردند، مرده بودم.

محمد در زمینه گرمخانه‌ها گفت: اطلاع‌رسانی درباره گرمخانه‌ها بسیار ضعیف است و اکثر کارتن خوابها درباره عملکرد آنها اطلاعی ندارند، حتی نمی‌دانند این گرمخانه‌ها کجای شهر هستند، ضمن اینکه حضور در این گرمخانه‌ها مشکلی از مشکلات کارتن‌خوابها به جز محل خواب شبانه را حل نمی‌کند، کارتن خوابها نیازمند حمایت‌های دیگر هستند، آنها باید آموزش‌های لازم فنی و حرفه‌ای ببینند تا بتوانند پس از مدتی، مستقل زندگی کنند و از بحرانی که در آن قرار دارند خارج شوند.

این شبها فقط کافی است سری به میدانهایی همچون محمدیه، امام خمینی یا خیابانهایی همچون ولی عصر بزنیم تا بتوانیم چشمهای سرد کارتن خوابهایی که به خیابان دوخته شده است را ببینیم، چشمهایی که اگر روزنه‌ای به سوی آنها گشوده نشود، یخ خواهند بست.

هرچند که ریزش برف و سپیدی دانه‌هایش شورانگیز و دلچسب است، اما آدمهایی دعا می‌کنند که ننه سرما هرگز از راه نرسد، چرا که برای آنها ارمغانی جز مرگ به همراه ندارد.

■

---

## قابل توجه علاقه‌مندان «دست‌پخت عدسی»

دستپخت عدسی

برای شروع کلمه‌ای بهتر از سلام پیدا نمی‌کنم. شاید تعجب کنید که چرا این بار نام بنده را بر این صفحه می‌بینید؟! راستش را بخواهید در طول ۴ سال فعالیت مطبوعاتی که آغازش از همین اطلاعات هفتگی بود به قول سینماچی‌ها ژانرهای مختلفی را در مطبوعات تجربه کردم، یک زمان نقد سینمایی، گاهی مطلب ورزشی و مواقعی هم پا در کفش داستان‌نویس‌ها می‌کردیم و اخیراً هم فانتزی‌نویس شده‌ایم. باقی‌اش را خدا به خیر بگذراند.

یک سال و اندی از درگذشت مرحوم استاد محمد پورثانی می‌گذرد. مردی که در طول چند دهه کار مطبوعاتی به معنای واقعی کلمه خدمتگزار مردم بود و هیچگاه از مسیر صداقت منحرف نشد. خود نگارنده افتخار آن را داشتم که چند سال خواننده نوشته‌های او در هفته‌نامه گل‌آقا و اطلاعات هفتگی باشم. اما پس از درگذشت آن شادروان، صفحه دستپخت عدسی مدتها دچار تعطیلی اجباری شد تا اینکه مخلص جسارت کرده و قصد کردم تا عهده‌دار راه‌اندازی مجدد آن صفحه باشم. امیدوارم نوشته‌های من بتواند روح آن مرحوم را شاد گرداند و باعث عذاب روحی او نشود. بر همین اساس از همین تاریخ کرکره خاک گرفته صفحه دستپخت عدسی مجدداً بالا کشیده می‌شود. منتظر عکس‌های سوژه‌دار شما عزیزان هستیم. راستی یک تغییر کوچک هم در راستای پیشرفت تکنولوژی رخ داده است. از این به بعد می‌توانید غیر از ارسال نامه، از پست الکترونیکی (ای‌میل) هم برای ارسال عکس استفاده کنید.

پس، از این به بعد می‌توانید هم با پست عادی و سفارشی و هم ای‌میل با صفحه دستپخت عدسی در تماس باشید و عکس و پیغام ارسال کنید. از همین لحظه منتظر پیغام‌های پرمهرتان هستیم تا در آینده‌ای نزدیک صفحه دست‌پخت عدسی دوباره چاپ شود.

**خاک پای تمام خوانندگان اطلاعات هفتگی محمد طاهری**

**mohammadtaheri 2006@ yahoo.com**

---

بهترین کارها این است که در جوانی دانش آموزی و در پیری، بکار بری.

• بوذرجمهر

گزارش رنگی

برگردان: بهروز بهرامی

# کشتزارهای

## آمدند که افغانستان را بازسازی کنند ولی در عوض جولانگاهی برای مواد مخدر راه‌اندازی شد

مقدمه:

**وضعیت مواد مخدر و کشت آن در افغانستان اکنون به نقطه‌ای رسیده که ثبات آن کشور از طرفی و سلامت نسل‌ها از طرف دیگر به مخاطره افتاده است چرا که قدرتهای سیاسی و اقتصادی در آن کشور، نفوذ و پیشرفت خود را بر تولید و افزایش مواد مخدر بنا نهاده‌اند که در این میان راست یا دروغ حتی نام برادر رئیس جمهور نیز دیده می‌شود و نکته عجیب‌تر هجوم بی‌سابقه زنان به استفاده از مواد مخدر است.**

### در منزل یک مقام

یکی از مقامات مسوول در وزارت کشور افغانستان که گویی در خلوت منزل خود، جرأت بیشتری برای حرف زدن پیدا کرده بود، وضعیت مواد مخدر در افغانستان را برای خبرنگاران در یک جمله کوتاه خلاصه کرد: «**وضعیت هم اکنون به‌گونه‌ای است که به آینده این کشور امیدی نیست.**» این مقام اگرچه مجوزی برای مصاحبه با رسانه‌ها نداشت و تازه اگر هم هویت او فاش می‌شد زندگی خود و خانواده‌اش هم به خطر می‌افتاد، اما از آنجا که او بیش از اینها درباره کشور خود نگران بود گفت: «**ما جنگ با مواد مخدر را باخته‌ایم و اگر هرچه زودتر اقدام عاجل صورت نگیرد، آنها همه چیز را در کنترل خود درخواهند آورد.**»

واقعیت این است که چنین بدبینی‌هایی در افغانستان رواج پیدا کرده است و علی‌رغم جشن و پایکوبی‌های ظاهری که به بهانه نخستین مجلس انتخابی در طی سه دهه، راه‌اندازی شده و تلاش دولتمردان افغانستان برای القاء کردن این نکته به مردم که روند دمکراسی بخوبی و خوشی پیش می‌رود، اما در جای جای کشور قانون و قانونمداری زیر حملات عده‌ای جنایتکار و همچنین سندیکاهای سازماندهی شده برای تولید و فروش مواد مخدر خم شده است. درحقیقت مواد مخدر را در این کشور نباید فقط یک پدیده مخرب و مفسد محسوب کرد، بلکه از آنجا که بیش از نیمی از اقتصاد افغانستان را تحت تاثیر خود قرار داده است، باید آن را تنها فاکتور واقعی در اقتصاد افغانستان قلمداد کرد. برطبق آماری که اخیراً سازمان ملل متحد منتشر کرده است، مجموع معاملات مواد مخدر در افغانستان بالغ بر ۲/۷ میلیارد دلار در سال است که این رقم ۵۲ درصد از مجموع تولید داخلی یا همان اقتصاد داخلی را در کشور افغانستان تشکیل می‌دهد (GDP). در این میان حضور بسیاری از ادارات دولتی و مسوولان آنها که خود نیز درگیر عرضه و مبادلات مواد مخدر هستند وضعیت را وخیم‌تر کرده است.

**امان‌الله پیمان** یکی از نمایندگان مجلس که به‌تازگی از ناحیه بدخشان در شمال افغانستان انتخاب شده است، پس از تحقیقات دامنه‌داری که در مورد وضعیت مواد مخدر در افغانستان به عمل آورده، در مورد نتایج بدست آمده از تحقیقات خود چنین می‌گوید: «مسوولان دولتی در افغانستان حداقل در ۷۰ درصد از معاملات مربوط به مواد مخدر شرکت فعالانه دارند و ارتباط زنجیری که دلارهای بدست آمده از مواد مخدر طی می‌کند، از بخش‌های کوچک آغاز شده و به بالاترین سطح در دولت افغانستان می‌رسد.»

این اتهام از جانب علی جلالی، وزیر کشور اسبق افغانستان نیز تایید شد. او که در تابستان گذشته از پست خود کناره گرفته است، مکرراً گفته که فهرستی متشکل از یکصد مسوول و مدیر درجه اول در کشور را دراختیار دارد که در معاملات مربوط به مواد مخدر شرکت کرده‌اند و یک منبع نزدیک به او هم که از بیم جان خود ناشناس باقی مانده است ضمن تایید فهرست مذکور مدعی شده است که شخصاً در آن مجموعه نام سیزده استاندار و چهار وزیر کنونی و یا اسبق را مشاهده کرده است. همین شخص در جای دیگری گفته است که حتی یکی از وزرای کابینه کرزای، رئیس جمهور کنونی افغانستان بدان جهت که برخورد اساسی از جانب کرزای با مسوولان فاسد انجام نگرفته است، از مسوولیت خود کناره‌گیری کرده است.

### جنگ مقدس

در سوی دیگر حامد کرزای که مبارزه با مواد مخدر را به عنوان جنگ مقدس درمیان سیاست‌های خود در اولویت قرار داده بود، یکی دو پیروزی قابل ذکر در این جنگ بدست آورده است. از جمله در سال گذشته بدنبال سیاست پاکسازی، مزارع و کشتزارهای خشخاش را به میزان ۲۱ درصد کاهش داد، اما یک بدشانسی این پیروزی را کم‌رنگ ساخت چرا که براثر هوای مناسب در کنار بارش باران به میزان استثنایی، کشت تریاک افزایش یافت تا آنجا که در مجموع تنها دو درصد کمتر از سالی که رکورد بیشترین مقدار کشت تریاک بدست آمد، یعنی سال ۲۰۰۴، تریاک تولید شد، اما سیاست کاهش کشتزارها نیز با مشکلات عدیده‌ای مواجه شد که مهمترین آنها را می‌توان فقدان محصول مناسب برای جانشین ساختن تریاک، دانست. درواقع کشاورزان پس از یکسال که با محصولات جانشین نتوانستند تا حتی درآمدی نزدیک به سطح درآمد سابق خود بدست آورند، باز به کشت خشخاش روی آوردند. در این میان دولت هم بی‌تقصیر نبود چرا که نتوانسته بود تا درآمد از دست داده کشاورزان را جانشین سازد.

**ژنرال محمد داوود** که معاون وزیر کشور در مبارزه با مواد مخدر می‌باشد، اخیراً از یکی از جلسات دولت برای رسانه‌ها تعریف کرده است که طی آن حامد کرزای شدیداً استانداران ده ایالت تولیدکننده مواد مخدر را مورد توبیخ قرار داده است. او در این جلسه با صدایی که از خشم می‌لرزید، گفته بود: «**من نمی‌خواهم مواد مخدر تولید شده را از استان شما مشاهده کنم. این مواد شیطانی به مردم افغانستان آسیب می‌رساند و وجهه افغانستان را در جهان از بین می‌برد.**» وی ضمن برشماری زیانهای تولید مواد مخدر برای استانداران، از یک نگرانی دیگر هم پرده برداشت. او با همان عصبانیت به استانداران گفته بود: «خطر دیگری که تولید مواد مخدر برای افغانستان دربر دارد، بی‌اعتمادی کشورها نسبت به

**☑ در نقاطی که مردم فقیر کابل در چادرها زندگی می‌کردند، اکنون یکی پس از دیگری، مجموعه‌های آپارتمانی و ویلاها از زمین می‌روید**

# خیانت و فساد

نقل از: نیوزویک - ژانویه ۲۰۰۶

افغانستان و درنتیجه کناره‌گیری آنها از مبارزه با طالبان است. مبارزه‌ای که برای حیات افغانستان و ادامه دمکراسی نوپای این کشور جنبه مرگ و زندگی دارد و در صورت تنها ماندن افغانستان بر اثر بی‌اعتمادی کشورهای مختلف، امکان به قدرت رسیدن طالبان بسیار زیاد خواهد بود.» که البته در این دغدغه کرزای و آمریکایی‌ها هم شریک هستند. آمریکایی‌ها معتقدند که سربازان و نظامیان آن کشور جان خود را در افغانستان فدا نکرده‌اند تا این کشور به بهشتی برای مواد مخدر و دلالان آن تبدیل شود و آنها هم در این خصوص دچار اضطراب شده‌اند.

## ارتباط سیاه

البته نام حامد کرزای تاکنون هیچگاه در ارتباط با توزیع‌کنندگان مواد مخدر پیش نیامده است، اما برادر او در این مورد داستانی دیگر دارد. نام احمد والی کرزای برادر کوچکتر رئیس جمهور افغانستان و نماینده رئیس جمهور در استان قندهار، در هر کجا که بحث مواد مخدر در افغانستان و سیستم ترافیک آن پیش می‌آید، شنیده می‌شود. درواقع بسیاری از تحقیق‌کنندگان در مورد تولید و صدور مواد مخدر از افغانستان، در جایی از تحقیقات خود با نام او برخورد می‌کنند. حتی یکی از محکومین که اخیراً به جرم پخش مواد مخدر به زندان افکنده شده است، در این باره چنین گفته است: «احمد والی کرزای فرماندار غیررسمی اما اصلی در جنوب افغانستان است که ترافیک مواد مخدر در جنوب افغانستان تحت رهبری شخص او است.»

**☑مجموع معاملات مواد مخدر در افغانستان بالغ بر ۲/۷ میلیارد دلار در سال است که این رقم ۵۲ درصد از مجموع تولید داخلی کشور را تشکیل می دهد**

در پاسخ به اتهاماتی چنین سنگین، برادر رئیس جمهور ضمن تکذیب سرسختانه در برابر آنچه به او نسبت داده شده، ادعاهای مذکور را ناشی از تبلیغات منفی از جانب دشمنان خانواده او، و بخصوص سیاست‌های برادرش دانسته است و جالب اینکه شخص حامد کرزای هم در این نظریه و دفاع با برادرش شریک است.

## ژنرال هم

اما لبه تیز اتهام درمیان افراد مسوول و بانفوذ تنها متوجه برادر رئیس جمهور نیست، بلکه در مورد یک شخص دیگر هم شایعات فراوانی شنیده می‌شود. این شخص متاسفانه کسی نیست به غیر از شخصی که قاعدتاً باید نیروی تنظیم‌کننده اصلی در مبارزه با مواد مخدر باشد. یعنی همانا **ژنرال داوود،** معاون وزیر کشور در مبارزه با مواد مخدر، درواقع اگر (راست یا دروغ) برادر رئیس جمهور را در جنوب افغانستان به عنوان سیاستگذار اصلی در تولید، پخش و صدور مواد مخدر می‌شناسند، ژنرال داوود را در همین کسوت در شمال افغانستان تلقی می‌کنند. بدین ترتیب دو تن از بانفوذترین مسوولان دولتی در جنوب و شمال افغانستان به عنوان مدیران اصلی در امور مواد مخدر در این کشور شناسایی شده‌اند، اما ژنرال داوود هم ضمن رد ادعاها درباره خودش گفته است که این اتهامات در عزم راسخ او در راه مبارزه با مواد مخدر خللی وارد نمی‌کند.

البته او شواهدی هم در این مورد ارائه کرده است، از جمله بازداشت و محاکمه بیشتر از سیصد تن از ماموران دولتی، اعم از ماموران آگاهی، پلیس، مرزبانان و سایر کارکنان دولتی به جرم شرکت در ترافیک مواد مخدر. اما بسیاری حتی این حرکت‌ها را از جانب او برای رد گم کردن می‌دانند و معتقدند که مانند هر گروه مافیایی دیگر، سیاستگذاران توزیع و تولید مواد مخدر هم چند تحفه جهت گمراهی عموم ارائه می‌دهند، درحالی که اصل ماجرا هیچ تغییری را به خود نمی‌بیند.

## در معرض عموم

اما در افغانستان عده دیگری هم هستند که از طریق معاملات مواد مخدر به ثروت سرشاری دست یافته‌اند و در مورد نشان دادن ثروت خود هم بسیار آشکار عمل می‌کنند. مشاهده این مدعا، ساختمانهای چندطبقه و ویلاهایی است که هر روز در نقاط مختلف کابل، پایتخت افغانستان سبز می‌شوند. در نقاطی که تنها چند سال پیش‌تر، مردم فقیر کابل در چادرها و یا مکان‌های ساخته شده از کارتن و زباله زندگی می‌کردند، اکنون یکی پس از دیگری، مجموعه‌های آپارتمانی و ویلاهای یک طبقه از زمین می‌رویند. یکی از معمارانی که در کابل فعالیت می‌کند و او هم از بیم جان خود، نمی‌خواهد تا نامش فاش شود، در این مورد گفته که بیشتر از هفتاد درصد از ساختمانها و خانه‌های تازه در کابل به کمک ثروت بدست آمده از مواد مخدر ساخته می‌شوند و هیچکس هم در این مورد تحقیقی به عمل نمی‌آورد، چرا که این افراد قبلاً به ماموران و مسوولان دولتی رشوه‌های خود را پرداخت کرده‌اند و این خود یکی از معضل‌ها در مورد آثار تولید مواد مخدر است، چرا که برخی از افراد بدون اینکه بدانند، از مال و ثروت بدست آمده از راه مواد مخدر سهمیه‌ای دریافت می‌کنند و بدین ترتیب این پدیده شیطانی و مفسد در تار و پود اجتماع ریشه می‌دواند و بر سر راه خود هر کس و هر چیز را آلوده می‌سازد. البته در این میان کشاورزان و کسانی که در اصل به کشت خشخاش اقدام می‌کنند، کمترین منفعت را صاحب می‌شوند و برطبق آمار بدست آمده، درآمد حاصله آنها از کشت تریاک تنها هزار و هشتصد دلار در سال تخمین زده شده است که این مقدار تنها بیست درصد از کل درآمد حاصله از پخش و صدور مواد مخدر است و هشتاد درصد بقیه به دلالان و دوستان بانفوذ آنها می‌رسد. عجیب آنکه کسانی که به چنگال قانون می‌افتند و کارشان به بازداشت و محاکمه و زندان می‌رسد، از میان همین کشاورزان و کشت‌کنندگان هستند چرا که آنها فقیرتر از آن می‌باشند که بتوانند با رشوه از سرنوشت خود جلوگیری کنند درحالی که مجرمان اصلی یعنی همان دلالان و دوستان آنها، اجازه نمی‌دهند که کار به بازداشت و محاکمه بکشد و قبلاً با دادن رشوه‌های کلان به ماموران و مسوولان دولتی، راه را برای خود باز کرده‌اند.

## آمار تکان دهنده

اما در افغانستان مواد مخدر فقط درآمد، ثروت و مال و منال به‌بار نمی‌آورند و در بخش‌های دیگر به ضرر و زیان و هزینه‌های سنگین ناشی از مواد مخدر در کشور می‌رسیم که بار سنگینی را از نظر مالی روی شانه‌های دولت فقیر گذاشته است. یکی از این بخش‌ها معتادها می‌باشند که از نظر هزینه‌های

بقیه در صفحه ۴۷

بهتر است که با عقاید خودمان یک ابله سفیه باشیم تا آنکه با عقاید دیگران یک مرد دانشمند به حساب آییم. • نیچه

## مشاوره

# راههای مقابله با ترس از تاریکی

**مشاوره تحصیلی و تلفنی:**
خانم زهرا طرقیان (کارشناس مشاوره) یکشنبه از ساعت ۱۱/۳۰ الی ۱۴/۳۰ با شماره تلفن: ۲۲۲۲۶۲۵۰
مشاوره حضوری خانوادگی و ازدواج: دوشنبه از ساعت ۱۱/۳۰ الی ۱۴/۳۰

○ دختری ۱۹ ساله و دانشجو هستم. مشکلم این است که از زمانی که به یاد دارم از تاریکی می‌ترسیدم. هرگز شب‌ها در اتاقم به تنهایی نمی‌خوابیدم. در محوطه‌های تاریک دچار ترس و اضطراب می‌شوم. درحال حاضر در دانشگاه یکی از شهرستان‌ها قبول شده‌ام و بالاجبار دور از خانواده در خانه یکی از اقوام که زن سالخورده‌ای است زندگی می‌کنم. شبها در تنهایی اتاقم به شدت می‌ترسم.

**○ در شرایط ترس دقیقاً چه احساسی دارید و چه حالتی به شما دست می‌دهد؟**

○ درست وقتی که می‌خواهم بخوابم، فکر می‌کنم کسی مدام مرا زیرنظر دارد و نگاهم می‌کند. در این حالت همیشه سر و صورتم را می‌پوشانم که مرا نبیند، با اینکه می‌دانم هرگز برایم اتفاقی نیفتاده و نخواهد افتاد، ولی باز نگرانم. گاهی ضربان قلب و تنفسم تند و سریع می‌شود و عرق می‌کنم ولی خودم را آرام می‌کنم. همین که خوابم می‌برد دیگر هیچ مشکلی ندارم و تا صبح می‌خوابم و کاملاً خوبم. اما فاصله زمانی به بستر رفتن تا خوابیدن برایم خیلی سخت است.

**○ حادثه یا رویدادی را به خاطر دارید که موجب ترس شما شده باشد؟**

○ خیر، من واقعاً نمی‌دانم چه چیز باعث ترسم شده، ولی می‌دانم که اسیر آن شده‌ام چون نمی‌گذارد شبها تمرکز داشته باشم و در تنهایی خوب درس بخوانم. امیدوارم شما بتوانید کمکم کنید و بگویید مشکلم چیست و چگونه آن را می‌توانم برطرف کنم؟

**○ هرچند مشکل شما به نظر پیچیده و نگران‌کننده نمی‌آید ولی بهتر است به منظور ارزیابی و تشخیص کاملتر از نظر میزان، عمق و وسعت ترس، به صورت حضوری نزد یک روان‌شناس و یا دیگر متخصصان در این زمینه مراجعه کنید تا احتمال مشکلات دیگر که عمدتاً کلینیکی هستند بررسی شود.**

> **○ هنگام به خواب رفتن در تاریکی می‌توانید با چراغ خواب روشن تمرین را شروع کنید و تدریجاً نور آن را کمتر کرده تا به تاریکی کامل برسید**

○ آیا ممکن است فعلاً روشی را به صورت خودیاری به من ارائه دهید تا در زمان مناسب اقدام کنم؟

**○ البته، شما می‌توانید از رویکرد سنتی غلبه بر ترس که هنوز نیز متداول و مفید است به صورت زیر استفاده کنید:**

ابتدا خودتان را در شرایطی قرار دهید که احساس آرامش و امنیت می‌کنید. در این حالت خودتان را در معرض آنچه که می‌ترسید قرار دهید (تاریکی اتاق). بدین ترتیب هنگام به خواب رفتن

---

## مشاوره دندان‌پزشکی

از: دکتر عین‌الله چرامین

# مشخصات یک خمیردندان خوب

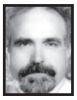

**مشاوره دندانپزشکی:**
دکتر عین‌الله چرامین
چهارشنبه از ساعت ۱۳/۳۰ تا ۱۵
با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۲۳۸

همانگونه که انسان به پاکیزگی لباس و بدن خود اهمیت می‌دهد و نیازمند انتخاب یک شامپو و صابون مطلوب و عالی می‌باشد، ضرورت پیدا می‌کند که در انتخاب خمیردندان نیز توجه خاصی داشته باشد، زیرا که تمام بیماری‌های ایجاد شده در بدن از دهان و لثه و دندانها ایجاد می‌شود. در گذشته برای سفید و پاکیزه نگهداشتن دندانها از پودر نمک و ذغال استفاده زیاد می‌شد که عوارض بدی روی دندان و لثه‌ها می‌گذاشت.

ولی امروزه با استفاده از روشهای مطالعه شده عنوان شده است که یک خمیردندان خوب باید دارای خاصیت ضدجرم دندان، ضدپوسیدگی، معطر، ضدمیکروب، ساینده مواد روی دندانها و سفیدکننده، شیرین‌کننده دهان، به لثه‌ها قوام دهد.

**حال در زیر چند نمونه از حقیقت‌های خمیردندان را برمی‌شمریم.**

### ۱.جرم‌ها:

بزاق دهان بطور دائم ترشح می‌شود و حاوی کلسیم و فسفات و مواد عالی و معدنی می‌باشد. و یا اینکه استفاده از بعضی غذاها مانند چای و ادویه‌جات و سیگار و مواد رنگی که در ایجاد جرم دندانی نقش مهمی دارند. موادی چون کلسیم و فسفات موجود در بزاق دهان با هم پیوند خورده و روی دندان ایجاد جرم می‌کند و شبیه رنگ دندان می‌شوند و اگر خمیردندانی حاوی خنثی کننده آنها از قبیل تتراسدیم و بیروفسفات و زنیک نیترات نباشد. این مواد مقدارش زیاد و به زیر لثه نفوذ کرده و ایجاد بیماری لثه و لقی دندانها می‌کند.

### ۲.خاصیت ضدپوسیدگی

در بزاق دهان مواد پروئیتن زیادی وجود دارد که یکی از آنها در صورت عدم استفاده از مسواک روی سطح دندانها را کاور می‌کند. و میکروبهای موجود در دندان در داخل این مواد پروتئینی نفوذ کرده که با نگهداشتن اسیدی باعث از بین بردن نمک‌های کلسیم مینا و تاج دندان می‌گردد و وقتی که مینا و تاج ضعیف گردد، میکروبها به آسانی در آنها نفوذ می‌کند و باعث پوسیدگی آنها می‌شود و با اضافه کردن سدیم فلوراید در خمیردندان مانع از تشکیل مواد اسیدی و پوسیدگی دندانها می‌گردد.

### ۳.خاصیت ساییدگی

استفاده از سیگار و مواد رنگی و با بالا رفتن سن دندانها حالت زرد و بی‌رنگی را به خود می‌گیرند. در قدیم از کربنات کلسیم و نمک‌ها با کرییت‌های درشت برای سفید کردن دندانها استفاده می‌کردند که باعث حساسیت دندانها می‌شد، ولی امروز از ترکیبات سیلیکاتی که کریستالهای ریز و استاندارد دارند در خمیر دندانها استفاده می‌کنند.

### ۴.مواد خوشبوکننده

مسواک نکردن و تمیزنکردن دهان باعث می‌شود که غذا در دهان و بین دندانها تجزیه شده و انواع باکتریها و میکروبهای مضر تولیدکنند که بوی بدی از دهان تولید شود. که با اضافه کردن اسانس‌های مختلف برای خنک نگه داشتن و ضدبو استفاده می‌شود.

### ۵.مواد ضدمیکروبی:

دهان منبع تمام میکروبها می‌باشد که مقدار و

در تاریکی می‌توانید با چراغ خواب روشن تمرین را شروع کنید و تدریجاً نور آن را کمتر کرده تا به تاریکی کامل برسید. در این مرحله از افراد دیگر مثل اعضای خانواده، هم‌اتاقی و یا یک دوست بخواهید که در اطرافتان باشد و تمرین را ادامه دهید. در این حالت بجای پوشاندن سر و صورت و فکر کردن به چیزهایی که همیشه در چنین مواقعی به ذهنتان می‌آید، می‌توانید افکاری را که خوشایند است جایگزین کنید. در این زمان می‌توانید از تکنیک‌های تن‌آرامی (ریلکسیشن) نیز استفاده کنید و در ذهنتان تصور کنید که یک نیروی قوی حمایتی (هاله‌ای از نور سفید رنگ و هر نوری که در ذهنتان به راحتی مجسم می‌شود) شما را احاطه کرده است. در این مرحله می‌توانید حتی شروع به خواندن دعا کنید و یا عبارات معنوی که دوست دارید با خود زمزمه کنید. بعد از یک دوره تمرین یکباره متوجه می‌شوید به این نوع خواب رفتن عادت کرده‌اید، سپس تمرینات را در مواقعی که تنها هستید ادامه دهید.

بعضی افراد با صدای پنکه، کولر و... یا صداهای ملایم مثل برخورد امواج به ساحل یا صدای جوشش ملایم نهر آب یا دیگر صداهای آرامش‌دهنده عادت به خواب رفتن بدون ترس را تمرین می‌کنند. این فرایند تدریجاً تبدیل به صداهای معمول اطراف خانه، رفت و آمد ماشین‌ها و دیگر صداها می‌شود که به صورت عادی وجود دارند. بنابراین لزومی ندارد که بیشتر از این تحت نفوذ ترس‌هایتان باشید.

**موفق باشید**

تعداد میکروبهای آن از روی سطح پوست بیشتر می‌باشد. بعضی از میکروبها روی سطح پوست و دیگر نقاط بدن قادر به رشد نمی‌باشند، ولی در داخل دهان و بین دندانها محیط مناسب برای رشد و تولیدمثل وجود دارد که میکروبهای بی‌هوازی می‌باشند. مواد موجود در یک خمیردندان مطلوب و مناسب مانع رشد این میکروبها می‌شود که سمی هم نیستند.

پس انتخاب یک خمیردندان خوب بستگی به خاصیت آن دارد نه قیمت.

اکثر خمیردندانهای موجود در بازار دارای این خاصیت می‌باشد. ضدحساسیتها بیشتر برای افرادی که سایش و تحلیل لثه دارند سفارش می‌شود نه بطور دائم بلکه هفته‌ای ۳-۴ بار.

**موفق باشید.**

---

**مشاوره**

**مشاوره حضوری و تلفنی:**
خانم سهیلا خاضعی (کارشناس ارشد روانشناسی)
تلفن تماس: ۲۲۲۲۶۲۵۰
روزهای دوشنبه تلفنی و سه‌شنبه حضوری ۱۰-۱۴/۳۰

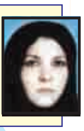

# بهترین راه برخورد با شوهران ولخرج!

○ یک جوان کارمند و شاغل بهتر است قبل از ازدواج با مهارت با تنظیم اقتصاد خانواده آشنا شود

◇ یکسال است که ازدواج کرده‌ام. همسرم کارمند یک شرکت خصوصی است که ماهیانه در حدود ۳۰۰ هزار تومان درآمد دارد. خوشبختانه ما بابت اجاره‌خانه چیزی پرداخت نمی‌کنیم، اما متاسفانه همسرم آنقدر ولخرج است که هنوز بیستم ماه نشده پولی برای مخارج زندگی‌مان نمی‌ماند! و هرچه در این مورد با او کلنجار می‌روم که حقوق ماهانه‌اش را دراختیار من بگذارد تا حساب شده‌تر خرج کنیم و بتوانیم مقداری هم پس‌انداز داشته باشیم، زیربار نمی‌رود.

◇ ◇ زوجهای جوان در سالهای اولیه زندگی مشترک به دلیل تازگی زندگی مستقل و بی‌تجربگی، معمولاً با چنین نارسایی‌هایی که نشان‌دهنده عدم مهارت در تنظیم درآمد متناسب با مخارج خانواده است، مواجه می‌شوند. توصیه من این است که خانواده‌ها این مهارتها را به جوانانشان بیاموزند که البته عملکرد پدران و مادران در این مورد می‌تواند الگویی مناسب در شکل‌گیری مهارت مدیریت مالی در آنها شود.

یک جوان کارمند و شاغل بهتر است قبل از ازدواج با مهارت تنظیم اقتصاد خانواده‌اش آشنا شود و در این زمینه هم کارایی لازم را کسب کند؛ یعنی هر جوان شاغلی باید بداند متوسط درآمد ماهانه او چقدر است، مخارج عمده ماهانه او چیست؟ مقدار خرج رفت و آمد، لباس، خورد و خوراک، دکتر و آزمایشگاه و میهمانی و دید و بازدید و... را بطور دقیق یادداشت و بررسی کند. کسب این مهارت به او کمک می‌کند که در زندگی مشترک نیز با برنامه‌ریزی مناسب و متناسب با درآمد ماهانه هزینه کند.

◇ خوشبختانه من در این مورد مهارت لازم را از خانواده‌ام کسب کرده‌ام. البته فکر نکنید من خسیس و خیلی حسابگرم. اتفاقاً دوست دارم ماهانه مبلغی را برای کمک به نیازمندان آشنا و غیرآشنا کنار بگذارم ولی نمی‌دانم چرا همسرم به نصایح و راهکارهایی که می‌دهم توجهی نمی‌کند؟

شما به عنوان همسری دلسوز و مهربان می‌خواهید در روند زندگی مشترکتان مشکلی بنام مسائل مادی و اقتصادی، مانع روابط حسنه‌ای که دارید نشود. شما منطقی فکر می‌کنید و حسن نیت دارید و این مهارتها را در خانواده کسب کرده‌اید، اما ممکن است که همسرتان در آن شرایط که شما بزرگ شده‌اید قرار نگرفته و آموزشهای لازم را کسب نکرده باشد و یا اصولاً انسانی متفاوت با شما باشد. به این تفاوت در وهله اول احترام بگذارید. سپس بدون شتابزدگی و با صبر و حوصله و با شیوه‌ای جدید با او برخورد کنید. خیلی دوستانه و با ظرافت و بدون اینکه نشان بدهید می‌خواهید به او اموری را بیاموزید و همچنین بدون نصیحت و پند و اندرز و یا حساسیت روی موضوع درآمد ماهانه و چگونگی هزینه کردن آن، می‌توانید به صورت نظرخواهی و مشورت با او صحبت کنید و با هم در امور مختلف زندگی جلساتی ماهانه داشته باشید و در امور مختلف از جمله حقوق و درآمد به توافق و هماهنگی برسید. درواقع باید با همفکری یکدیگر به راهکار مناسب برسید و از امر و نهی کردن، ایراد گرفتن، خطاکار دانستن یکدیگر و پند و اندرز دادن بپرهیزید، چراکه نتایج منفی بدنبال خواهد داشت.

◇ متشکرم که با حوصله راهنمایی‌ام می‌کنید. همسرم یک نقطه ضعف دیگر هم دارد و آن این است که خیلی زود عصبانی می‌شود و داد و بیداد راه می‌اندازد. یعنی کنترلی روی اعصاب و رفتارش ندارد.

◇ ◇ همه ما علاوه بر جنبه‌های مثبت رفتاری و اخلاقی، جنبه‌های منفی و ضعفهایی هم داریم. این توقع که همسرتان یک انسان کامل و بی‌عیب و نقص باشد درست نیست. بنابراین سعی کنید بیشتر به جنبه‌های مثبت اخلاقی و رفتاری او فکر کنید و بخاطر وجود آنها از همسرتان قدردانی نمایید و درعین حال می‌توانید رنجش خودتان را از تندخویی‌هایی که اعمال می‌کند بیان نمایید، نه اینکه هر بار روی عدم کنترل و یا عصبانیت او انگشت بگذارید.

در ضمن همسرتان را تشویق کنید که برای رفع پاره‌ای از مشکلاتی که دارید به مشاورین خانواده مراجعه نماید.

مردم، حتی وقتی هم که از شما می خواهند معایبشان را آشکارا به آنها بگویید انتظار مدیحه سرایی دارند.
•سامرست موام

دوره دوم

# تسویه حساب داخلی

به قلم: محمود اکبرزاده

بر اساس خاطرات سرهنگ فروزش

خاطرات کلانتر

با محسن و استوار مشغول صحبت در مورد دو نفر آشوبگر بودیم که روز قبل آنها را دستبند زده و با موی تراشیده در خیابان‌های محله چرخانده بودیم. استوار در مورد یکی از آن دو نفر صحبت می‌کرد که اتهامش باج‌گیری از کسبهٔ محل بود و سه نفر از کاسبهایی را که حاضر نشده بودند به او «پول زور» بدهند، کتک زده بود، و می‌گفت:

ـ تا جایی که من «بهروز عوضی» رو می‌شناسم، اون آدمی نیست که با این کارها سر به راه بشه، قول میدم به محض اینکه سه ماه زندانش رو بکشه و آزاد بشه، دوباره روز از نو و روزی از نو، یعنی دوباره راه می‌افته توی محل و زورگیری می‌کنه...

عقیده محسن بر خلاف استوار بود که با خنده گفت:

ـ اشتباه می‌کنی استوار... دیروز نبودی که ببینی همین «بهروز عوضی» چطوری به گریه افتاده بود و التماس می‌کرد که آبروش رو نبرم... شما که بهتر اینها را می‌شناسی آقای کریمی؟ اینطور خلافکارها فقط زورشون به پیرمردها و آدم‌های معمولی می‌رسه... ولی موقعی که به پست من و تو می‌خورند، مثل پیر زن‌های بیوه میشن و اشک می‌ریزند... رو به محسن کردم و سراغ «اسی دربه در» را گرفتم و گفتم:

ـ اسی در به در چیکار می‌کرد... اون بچه پررو حق‌اش بود که ادب بشه.

ـ اسی باز از اون «عوضی» باوقارتر بود... حتی موقعی که داشت هشتاد ضربهِ شلاق رو می‌خورد، یک آخ هم نگفت...

ـ کمکم کنین... آهای مسلمونا... جناب سروان... کلانتر.. به دادم برسین... زندگیم داره نابود میشه...

اینها صدای فریادهای زنی بود که سر زده وارد اتاق شد. او را می‌شناختیم. «خانم بهجتی» یکی از زنهای پولدار محل بود، اما علت شهرت و معروفیتش نه بخاطر ثروتمند بودنش، که به دلیل خسیس بودن و «گداگشنه» بودن، بین اهالی محل معروف بود! و از او بدتر شوهرش بود «آقا بهلول» که از ثروتمندان بازار بود و ارث هنگفتی از پدر خدابیامرزش به او رسیده بود، طوری خست به خرج می‌داد که مضحکهٔ دست اهالی محل شده بود! بطور مثال آدمی با آن ثروت که در سطح تهران فقط دویست مغازه داشت و همه را اجاره داده بود، هنگام خرید میوه برای فرزندانش آخر شب به سراغ مغازه‌داران میوه فروش می‌رفت و به آنها می‌گفت میوه‌هایی را که پلاسیده بود برایش کنار بگذارند! به همین دلیل نیز بارها و بارها دیده بودم که فرزندانش جلوی پدرشان ـ که یک قنادی شیک داشت ـ می‌ایستادند تا شاید دل پدرشان برای آنها بسوزد و یک دانه نان خامه‌ای یا شیرینی ناپلئونی به فرزندانش بدهد!

اما آقای بهجتی اگر آن روز از جایی دیگر دلخور نبود و اگر همهٔ کسانی که پول از او نزول کرده بودند، قسط خود را داده بودند و اگر در مجموع حالش خوب بود، بزرگترین مهربانی که در حق بچه‌هایش می‌کرد این بود که یا شیرینی‌های نصفه و نیمه را که ته سینی‌ها مانده بود به دو پسر و یک دخترش می‌داد یا شیرینی‌های مانده در کارگاه شیرینی‌پزی را که بوی ناگرفته و کپک زده بود با چاقو تمیز می‌کرد و به فرزندان خود می‌داد! البته همه این اتفاقات مربوط به سالها قبل بود، زیرا از یکی، دو سال قبل که پسر بزرگ خانواده ـ هادی ـ وارد دانشگاه شده بود، خواهر و برادر کوچکش را نیز از این اعمال منع می‌کرد و بجای آن، با زبان خشونت و داد و فریاد و آبروریزی پدرش را مجبور می‌کرد که دست به جیب شود و لااقل در حد معمول برای فرزندانش لباس بخرد و به اندازه بخور و نمیر، شکمشان را سیر کند! البته که آقای بهجتی هم به این سادگی تن به این «ریاضت»ها!! نمی‌داد، او بارها «هادی» را از خانه بیرون کرده بود و حتی برای اینکه مخارجی که برای دانشگاه او می‌کرد جبران شود، پسرش را وادار می‌کرد که شبها دو ساعت برای او پولهایش را بشمارد!

قضیهٔ پول شمردن این مرد خسیس هم داستانی داشت و هیچکس نمی‌دانست که آقای بهجتی چرا به بانکها اعتماد ندارد؟ اما هر چه بود، او هر شب قبل از اینکه به خانه برود، پولهایش را به تراول‌های پنجاه و صد هزار تومانی تبدیل می‌کرد.

[در سال ۱۳۷۲] و بعد با خودش به خانه می‌برد و سپس آنها را در جایی جاسازی می‌کرد، جایی که حتی زن و فرزندانش نیز از آن خبر نداشتند.

و اما بزرگترین جنجال این خانواده سه ماه قبل از آن شب رخ داده بود، هنگامی که فرزند دوم خانواده و تنها دختر آقای بهجتی در ۱۸ سالگی می‌خواست عروس شود. اگر چه همه می‌دانستند که «هدیه» فقط بخاطر فرار از اذیت و آزارهای پدرش می‌خواهد از آن زندگی فرار کند. اما خوش شانسی این دختر ۱۸ ساله آن بود که خواستگارش یک جوان بسیار باشعور و با معرفت بود، پسر جوان که دیده بود پدرزن ثروتمندش به عنوان جهیزیه یک دست ظروف ملامین، یک فرش ماشینی ۹ متری آن هم از نوع درجه ۳ ـ و یخچال قدیمی خانه خودشان را می‌خواهد به دخترش بدهد، خودش دست به کار شده و برای اینکه اولاً هدیه غصه نخوردو ثانیاً بعدها از مادرشوهرش سرکوفت نشنود، خود داماد دست به کار شده و جهیزیهٔ هدیه را تهیه کرده بود. ولی جنجال موقعی رخ داد که دختر جوان ماجرا را به برادرش گفت و هادی که اصلاً دوست نداشت پیش شوهر خواهرش خجالت بکشد، یکشب موقعی که پدرش به خانه برمی‌گشت، سر راه او را می‌گیرد و نزدیک به یک میلیون تومان پول نقد را ـ با زور ـ از آقای بهجتی می‌گیرد! پدر هم نامردی نمی‌کند و شبانه از پسرش شکایت می‌کند و او را ساعت یک نیمه شب به کلانتری ما کشاند! البته هادی یک میلیون تومان را شبانه به شوهر خواهرش داده و با او شرط کرده بود اگر پول را به پدرش بدهد، مانع ازدواج خواهرش با او خواهد شد! آن شب ها هر کاری کردیم، نتوانستیم آقای بهجتی را از شکایت منصرف کنیم، لذا فردا صبح هادی روانهٔ دادسرا شد. قاضی پرونده نیز که فهمیده بود ماجرا چیست، با دیده اغماض پرونده را خواند و به همین دلیل برای هادی فقط شش ماه زندان بریده بود. در زندان نیز [اگرچه هدیه بارها خواسته بود که پول را به پدرش بدهدو رضایت او را بگیرد ـ اما هادی اجازه نداده بود] مسئوولان قوه قضائیه با توجه به دانشجو بودن هادی و اینکه اخلاق و رفتار خوبی از خود نشان داده بود، پس از ۷۳ روز او را عفو کردند و... و پسر بزرگ آقای بهجتی سه روز قبل که از زندان آزاد شده بود، یکسره به خانه می‌رود تا دست پدرش را ببوسد و عذرخواهی کند و... پدرش اما فقط یک جمله می‌گوید: «هر وقت اون پول رو آوردی، حق داری بیای توی این خونه!» و حالا امروز، یعنی چیزی حدود ۶۰ ساعت پس از آن ماجرا که پدر، پسرش را از خانه بیرون کرده بود، آقای بهجتی که خانه‌اش تا کلانتری دو کوچه فاصله داشت، شیون کنان وارد اتاق کلانتر شده بود:

ـ بدبخت شدم کلانتر... تمام دارو ندارم رو دارند نابود می‌کنند... پس شما چیکاره هستین کلانتر... نشستین اینجا دارین واسه هم لطیفه تعریف می‌کنین تا دزدهای سرگردنه بریزند توی خونه من؟ از همه تون شکایت می‌کنم... یا شاید هم دستتون تو یه کاسه است...؟ من که ـ اعتراف می‌کنم هیچوقت از این مرد خوشم نمی‌آمد ـ اعصابم داشت از حرفهایش به هم می‌ریخت، رو به محسن کردم و با خونسردی گفتم:

ـ جناب سروان، به کار ایشون رسیدگی کنین...

محسن که کاملاً متوجه منظور من شد، سری تکان داد و به آرامی دستبند را از کمر باز کردو همانطور که آهسته به سوی بهجتی قدم برمی‌داشت، به همان آرامی نیز شروع به صحبت کرد:

ـ خب آقای محترم... شما به اتهام توهین به مامور پلیس و همچنین تهمت زدن به رئیس کلانتری ـ آن هم حین انجام وظیفه ـ بازداشت هستین...

بهجتی انگار برق بهش وصل کردن بلافاصله از پیش روی محسن گریخت و بطرف من دوید و به التماس افتاد:

کلانتر منو ببخش... غلط کردم... به خدا اگر شما می‌دونستین چه بلایی داره سر من میاد، از حرفهام نمی‌رنجیدین... این یکی را راست گفت، یعنی چند دقیقه بعد که در بین راه برایم توضیح داد، حق را به او دادم! آن لحظه اما پس از اینکه محسن دستبند را جمع کرد، بهجتی دو باره گفت:

-کلانتر، تورو جون بچه‌هات عجله کن... باید بیای خونهٔ ما...

همراه محسن و استوار از کلانتری بیرون آمده و سوار فولکس واگن مدل ۱۹۶۸ آقای ثروتمند شدیم و همین که راه افتادیم بهجتی شروع به تعریف کرد: «کلانتر این پسره، دیوونه شده... اومده توی خونه و داره منو نابود می‌کنه...

استوار که در صندلی عقب و کنار محسن نشسته بود، پرسید:

-پسره کیه آقای بهجتی؟ هادی -پسرت -رو میگی...

- اون پسر من نیست... اون یک دزد حروم لقمه است...

این را بهجتی با عصبانیت گفت و ادامه داد:

-تقریباً یکساعت قبل عیال تلفن زد و با ترس و لرز گفت «هادی اومده خونه و داره همه چیز رو نابود می‌کنه...» منم به سرعت اومدم خونه و دیدم فرشهای نازنین خونه رو با چاقو و تیغ، تکه تکه کرده... بعد هم که دیدم هادی رفته توی گلخونه، فهمیدم که لو رفتم... آخر می‌دونی کلانتر... من سالهاست که پولهام رو می‌گذارم لای پلاستیک و زیر خاکهای گلدان... اما وقتی دیدم که هادی وسط گلخونه نشسته و در راه سیگارش رو با تراول صد هزار تومانی روشن می‌کنه، کم مونده بود سکته کنم... بعد هم دیدم یک شرطهایی داره تعیین می‌کنه که معلومه دیوونه شده! واسه همین اومدم دنبال شما... در همین لحظه رسیدیم جلوی خانه آقای بهجتی و چهارتایی داخل خانه شدیم. توی حیاط پر بود از جمعیت، از همسایه‌ها گرفته تا نه نفر از اقوام و فامیل درجه یک و همچنین «هدیه» دختر آقای بهجتی که همراه شوهرش آمده بود.

جلوی در خانه که رسیدیم، محسن به آرامی گفت:

- کلانتر، من فکر کنم اگر بدون این بهجتی بریم سراغ پسره، بهتره... حالا باز هر چی شما بگی...

حق با محسن بود، استوار با بهجتی مشغول صحبت شدند که من و محسن رفتیم سراغ گلخانه، اما هنوز به سه متری گلخانه نرسیده بودیم که هادی از داخل گلخانه با نگرانی فریاد زد:

- جلوتر نیا کلانتر که همه جا منفجر میشه...

ما دو نفر بی‌حرکت ایستادیم و هادی ادامه داد: «سلام کلانتر... سلام جناب سروان... ببخشین که داد زدم... ولی اگر بالای در ورودی گلخونه‌رو نگاه کنین، منظور منو می‌فهمین...

حق با هادی بود، چرا که بالای چارچوب آهنی در ورودی گلخانه، چهار تکه سیم لخت برق قرار داشت که هر کدام به چهار گوشهٔ گلخانه کشیده شده و انتهای هر سیم لخت، یک گالن ۴ لیتری بنزین وصل شده بود! و درست زیر پا یعنی جایی که باید وارد گلخانه می‌شده نیز چند تکه سیم لخت قرار داشت که کافی بود پای کسی روی آن برود تا اتصالی کند و آتش به بنزین برسد و...

دروغ است اگر بگویم نترسیدم، عرق سرد روی پیشانی‌ام نشست و مخصوصاً سرم را بلند نکردم تا پسر جوان متوجه اضطرابم نشود. حال محسن هم بهتر از من نبود، اما او به آرامی مشغول صحبت شد:

- دمت گرم آقا هادی... می‌خواستی مارو خلاص کنی؟ ما فکر می‌کردیم در حق تو بدی نکردیم، اما انگار...

هادی در حالی که به زیر پایش اشاره کرد که یک گونی پلاستیکی پر از تراول را روی یک ظرف پر از بنزین قرار داده بود، گفت: «من تا زنده باشم مدیون شما هستم، اما جناب کلانتر، قصهٔ امروز من با پدرمه... پدری که در همهٔ سالهای زندگی‌ام جز نکبت و حسرت نصیبم نکرد... شما کدام پدر رو سراغ دارین که پسر بزرگش رو به این خاطر که برای خواهرش می‌خواد جهیزیه درست کنه، بندازه زندان؟ ولی پدر من این کاررو باهام کرد... یا همین مادر بدبخت ما، کی باور می‌کنه که این زن چهار ساله که حتی یک پیراهن و یک دامن نتونسته بخره؟ ولی دیگه تمومه... الان اینجا تقریباً صد میلیون تومان پوله... اگر قراره از این ثروت پدر هیچی نصیب من نشه، همان بهتر که پدرم نیز در حسرت این پول بمونه...

در چهره و رفتار این پسر جوان چنان کینه و نفرتی موج می‌زد که احتمال هر اتفاقی از ناحیه او وجود داشت. گفتم: «هادی اصلاً حرفت چی هست؟»

و او در حالی که فندک بزرگی را در دست داشت گفت: «به پدرم گفتم، ولی اون فکر می‌کنه من دارم شوخی می‌کنم، بهش گفتم هر ۲ دقیقه یکبار پنج تراول و هر ۱۰ دقیقه یکبار پنج تا از برگه‌های سهام شرکتهای مختلف رو - که پدرم سهامدار اونهاست -آتش می‌زنم، تا موقعی که بره سراغ آقای «خراطی» که از محضر رسمی آوردمش و با دفتر و دستک توی اون اتاق نشسته و سند این خونه‌رو همراه با سند یک زمین دو هزار متری که در نارمک داره و از همه پنهانش کرده به نام من بکنه... [هادی صدایش را بلند کرد تا پدرش که آن طرف بود بشنود - و لحن صحبت خود را نیز عوض کرد] جناب سرهنگ، پدرم خودش می‌دونه که وقتی من ارواح خاک برادرم رو قسم بخورم -که پدرم حاضر نشد داروی گران قیمت مخصوص معالجه برادرم رو از خیابان ناصر خسرو بخره - دیگه زیر حرفم نمی‌زنم... پس یکمرتبه دیگه در حضور شما میگم... اگر کسی پا توی این گلخونه بگذاره، این خونه میره روی هوا و اگر پدرم اون دو تا سند رو به نامم نکنه، هر چی سند و برگه سهام و تراول نقد داره، تمامش رو آتش می‌زنم... دو دقیقه اول شروع شد...»

هادی این را گفت و پنج تراول را با فندک به آتش کشید... فکر اینکه اگر گاز ناشی از بنزین توسط آتش فندک شعله‌ور شود، تنم را لرزاند.. اما انگار آقای بهجتی فقط به تراول‌هایش فکر می‌کرد که ناگهان عربده کشید: «بیچاره‌ات می‌کنم هادی - و بعد خواست به طرف گلخانه بدود که محسن گریبانش را گرفت و مانعش شد. و این بار بهجتی رو به من و محسن گفت -چرا شما وایسادین و نگاهش می‌کنین؟ چرا با گلوله نمی‌زنینش؟ صدای گریهٔ مادر هادی از اتاق پشتی به گوش رسید و من نیز با تعجب پرسیدم: «شلیک کنیم؟ به کی؟ به پسرت شلیک کنیم؟ می‌فهمی داری چی میگی؟»

بهجتی هنوز عربده می‌کشید که محسن به آرامی گفت: «به نظر میاد که پسرش به تنها راه حل ممکن دست زده!»

محسن این را آرام -طوری که هادی نشنود -گفت: من نیز رو به بهجتی گفتم: «خوب گوش کن آقای محترم... تجربهٔ من میگه که انتهای این بازی با خون رنگی میشه! مطمئن باش اگر ما می‌توانستیم یا بتونیم، این بازی رو تموم می‌کنیم، ولی بهترین راه تمون کردن این بازی به دست خودته - و بعد لحن خود را عوض کردم -مگه این ثروت در نهایت غیر از بچه‌هات به کس دیگه‌ای می‌رسه مرد؟ خب سند این دو تا ملک رو بزن به نامش که هم دلش خوش بشه، هم آشوب بخوابه و هم شرمنده بشه!

من و محسن و بهجتی مشغول صحبت بودیم و هادی همچنان داشت تراول و برگهٔ سهام را آتش می‌زد!

محسن -که کم کم داشت عصبانی می‌شد -با ناراحتی، گفت:

- آقای بهجتی من تجربه برخورد با این طور جوانانی رو که خون جلوی چشمشون رو گرفته، دارم... مطمئن باش هادی کوتاه نمیاد... پس تو هم از خر شیطون پیاده شو...

بهجتی خواست دوباره «نه» بگوید که صدای پسرش بلند شد:

-خانم‌ها و آقایون محترم، برای ایجاد تنوع هم که شده، از اون جایی که سوزاندن برگهٔ سهام و تراول برام یکنواخت شده، تا دو دقیقه دیگه قصد دارم سند مربوط به زمین‌های شهریاررو -که سند مادر است و اگر از بین بره دیگه هیچ چیز ثابت نمی‌کنه که پدر عزیز من مالک اون زمینهاست -بسوزونم... فقط دو دقیقه دیگه...

پسر این را گفت و با یک دست سند و با دست دیگر یک فندک را آماده کرد و سپس با صدای بلند خندید!

اما پدرش انگار سر انجام با خودش کنار آمد و با صدایی آرام گفت: «بسیار خب... امضا می‌کنم...» این را گفت و همانطور که به سوی پیر مرد محضردار می‌رفت با خودش زمزمه کرد: شیرینی خونه‌ات رو هم همین جا بهت میدم...»

بهجتی با چنان لحنی این حرف را زد که یک لحظه من و محسن به هم نگاه کردیم و محسن به آرامی گفت: «منظورش چی بود کلانتر؟» شانه‌ای بالا انداختم. و گفتم: «معلوم میشه» و خواستیم به دنبال بهجتی به اتاقی برویم که پیر مرد محضردار نشسته بود، اما هادی صدایمان کرد:

- ببخشین کلانتر... بی‌زحمت به حاج آقای محضردار - و البته پدرم - بگین بیان اینجا... عذر می‌خوام که به شما زحمت میدم...

سری تکان دادم و درخواستش را انجام دادم. پیر مرد محضردار بلافاصله دفتر بزرگ را برداشت و با خودش به این اتاق آورد و درست روبروی در گلخانه، روی صندلی نشست و گفت:

- خب پسر جان... حالا بیا زودتر امضا کن تا کار تموم بشه.... راستش رو بخوای اگر می‌دونستم قراره که از این آرتیست‌بازی‌ها در بیاری امکان نداشت قبول کنم، پس زودتر بیا و امضا کن...

-نه حاج آقا... اول فروشنده باید امضا کنه... مگه این قانون نیست؟ پیر مرد دفتر را هل داد به طرف بهجتی... او نیز با غیض و عصبانیت چند بار خودکار را در دستش بازی داد تا بالاخره لبش را گزید و دفتر را امضا کرد. پیر مرد دفتر را به سوی خودش کشید و خودکار را به طرف گلخانه به سوی هادی -گرفت، یعنی بیا و امضا کن... هادی نیز خندید و سند و فندک را زمین گذاشت و مانند سربازی فاتح از جا برخاست

بقیه در صفحه ۶۴

مردی که دارای عزم نیرومند و اخلاقی متین است، هرگز فضیلت اخلاقی خود را فدای هوسهای زندگی نمی‌کند. • کنفوسیوس

**درس زندگی**

# بوی مرگ چشمانم را باز کرد!

از: کیانا نصرت‌زاده

از هر نظر که حساب می‌کردیم، این کار درست و معقول به نظر می‌رسید. آن خانه قدیمی دیگه داشت می‌ریخت پایین. هیچ کس هم حاضر نبود پولی برای بازسازی‌اش بپردازد. تازه، مادر که به خانه‌ای به این بزرگی احتیاج نداشت! از فوت پدرمان هم سالها می‌گذشت. برای مادر بهتر بود که در یک آپارتمان کوچک زندگی کند که هم تمیز کردنش راحت‌تر باشد و هم اینکه دیگر مشکل گرفتن چاه و سوختن کلید پریزها و از این قبیل مشکلات را هم نداشته باشد.

همه خواهر و برادرها هم راضی بودند. اگر خانه را می‌کوبیدیم، می‌توانستیم شش واحد آپارتمان خوب بسازیم و سهم هر کس تقریباً یکی از این آپارتمانها می‌شد...

مادرم با دل چرکین، راضی به این کار شد. ولی برای اینکه دلش را بدست بیاورم، آپارتمانی نزدیک خانه خودم برایش اجاره کردم که هر روز بتوانم به او سر بزنم.

همه کارها انجام شد. پولهایمان را روی هم گذاشتیم. قرار شد برادر کوچکترم که از همه بیکارتر بود، مسوولیت ساختن خانه را به عهده بگیرد.

خانه به سرعت عجیبی کوبیده شد. روزی که رفتم و دیدم همه دیوارها روی زمین ریخته شده، دلم هری ریخت. یاد خاطراتم افتادم... توی آن خانه همه ما جشن‌های عروسی‌مان را برگزار کردیم... بچه‌هایمان توی حیاط آن بازی می‌کردند و...

اما دیگر برای این خاطرات و یادگاری‌ها دیر شده بود. حالا باید هرچه سریع‌تر ساخته می‌شد و تا به زمستان نرسیده سفت‌کاری به پایان می‌رسید.

برای هر مرحله قرار بود هر کس سهم خودش را بدهد. برادر کوچکم از دادن سهمش صرف‌نظر کرد. به هزار بهانه خواست از زیر آن در برود... سرتان را درد نیاورم اختلاف نظرها مثل قارچ از زمین سر برآوردند. خواهرهایم آمدند جلو، هزار ایراد گرفتند. جلسات صمیمانه و دوستانه ما کم‌کم تبدیل شد به جلسات خصمانه و بی‌رحمانه...

طولی نکشید که علاوه بر اختلاف سلیقه کارمان به تهمت زدن به هم افتاد. رفت و آمدهای خانوادگی قطع شد. مادر بیچاره‌ام هم این وسط مانده بود معطل که طرف چه کسی را بگیرد. تا از دخترهایش دفاع می‌کرد، من چند روز به دیدنش نمی‌رفتم و چون به کمک من احتیاج داشت مجبور بود در ظاهر امر هم که شده با من همراه شود و... آن‌وقت بقیه بچه‌ها به دیدنش نمی‌آمدند...

خلاصه داستانی داشتیم! خانه به کندی بالا می‌رفت و هرچه این ساختمان بلندتر می‌شد روابط ما هم شکل بدتری به خود می‌گرفت. طوری که با ویران شدن خاطرات دوران کودکی و جوانی‌مان در آن خانه، ما از هم دورتر و دورتر شدیم. مادرم شب و روز اشک می‌ریخت که چرا بچه‌هایش اینقدر با هم سرجنگ دارند.

> ☑ **با ویران کردن خانه قدیمی، مهر و عشقی که به هم داشتیم را خیلی ارزان به چندتا آجر و تیرآهن فروختیم**

اما آه و ناله‌های مادر من به جایی نمی‌رسید. تا اینکه به‌طور ناگهانی در سن ۴۵ سالگی سکته قلبی کردم... مثل یک انفجار همه شوکه شدند. زن و بچه‌ام ترسیده بودند. خودم مرگ را لمس کردم و زندگی برایم معنای تازه‌ای پیدا کرد. وقتی روی تخت بیمارستان افتاده بودم، خواهر و برادرهایم با دیدن من منقلب می‌شدند. باورشان نمی‌شد که تا از دست دادن من فقط چند لحظه فاصله وجود داشت.

حس کردم هیچ چیز در زندگی ارزش ندارد. پسرم با بغض گفت:

- بابا من هنوز خیلی زود است که یتیم شوم. شما مسوول هستید که مراقب خودتان باشید... حق داشت. من مسوول بودم. هنوز آنها به سرانجامی نرسیده بودند. تصمیم گرفتم شیوه زندگی‌ام را عوض کنم. دیگر هیچ چیز مهم نبود، جز نفس کشیدن... فکر کردم با ویران کردن خانه قدیمی، همه ما عمرمان را به باد دادیم. ریشه‌مان را از زمین کندیم و مهر و عشقی که به هم داشتیم را ارزان به چندتا آجر و تیرآهن فروختیم...

تصمیم گرفتم میانجی‌گری کنم و همه کدورتها را از بین ببرم. به همه گفتم از سهم خودم می‌گذرم و هر کس حس می‌کند حقش پایمال شده، می‌تواند از سهم من بردارد...

خانه ساخته شد و تازه آنجا بود که همه حس کردند چه دلبستگی به آن زمین دارند. من سهمم را به بقیه دادم. آنها باورشان نمی‌شد. گفتم این کار را می‌کنم به شرطی که هیچ کدورتی وجود نداشته باشد. این درس زندگی برای بقیه شد. همه تصمیم گرفتند آپارتمانها را نفروشند و همه به آنجا نقل مکان کردند. با فروش خانه‌هایشان سهم من را هم دادند... حالا ما خانواده گرم و صمیمی هستیم که همگی در یک ساختمان زندگی می‌کنیم.

این درس بزرگی برای همه ما شد و از ویرانه‌ای که داشت زندگی همه ما را ویران می‌کرد، بنایی نو برپا کردیم و باز دور هم جمع شدیم...

■

# پرسش ویژه پاسخ ویژه

**مشاوره خانوادگی:**
بهمن بهروزی(روان پزشک) چهارشنبه از ساعت ۱۰ تا ۱۳
پنج شنبه مشاوره حضوری از ساعت ۱۴ تا ۱۷
با تعیین وقت قبلی با شماره تلفن: ۲۲۲۲۶۲۵۰

**پرسش:**

## پس از مرگ عزیزان

زنی هستم ۳۷ ساله که حدود پنج سال پیش شوهرم را بر اثر بیماری از دست دادم و چهار ماه بعد برادرم به طرز مشکوکی فوت شد که بر روحیه من اثر مخرب داشت. من سالها پیش دچار سردرد میگرن بودم و بارها به متخصصین مراجعه کردم اما فایده‌ای نداشت و روزبه‌روز ناراحتی اعصابم شدیدتر شد. الان حدود دو سال است که ناراحتی‌های عجیب و غریبی دارم دائماً به مرگ برادرم فکر می‌کنم که به دست کسی کشته شده. حوصله هیچ چیز و هیچ کس را ندارم. از دست بچه‌ها زود عصبانی می‌شوم و جروبحث و دعوا راه می‌اندازم. شبها هم اغلب کابوسهای بسیار وحشتناکی می‌بینم. در کنار اینها مشکلات دیگری نیز دارم. گاهی وقتها دست و پایم لرزش عجیبی پیدا می‌کند و حالت تهوع و استفراغ دارم که با یک لیوان آب قند برطرف می‌شود یا اینکه اگر بیشتر از پنج دقیقه با تلفن حرف بزنم، همین حالت به من دست می‌دهد. از همه بدتر اینکه فراموشی هم دارم. مثلاً اگر برای کاری از خانه خارج شوم، فراموش می‌کنم که به چه منظور بیرون آمده‌ام. نمی‌دانم از اعصابم هست یا خیر؟ علاوه بر این همیشه منتظر یک اتفاق ناگوارم و هر بار صدای تلفن یا در حیاط به صدا درمی‌آید، فکر می‌کنم که می‌خواهند خبر ناگواری را به من بدهند. لطفاً کمکم کنید و مرا از این مخمصه نجات دهید.

**پاسخ:**

## یک افسردگی کلاسیک

**سرکار خانم ن - م از تایباد:**

### واکنش‌های طبیعی

تمام علائمی که از خودتان ذکر کرده‌اید، نشان از وجود یک افسردگی در شما است. و البته این افسردگی دارای ریشه مشخصی نیز می‌باشد چرا که از دست دادن دو عزیز در فاصله‌ای کوتاه و آن هم به صورت غیرمنتظره، یک اتفاق ساده نیست و بخصوص اگر که شخص فطرتاً حساس و زودرنج هم باشد، این‌گونه اتفاقها اثر بسیار عمیقی روی شخص می‌گذارد، به همین دلیل روانشناسان معتقدند که پس از مرگ عزیزان باید دوران عزا و تخلیه احساسات به صورت کامل انجام شود. درواقع شما هم قاعدتاً باید این دوره را طی کرده و به اندازه کافی پس از مرگ عزیزان خود، عزاداری کرده باشید. تا اینجای کار واکنش‌های طبیعی است و از هر کسی هم باید انتظار این واکنش‌ها را داشته باشیم. چرا که اگر شخص به صورت طبیعی عزاداری نکند و عقده‌های مربوط را در خودش جمع نماید، آنگاه این عزاداری به صورت معلق در او باقی می‌ماند و در مواقعی که نامربوط می‌باشد به اشکال مختلف و غالباً به صورت ناهنجاریهایی چون افسردگی در او نشان داده می‌شود. حال با توجه به اینکه این اتفاقهای غم‌انگیز پنج سال پیش‌تر برای شما رخ داده، انتظار من این است که شما دوران عزاداری را به صورت کامل پشت سر گذاشته باشید.

### و ادامه زندگی

پس از دوره فوق‌الذکر، آنگاه به زمانی می‌رسیم که زندگی باید ادامه پیدا کند. آری، اتفاقهای تلخ برای همه مردم دیر یا زود رخ می‌دهد، اما انسان نمی‌تواند برای همیشه خود را درگیر این اتفاقها نشان دهد. چرا که باید به زندگی ادامه دهد و درقبال خودش، کسانش و اجتماع، وظیفه دارد تا به بهترین شکل ممکن از زندگی خود بهره‌برداری کند. تصور من این است که شما بیشتر از آنچه که لازم است و انتظار می‌رود، متوقع شده‌اید. درواقع شما به دلیل آنچه که اتفاق افتاده، خود را از اجتماع طلبکار قلمداد می‌کنید و انتظار دارید که همه چیز بر وفق مراد شما باشد. البته این درست که شما حساس و زودرنج هستید و اطرافیانتان باید این خصوصیات شما را شناسایی کنند و خود را با شما تطبیق دهید. اما فراموش نکنید که به همان نسبت شما هم باید خودتان را با دیگران تطبیق دهید. درواقع همانقدر که شما متوقع هستید، دیگران نیز توقع دارند.

قبل از هر چیز باید این نکته را از صمیم قلب بپذیرید که زندگی ادامه دارد و شما درقبال خودتان و هر کس دیگر مسوول ادامه این زندگی، آن هم به بهترین وجه هستید. این یک نکته زیربنایی و بنیادین است و بدون آن یعنی بدون انگیزه برای زندگی بهتر، هیچ فاکتور دیگری را نمی‌توان عملی کرد. آنگاه زمانی که این انگیزه را در خودتان اجباراً ایجاد کردید نوبت به یکسری از فاکتورهای دیگر می‌رسد که باید به آنها توجه کنید.

پس از آن به نظر می‌رسد که زندگی بی‌برنامه‌ای را طی می‌کنید. باید خودتان را هدفمند کنید. شما فقط ۳۷ سال دارید و یک فرد جوان محسوب می‌شوید. بنابراین سعی کنید تا برنامه‌ای برای زندگی روزمره خود تدارک ببینید. اگر علاقه به خیاطی یا گلدوزی و امثال آن دارید، حتماً سعی کنید به کلاس بروید و حتی بصورت حرفه‌ای این کارها را آغاز کنید. شما باید علایقی در زندگی برای خود ایجاد کنید. من نمی‌توانم تجسم کنم که هیچ عاملی در دنیا وجود ندارد که توجه شما را جلب کند و حتماً علایقی دارید، پس بدون واهمه به دنبال این علایق بروید و سعی کنید از این راه قدری تحرک و انگیزه برای خود ایجاد کنید. به غیر از آن باید به اندازه کافی هم استراحت داشته باشید. در مقوله استراحت، استاندارد خاصی وجود ندارد و هر کسی به فراخور وضعیت بدنی و روحی خود به استراحت نیاز دارد که شامل خواب و زمانهای آرامش است.

در مقوله استراحت و خواب یک فاکتور دیگر را هم مطرح می‌کنم و شما به نظر می‌رسد که نیاز مبرمی به این عامل دارید و آن ورزش است.

اگر شما بتوانید در روز یک تا دو ساعت را به یک مجموعه ورزشی بروید و ضمن استفاده از وسایل ورزشی و سونا، به ورزش شنا در استخر بپردازید، من تصور می‌کنم که تاثیر بسیار خوبی را از این عمل خود، شاهد باشید. فکرشناسان برخی اوقات حتی نام آن را آب‌درمانی گذاشته‌اند و این آب درمانی فقط از نظر جسمانی نیست، بلکه از نظر روحی / روانی نیز کاملاً مؤثر واقع می‌شود. یکی از نتایج ورزش این است که نوعی خستگی دلپذیر را در شما ایجاد می‌کند و این خستگی یا کوفتگی خوشایند، باعث می‌شود تا خواب شما با آرامش بیشتری صورت گیرد.

البته من توصیه می‌کنم که برای حالت تهوع و همچنین لرزش دست و پایی که از آن شاکی هستید، حتماً با نظر متخصص، آزمایش یا تصویربرداری ام.آر.آی را انجام دهید تا کاملاً مطمئن شوید. ضمناً بسیاری از علایمی که از آنها گفته‌اید، می‌تواند براثر فقدان ویتامین‌ها و کلسیم هم باشد و برای جبران، از مولتی‌ویتامین و یا شربت عصاره جگر که خونسازی را در بدن شما تحریک می‌کند، استفاده کنید.

### افسردگی درمان می‌شود

در مجموع مشکلات شما را من ناشی از افسردگی می‌دانم که با روند یکنواخت در زندگی، خود را دچار آن کرده‌اید. اما بدانید که افسردگی کاملاً قابل درمان است چه به کمک دارو و یا روانکاوی و چه با همت خودتان و با دست زدن به اعمالی که از آن نام برد. (ایجاد تحرک و انگیزه، دنبال کردن علایق و ورزش). علاوه بر اینها سعی کنید با دوستانی که به آنها علاقه‌مند هستید و از مصاحبت آنها لذت می‌برید، معاشرت کنید و نباید بیکار در منزل نشسته و با فکر زیاد از حد، همه تخیلات و تفکرات منفی را به ذهن خود راه دهید. همانطور که گفتم شما فقط ۳۷ سال دارید، اما به‌گونه‌ای خموده و سست زندگی می‌کنید که گویی ۶۵ ساله هستید. باید برخیزید و زندگی کنید و از زندگی لذت ببرید. شانسی که شما دارید این است که در نقطه خوش آب و هوایی زندگی می‌کنید که از آلودگی و ترافیک خبری نیست. پس از این موهبت استفاده کنید.

دکتر، مشاور، روانشناس و متخصص مغز و اعصاب و هر متخصص دیگری فقط می‌تواند راه را به شما نشان دهد، اما درمان واقعی و اصلی مانند هر افسردگی دیگری در دست خودتان است. انتظارات و توقعات خود را مبنی بر اینکه دیگران کاری کنند تا شما خوشحال بشوید را کنار بگذارید و خودتان را بسوی تحرک و انگیزه بیشتر سوق دهید. من تضمین می‌کنم که اگر فقط کمی به خودتان انگیزه دهید و به دنبال زندگی کردن راه بیافتید، بدون تردید در مدت کمی از شر این افسردگی خلاص می‌شوید. چرا که زمینه‌های یک انسان شاد و خوشحال را در شما حس کرده‌ام و من شما را باور دارم، اما خودتان هم باید خود را باور داشته باشید.

موفق و پیروز باشید
دکتر بهمن بهروزی

اگر دانش را بخاطر کسب درآمد فرا می‌گیرید بحق آنهائی که بخاطر خود علم و دانش اندوخته‌اند تجاوز کرده‌اید.
• آندره ژید

# دردسر خواستگاری‌های همزمان

ماجراهای خواستگاری

از : کورش کاشانی

باید به یکی از این سه خواستگار جواب بله را می‌دادم. یکی از آنها پسرعمویم بود که مادرم چشم دیدن مادرش را نداشت. ولی در عوض هر دو برای هم کتاب خوانده بودیم. از بچگی همبازی و همسایه بودیم. می‌دانستم امیر پسر ساده و مهربانی است. مطمئن بودم همه تلاشش را خواهد کرد که من را خوشبخت کند. از همه مهمتر تنها وارث عمو بود و خلاصه آن همه ثروت... این یکی موردش واقعاً مرا وسوسه می‌کرد!

خواستگار دوم برادر زن دایی‌ام بود. تازه از خارج آمده بود. کلی اداهای فرنگی داشت و من از طرز لباس پوشیدن و حرف زدنش خیلی خوشم می‌آمد. اگر زنش می‌شدم، به یکسال نکشیده، مرا با خودش می‌برد خارج و بقیه عمرم همانجا می‌ماندم. من که تا به آن روز پایم را بیرون از ایران نگذاشته بودم، بدجور وسوسه می‌شدم. عکسهایی که از خارج به من نشان می‌داد آنقدر خوش رنگ و لعاب بود که یک جورهایی دلم می‌خواست من هم گوشه‌ای از این عکسها بودم...

خواستگار سومم اما... سعید، پسر ۲۱ ساله‌ای بود که آه در بساط نداشت. دانشجوی رشته معماری بود و اگر زنش می‌شدم، باید می‌رفتم لابه‌لای نقشه‌ها و مداد رنگی‌هایش زندگی می‌کردم. ولی فرق او با دوتا خواستگار دیگر این بود که یک دل نه صد دل عاشق من شده بود. پدر و مادرش را مجبور کرده بود به خواستگاری‌ام بیایند. پدرش توی مراسم خواستگاری گفت:

- این سعید ما، آه در بساط ندارد. دانشجوست. آن هم در رشته معماری. نمی‌دانید چقدر این رشته پرخرج است. می‌گوید زن می‌خواهد. آن هم دختر شما، نه هر دختری... این پسر هر چقدر دستش تنگ است، قلبش بزرگ و عاشق است. می‌خواهد بعد از عروسی دختر شما را ببرد توی زیرزمین خانه زندگی کند. من هم خرجی محدودی می‌توانم به آنها بدهم،

◆به دلم که رجوع کردم، دیدم از میان خواستگارها من به سادگی و صداقت سعید بیش از همه چیز در زندگی احتیاج دارم

---

# زندگی‌ام را یک جادوگر متلاشی کرد

در پیچ و خم دادگاه

از : راشین مختاری

همه خانواده را جمع کرده بودم. مشکل من با سمیرا به این آسانی حل نمی‌شد. می‌خواستم همه شاهد باشند که این سمیرا است که دارد همه چیز را خراب می‌کند. یک جورهایی احتیاج به تایید افراد خانواده داشتم. وقتی گفتم می‌خواهم زنم را طلاق بدهم، همه لعن و نفرین کردند که آخه آدم عاقل زندگی‌اش را بعد از سه تا بچه خراب می‌کند؟! ولی بقیه که خبر نداشتند چه بر ما گذشته؟! از وقتی به تهران آمدیم، رفت و آمدمان با خانواده تقریباً قطع شد. هر کس از شیراز می‌آمد، فقط یک شب می‌ماند و می‌رفت. گرفتاری‌ها هم به ما فرصت نمی‌داد تا به شیراز سفر کنیم. سمیرا که اصلاً علاقه‌ای به سفر نداشت. از همه آنچه که در شیراز مانده بود بدش می‌آمد. نه خاطراتش را دوست داشت و نه وابستگی به خانواده احساس می‌کرد. بعد از فوت مادرش یکدفعه همه چیز برایش سیاه شد. مخصوصاً وقتی که پدرش تصمیم گرفت ازدواج کند، او دیگر از همه چیز برید...

سه تا بچه و مشغله‌های کار و زندگی حسابی من و سمیرا را از هم دور کرده بود. از صبح می‌رفتم سر کار تا شب. سمیرا هم برای خودش دل‌مشغولی‌هایی ساخته بود. مدتی بود که متوجه شده بودم با زن همسایه حسابی قاطی شده. زن محجوب و متینی بود و خوشحال بودم که بالاخره یک دوست پیدا کرده و می‌تواند وقتش را با او بگذراند.

اوایل با هیجان برایم تعریف می‌کرد که همراه آن زن به جلسات دعا می‌رود. روحیه‌اش خیلی خوب شده بود. دیگر زانوی غم به بغل نمی‌گرفت. با بچه‌ها بداخلاقی نمی‌کرد و همگی از این وضع راضی بودیم. من هم خیلی پرس‌وجو نمی‌کردم که این جلسات دعا به چه شکل است. زمان می‌گذشت... زندگی‌مان از نظر مالی رونق خوبی گرفته بود، اما کم‌کم حس کردم سمیرا اخلاقهایش عوض شده. به خرافاتهایی اعتقاد پیدا کرده بود که نمی‌توانستم آنها را تحمل کنم. جلسات دعا را خیلی جدی پیگیری می‌کرد، حتی وقتی زن همسایه خانه‌شان را فروختند و از آن محل رفتند، سمیرا باز هم به جلسات دعا ادامه داد. کم‌کم متوجه شدم، این جلسات عادی نیستند. زنی که خودش را معلم کلاس معرفی می‌کرد، دچار توهماتی بود. می‌گفت خواب دیده و به او دستور داده‌اند که زنها را

◆زنی که خودش را معلم کلاس معرفی می‌کرد، دچار توهماتی بود. می‌گفت خواب دیده و به او دستور داده‌اند که زنها را هدایت کند

ولی بقیه‌اش را باید خودشان جور کنند...

حالا فقط من بودم که باید تصمیم نهایی را می‌گرفتم. مادرم اصرار داشت با برادر زن دایی‌ام ازدواج کنم. پدرم اما طبیعتاً دلش می‌خواست من با برادرزاده‌اش ازدواج کنم و هیچ کس حتی در مورد سعید شک نداشت که باید جواب من به او منفی باشد... من اما ته دلم از عشق و عاشقی بدم نمی‌آمد. وقتی برای دوستانم تعریف می‌کردم که سعید چطور یک دل نه صد دل گرفتار من شده، قلبشان به تپیدن می‌افتاد و می‌رفتند توی رویاهای خودشان...

من فقط ۱۹ سال داشتم. دختر بی‌تجربه و ساده‌ای بودم. دلم می‌خواست بهترین انتخاب را کنم. فکر کردم بهتر است شرط و شروطم را اعلام کنم و ببینم کدام یکی از آنها با شرایط من موافقت می‌کند.

**اولین شرطم** این بود که ادامه تحصیل بدهم، برادر زن دایی‌ام، نمی‌توانست به من قول بدهد که به محض رسیدن به خارج از کشور می‌تواند من را در یکی از دانشگاهها ثبت‌نام کند. گفت ادامه تحصیل در آنجا گران است و باید چند سالی صبر کنم تا وضع مالی‌اش بهتر شود تا از عهده این مساله بربیاید.

**شرط دومم** این بود که عروسی مجللی برایم بگیرند... این شرط تنها از عهده پسرعمویم برمی‌آمد...

**شرط سوم، چهارم و پنجم** آنقدر بچه‌گانه بود که روی نوشتن آن را ندارم اما در انتها تنها کسی که از عهده همه شرطهای من برمی‌آمد، پسرعمویم بود و سعید از عهده حتی یکی از آنها برنمی‌آمد. طبیعی بود که باید به پسرعمویم جواب مثبت می‌دادم اما...

خوب می‌دانستم که این کدورت بین مادر و زن عمویم بالاخره این زندگی را ویران می‌کند. به دلم که رجوع کردم، دیدم من به سادگی و صداقت سعید بیش از همه چیز در زندگی احتیاج دارم. اما باور این مساله برای بزرگترها غیرممکن بود. دل به دریا زدم و بالاخره یک روز انتخاب خودم را اعلام کردم. همه شوکه شدند. مادرم عصبانی شد. پدرم نخواست حرفم را جدی بگیرد اما... درعین بچه بودنم، قلبم به من دروغ نمی‌گفت. نه ثروت و نه رنگ و لعاب خارج نمی‌توانست مرا خوشبخت کند. سعید قلب بزرگی داشت. حس کردم او می‌تواند همسر خوبی باشد، هرچند زندگی سختی در کنارش خواهم داشت.

هر کس این داستان را شنید، به عقل من شک کرد، ولی برادر زن دایی‌ام برای ازدواج آنقدر عجله داشت که دو هفته بعد به خواستگاری دختر دیگری رفت و با او ازدواج کرد. پسرعمویم هم منتظر نماند و خیلی زود دختر ثروتمندی برایش پیدا کردند و زنش دادند. ولی سعید هنوز پشت در مانده بود تا جواب بله را بگیرد و بالاخره هم پدر و مادرم راضی شدند و من به عقد سعید درآمدم.

حدود ۱۴ سال از ازدواجمان می‌گذرد. من زن بسیار خوشبختی هستم. در رشته مهندسی برق فارغ‌التحصیل شده‌ام. دوتا بچه دارم و خوشبخت‌ترین زن خانواده هستم. پسرعمویم شب و روز کار می‌کند و زندگی مجللی دارد اما زن و بچه‌اش با او بیگانه‌اند... برادر زن دایی‌ام دو سال بعد از ازدواج از همسرش جدا شد و بالاخره تصمیم گرفت با یک زن خارجی ازدواج کند. سعید اما هنوز عاشقانه من را دوست دارد و پدر بسیار مهربانی است. زندگی‌مان سروسامان گرفت و حالا یک خانواده گرم و صمیمی داریم...

■

---

هدایت کند. هرچند وقت یکبار می‌گفت خواب جدیدی دیده و دستورالعمل جدیدی دریافت کرده... کنجکاو شدم. از سمیرا بیشتر سوال کردم. می‌گفت این زن در خواب به درجات عالی رسیده و ارتباط روحانی برقرار می‌کند. به زنهای کلاس توصیه کرده بود که از شوهرهایشان فاصله بگیرند و بیشتر ورد و ذکرهایی که او یادشان می‌داد را تکرار کنند. به آنها می‌گفت تا می‌توانند باید دست از این دنیا بشویند و اول از همه هم باید از خانواده شروع کرده و دلبستگی‌شان را از بچه‌ها کم کنند و...

آن زن حرفهای عجیب و غریبش در سمیرا چنان نفوذی پیدا کرده بود که دیگر حاضر نبود یک کلمه خلاف آن را بشنود.

زن دعاهایی به فارسی می‌نوشت و کپی می‌کرد و به آنها می‌داد. یکی دو بار کپی‌ها را دیده بودم. چه دعاهای عجیب و غریبی!! متوجه شدم که زنم دچار یک مشکل بزرگ شده، خواستم از رفتنش به کلاسها جلوگیری کنم ولی دیر شده بود. به هیچ قیمتی حاضر نبود حرفم را گوش دهد. هفته‌ها دست به سیاه و سفید نمی‌زد. می‌رفت توی اتاق و به گوشه دیوار خیره می‌ماند تا از عالم غیب به او الهاماتی شود. آن زن به آنها نوید داده بود که هرچه دلبستگی‌شان از این دنیا کمتر شود، بیشتر این شانس را دارند که از غیب به آنها الهام بشود...

عملاً زندگی ما به هم ریخته بود. کارهای خانه را بچه‌ها انجام می‌دادند و از درسشان می‌ماندند. سمیرا به من هیچ توجهی نمی‌کرد... تهدیدش کردم اگر به این وضع ادامه بدهد، از او جدا خواهم شد، این تهدید من را به فال نیک گرفت و گفت هرچه بیشتر از تو دور شوم، یک قدم به عالم غیب نزدیک شده‌ام...

به سراغ امام جماعت مسجد محلمان رفتم. داستان را که شنید آه بلندی کشید و گفت:

- شما اولین کسی نیستید که اینجا آمده‌اید و از رفتار همسرتان گله می‌کنید. گویا این زن، زندگی خیلی‌ها را در این محل مختل کرده. قرار است همراه چند نفر به خانه‌اش برویم. می‌خواهم حرفهایش را بشنوم و به او بگویم که تعبیرش از دین غلط است...

چند هفته‌ای گذشت، سمیرا دیگر به کلاس نمی‌رفت اما توی خانه همان آداب را انجام می‌داد. به سراغ امام جماعت محله‌مان رفتم. گفت آن زن شبانه خانه‌اش را تخلیه کرده و رفته. باخبر شده بودند که او زنها را وادار می‌کرده طلا و جواهرهایشان را به او بدهند. به این بهانه که آنها را در راه کمک به فقرا استفاده می‌کند و زنها هم دلبستگی‌شان از دنیا کمتر می‌شود. به من گفت که رقم قابل ملاحظه‌ای را از آنها گرفته و گریخته...

این خبر را به سمیرا گفتم. باور نکرد. گفت او زن سالمی بود. به ما گفت، خواب دیده که باید به سفر برود و برای اینکه مراحل نهایی عروج را بگذراند، باید بی‌خبر برود. به ما هم دستورالعمل‌هایی داده که انجام دهیم... باورم نمی‌شد...

آن زن تحت تعقیب قرار گرفت اما روح زن من تسخیر شده باقی ماند. بارها و بارها سعی کردم به او بفهمانم که این راه یک حیله بوده، ولی باور نکرد. بالاخره مجبور شدم همه فامیل را دعوت کنم تا بنشینند و به حرفهای سمیرا گوش دهند...

همه هاج و واج مانده بودند. سمیرا بیمار بود. دیگر نمی‌توانستم با او زندگی کنم. تصمیم گرفتم از او طلاق بگیرم. امروز هم به دادگاه آمدم تا کار را یکسره کنم، سمیرا دارد تلاش می‌کند که بچه‌هایم را به این دام بکشد... این دیگر غیر قابل باور است...

■

---

## شکوفه‌های زندگی

سروش رحمانی

سمیه عابدی

کیانا باقری

فرانه سلطانی

علی کریمان

الهام کریمان

پگاه جوهری

پانیذ جوهری

نفیسه خاکی‌باز

سحر عسکری

محمدحسین شجاعی

محمدرضا همراهی

---

بهتر است دوباره سوال کنی تا اینکه یکبار راه را اشتباه بروی

●مثل آلمانی

گزارش شهرستان

بقایای یک گورستان قدیمی در حوالی برازجان

# برازجان: مهد دلیران استعمار ستیز

◇زیر نظر: محمدحسین عسگری
◁ارسال گزارش از: مصطفی بهبهانی مطلق
○همکار این شماره: لیلا همایونی

**☑کاخ زمستانی کورش، گوردختر، کاخ بردک سیاه، کوشک اردشیر و کاروانسرای مشیرالملک از جاذبه‌های تاریخی برازجان به شمار می‌رود**

**☑کشاورزی در برازجان دو هزار و پانصد سال سابقه دارد**

**برازجان دیاری کهن، بازمانده از عصر هخامنشیان و ساسانیان و سرزمین شیرمردان و شیرزنان استعمارستیز همچون رئیسعلی دلواری است.**

**وجود کاخ کورش هخامنشی در برازجان نشانگر قدمت تاریخی و وجود کاروانسرای مشیرالملک (دژ برازجان) نماد ایستادگی مردم دلیر این خطه در برابر استعمار است.**

**برازجان دومین شهر پرجمعیت استان بوشهر و مرکز شهرستان دشتستان است.**

**واژه برازجان از چند معنی برخوردار است: مکان شجاعان و دلیران، «براز» در زبان پهلوی به معنی درخشندگی و روشنایی است، «براز»: جایگاه بلند و رفیع و همچنین «براز» نام فردی شجاع بوده است که در برابر حمله اسکندر ایستادگی کرد و برازجان را ساخت.**

## ویژگی‌های جغرافیایی

برازجان در ۷۲ کیلومتری شمال شرقی بوشهر قرار دارد و از شمال با گناوه، از غرب با بوشهر، از جنوب با تنگستان (اهرم) و از شرق با نورآباد ممسنی، کازرون و فیروزآباد همجوار است.

شهر برازجان ۱۲۰ هزار نفر جمعیت و یکهزار و ۵۳۴ هکتار مساحت دارد. کوهستان «گیسکان» در شرق برازجان واقع شده است و دو قله مهم آن «قله «گیسکان» دو هزار و ششصد متر ارتفاع و قله «بزپر» یکهزار و ۴۲۰ متر ارتفاع دارد.

در اطراف این شهر شماری رودخانه فصلی وجود دارد که رودخانه «آردو» از مهمترین آن است. همچنین رودخانه‌های «دالکی» به طول ۲۸۵ کیلومتر و «شاپور» به طول ۲۳۰ کیلومتر در نزدیکی شهر برازجان جاری است.

دمای هوای برازجان بین ۵ تا ۵۰ درجه سانتیگراد در نوسان و میانگین بارندگی در آن ۲۵۰ میلی‌متر است.

گویش مردم برازجان، گونه‌ای از لهجه لری و نژاد اهالی آن لر و فارس است.

برازجان قطب کشاورزی و دامپروری استان بوشهر است و تنها سیلوی استان در این شهر قرار دارد.

جاده شیراز - بوشهر از برازجان گذر می‌کند و همین امر نشانگر اهمیت این شهر است.

درختان بومی برازجان عبارتند از: نخل، گز، کویر و...، ضمناً حیوانات بومی آن شامل: چغول، خنچ تاجدار و مجنون، چلچله، گراز، مارمولک و... است.

## جاذبه‌های طبیعی

**شماری از جاذبه‌های طبیعی برازجان عبارتند از:**

●**کوهستان «گیسکان»** با قله‌های سر به فلک کشیده و دامنه‌های باصفا.

●**رودهای «شاپور» و «دالکی»** و کشتزارها و باغهای اطراف آن.

●**نخلستان‌های اطراف برازجان.**

●**چشمه زیر راه در ۱۵ کیلومتری شمال غرب برازجان.**

●**چشمه آبگرم دالکی در ۲۰ کیلومتری برازجان.**

●**آبشار فاریاب در پشتکوه.**

●**بوستان جنگلی «سرکره» در ۷ کیلومتری جنوب برازجان.**

●**بوستان بزرگ آزادی و بوستان لاله.**

## راههای ارتباطی و مرکز اقامتی

برازجان دروازه ورود به استان بوشهر است و در کنار جاده‌های بوشهر - شیراز، شیراز - عسلویه، قرار دارد.

برازجان تا بوشهر حدود ۷۰ کیلومتر، تا تهران یکهزار و ۱۷۰ کیلومتر، تا شیراز ۲۴۰ کیلومتر، تا عسلویه سیصد کیلومتر و تا گناوه حدود ۹۰ کیلومتر فاصله دارد.

●**مهمانپذیر توحید:** این مهمانپذیر تنها مکانی است که مسافران می‌توانند در آن اقامت کنند. هزینه یک شبانه‌روز اقامت در اتاق دوتخته این مهمانپذیر حدود چهار هزار و پانصد تومان است.

ضمناً یک هتل ۳ ستاره با نام «نگین دشتستان» در برازجان در دست ساخت است.

همچنین در برازجان رستوران‌های زیادی برای پذیرایی از مسافران وجود دارد.

## آثار تاریخی

●**شماری از آثار تاریخی برازجان عبارتند از:**

**کاخ زمستانی کورش:** این بنا در جنوب غربی برازجان درمیان نخلستان‌های سرسبز و زیبا قرار دارد. این بنا، سالها در زیر خاک مدفون بود تا اینکه سال ۱۳۵۰ خورشیدی کشف و از سال ۱۳۸۰ خورشیدی، از زیر خاک بیرون آورده شد. هدف از ساخت این کاخ، تسلط و نظارت بر خلیج فارس بوده است.

●**گور دختر:** بنای این مقبره همانند مقبره کورش هخامنشی از ۲۴ قطعه سنگ ساخته شده و مربوط به دختر یا خواهر کورش است و در ۶۵ کیلومتری برازجان در روستای «پشت‌پر» قرار دارد.

●**کاخ بردک سیاه:** این بنای منسوب به داریوش هخامنشی در روستای «درودگاه» در فاصله ۱۲ کیلومتری برازجان قرار دارد.

●**کوشک اردشیر:** این بنا که در روستای «پشت‌پر» برازجان قرار دارد مربوط به اردشیر ساسانی بوده و در ساخت آن از سنگ و ساروج استفاده شده است.

●**کاروانسرای مشیرالملک (دژ برازجان):** این بنا در مرکز شهر برازجان قرار دارد و قدمت آن به اوایل دوره قاجار می‌رسد.

این بنا که از جلوه ویژه‌ای برخوردار است، از سنگ ساخته شده و هم‌اکنون در دست بازسازی قرار دارد.

●**بقعه شاهزاده ابراهیم:** این بقعه که متعلق به فرزند امام موسی کاظم(ع) است در ۱۷ کیلومتری جنوب شرقی برازجان بر روی تپه‌ای در کنار کوه‌های زیبای «گیسکان» و ابتدای جاده کوهستانی«بام بلند» قرار دارد.

کوشک اردشیر

**کوه قلعه، پل مشیر، بقایای شهر باستانی توز، کاروانسرای دالکی، چهل خانه، تل خندق، کاخ داریوش** و... از دیگر آثار تاریخی برازجان است.

## صنایع دستی و محصولات کشاورزی

در برازجان تولید چند گونه صنایع دستی رواج دارد، از جمله انواع قالی، قالیچه، گبه، گلیم، نمد، پارچه‌های کتانی، عبا، ملحفه، گیوه (ملکی)، زنبیل، بادبزن، حصیر، ظرف‌های سفالی و...

برازجان را می‌توان شهری صنعتی دانست، چون وجود شهرک‌های صنعتی خوشاب، شهرک صنعتی برازجان، کارخانه سیمان دشتستان، سیلوی برازجان، دو کارخانه آرد و همچنین واحدهای تولید لوله پلی اتیلن، ایزوگام، ماکارونی، محصولات کاغذی بهداشتی و صنایع مرتبط با خرما دلیلی بر این امر است.

ازسوی دیگر کشاورزی در برازجان دو هزار و پانصد سال سابقه دارد. محصولات کشاورزی این منطقه عبارتند از: خرما، گندم، جو، کاهو، کنجد، مرکبات، کلزا، تنباکو، بادام کوهی و...

وجود سه سد مهم رئیسعلی دلواری، سعدآباد و سد انحرافی سرقنات به کشاورزی این منطقه رونق بخشیده است. در نخلستان‌های این خطه چند نوع خرما تولید می‌شود که مهمترین آن عبارتند از: کبکاب، بریمی، حاج باقری، خاصه، شیخالی، قندی، گنتار، شاری، قصب و...

همچنین در کوهستان «گیسکان» برازجان معادنی شامل: سنگ سیمان، سنگ چینی، سنگ قیر، سنگ گچ و آهک وجود دارد.

## سوغات و خوراکی‌ها

در سفر به برازجان می‌توان انواع محصولات کشاورزی و لبنی، صنایع دستی و... را به عنوان سوغات تهیه کرد.

مهمترین سوغات برازجان عبارتند از: انواع خرما و رطب، انواع صنایع دستی شامل ظرف‌های سفالی، انواع حصیر و سایر محصولاتی که با برگ نخل تولید می‌شود، انواع میوه، کنجد و شیره کنجد (ارده)، انواع لبنیات و سرانجام انواع قالی، قالیچه، گبه و...

همچنین پاره‌ای از محصولات گیاهی مانند خاکشیر، زیره، گل گاوزبان، شنبلیله، بنگو، جوسال، بخورک، پنج گیاه و پرسیاوشان از دیگر سوغاتی‌های برازجان است.

شماری از غذاهای محلی برازجان عبارتند از: ارده، لوزک، گِرده، شله خرما، مُشتک جیکی، قلیه‌ماهی و میگو، نون زرِد، حلوای مخصوص و... که توسط کدبانوهای باسلیقه برازجانی بسیار خوشمزه آماده می‌شود.

## دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی

توجه به امور فرهنگی و فراگیری علم و دانش از دیرباز در میان مردم برازجان رواج داشته است.

این شهر در اواخر دوران قاجار دارای مدرسه بوده است. این واحد آموزشی که مدرسه آفتاب نام داشت، سال ۱۳۳۴ در برازجان تاسیس شد.

**واحدهای آموزش عالی برازجان عبارتند از:**

- **دانشگاه پیام نور:** حدود یکهزار نفر دانشجو در ۵ رشته تحصیلی در این دانشگاه مشغول تحصیل هستند.
- **دانشگاه آزاد:** یکهزار و هفتصد نفر دانشجو در ۸ رشته کاردانی این دانشگاه تحصیل می‌کنند. این دانشگاه زیرپوشش دانشگاه آزاد بوشهر است که جا دارد به صورت یک واحد مستقل دانشگاهی به کار خود ادامه دهد.
- **دانشکده کشاورزی:** این دانشکده در محیطی آرام و زیبا در جاده برازجان - مرقد شاهزاده ابراهیم و در فاصله ۱۰ کیلومتری برازجان قرار دارد و جمعی از دانشجویان علاقه‌مند به رشته‌های کشاورزی در آن مشغول تحصیل هستند.
- **مدرسه علمیه ۱۴ معصوم(ع) (ویژه آقایان) و مدرسه علمیه حضرت رقیه(س) (ویژه بانوان)**
- **مراکز فرهنگی:** فرهنگسرای ارشاد، کانون امام خمینی(ره)، کانون فاطمیه و کانون شهید باهنر برای فعالیت‌های فرهنگی جوانان برازجان دایر شده است.
- **مکان‌های ورزشی:** در استادیوم ورزشی تختی، مجتمع ورزشی امام علی(ع) و مجتمع ورزشی شهدا برای دوستداران ورزش در برازجان امکانات لازم فراهم شده است.

## نشریات و کتابخانه‌ها

در برازجان دو نشریه به صورت هفته‌نامه برای علاقه‌مندان مطبوعات چاپ و منتشر می‌شود.

- **اتحاد جنوب:** این نشریه که صاحب امتیاز آن اکبر صابری است، به صورت هفتگی در برازجان انتشار می‌یابد و حاوی مطالب فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و... است.
- **دریای جنوب:** این نشریه که عبدالله پرور صاحب امتیاز آن است، هر هفته در برازجان منتشر می‌شود.
- **کتابخانه مرکزی:** این کتابخانه با ۱۴ هزار جلد کتاب در کنار حسینیه اعظم برازجان قرار دارد.
- **کتابخانه شهید بهشتی:** در این کتابخانه که در خیابان هفتم تیر برازجان قرار دارد، ۵ هزار جلد کتاب دراختیار علاقه‌مندان است.
- **کتابخانه شهرداری:** این کتابخانه که دارای ۴ هزار جلد کتاب است، در کنار بوستان آزادی برازجان قرار دارد.

## آشنایی کوتاه با شهرستان دشتستان

شهرستان دشتستان به مرکزیت برازجان، بزرگترین، پرجمعیت ترین و مهمترین شهرستان استان بوشهر است. این شهرستان با ۲۵۰ هزار نفر جمعیت، ۶ هزار و ۳۱۸ کیلومتر مربع مساحت دارد.

- **شهرستان دشتستان مشتمل بر ۷ شهر:** برازجان، سعدآباد، شبانکار، آب‌پخش، وحدتیه، دالکی و ارم است. این شهرستان دارای ۵ بخش: مرکزی، سعدآباد، شبانکار، ارم و بوشکان است و ۱۹۲ روستا در آن وجود دارد.

پیشینه تاریخی دشتستان بسیار طولانی است، به پیش از دو هزار و پانصد سال بازمی‌گردد.

دشتستان دارای دو اقلیم گوناگون جلگه‌ای و کوهستانی است. بخش جلگه‌ای آن شامل برازجان، سعدآباد، شبانکار، آب‌پخش، وحدتیه و دالکی و بخش کوهستانی آن ارم و بوشکان را دربر می‌گیرد.

فصل زمستان و بهار، اوج زیبایی دشتستان و بخش کوهستانی آن همیشه زیبا و سرسبز است.

بقیه در صفحه ۴۷

کاروانسرای مشیرالملک (دژ برازجان)

گور دختر متعلق به دختر یا خواهر کورش

آبشار فارياب

یک گورستان قدیمی

هرزگی در سلوک و رفتار موجب هرزگی در اصول و اخلاق می گردد.

• اسمایلز

پاورقی جدید خارجی

# زنی در سرزمین اهرام

قسمت سی و چهارم

نوشته: رابین کوک ترجمه: سیروس گنجوی

**در قسمت قبل خواندید:**

**اریکا که یک دختر مصرشناس آمریکایی است، پس از ورود به مصر و به‌طور ناخواسته در جریان قتل یک پیرمرد عتیقه‌فروش که از مجسمه «ستی اول» در مغازه‌اش نگهداری می‌کرد، قرار می‌گیرد. اریکا پس از آشنایی با یک جوان اروپایی به نام ایون، تصمیم می‌گیرد به اتفاق او و بدون دخالت پلیس، قاتلین پیرمرد را که مجسمه ستی اول را نیز به سرقت برده‌اند، پیدا کند. اما به زودی مشخص می‌شود که افراد دیگری از جمله یک دلال یونانی عتیقه (استفانوس) نیز به دنبال مجسمه هستند.**

**اریکا در ادامه به شهر «لاکسور» می‌رود تا با «توفیق حمدی» (فرزند پیرمرد عتیقه فروش) ملاقات کند و در آنجا متوجه می‌شود که او نیز به دست قاچاقچیان آثار باستانی به قتل رسیده است. اما به زودی اریکا به نامه‌ای که پیرمرد آنرا قبل از مرگش نوشته بود، دسترسی پیدا کرده و سرنخ‌های بسیار مهمی در ارتباط با قاچاق عتیقه به دست می‌آورد و برای پیگیری اطلاعات خود به بازدید یکی از هرمهای بزرگ مصر به نام «خرفو» می‌رود. اما در آنجا از طرف اشخاص ناشناس پیامی دریافت می‌کند مبنی بر اینکه مجسمه ستی اول پیدا شده است...**

**اریکا تصمیم می‌گیرد برای دیدن مجسمه به‌تنهایی به روستای دورافتاده‌ای که «غرنه» نام دارد، برود و...**

**اینک ادامه ماجرا...**

مسجد روستا با مناره سفیدش، در دل تاریکی مثل شبحی نقره‌فام به نظر می‌رسید. این مسجد در حدود یکصد متر با او فاصله داشت. «اریکا» لحظه‌ای ایستاد تا نفسی تازه کند. پشت سرش، چراغهای شهر «لاکسور» دیده می‌شد. بویژه چراغهای هتل «وینترپالاس» جدید که سر به فلک کشیده بود، جلوه خاصی داشت. رشته‌ای از چراغهای رنگی مثل تزیینات شب کریسمس، به منطقه مسجد «عبدل حجاج» زیبایی چشمگیری بخشیده بود.

«اریکا» خواست دوباره راه بیفتد که ناگهان در تاریکی، جنبشی را در نزدیکی خود احساس کرد. فریادی از وحشت کشید و به عقب جهید. چیزی نمانده بود که بر روی شن سقوط کند. خواست پا به فرار بگذارد که صدای پارس سگها و متعاقب آن غرش سهمگینی در فضا طنین افکند. دسته کوچکی از سگها، ناگهان غرش‌کنان او را محاصره کردند. او خم شد و سنگ کوچکی از زمین برداشت. سگها با این حرکت آشنا بودند، زیرا قبل از آنکه او سنگ را به طرف آنها پرتاب کند، پراکنده شدند و همگی از آنجا گریختند.

هنگامی که «اریکا» به محدوده ده رسید سایه یک دوجین از مردم را دید که درحال عبور بودند. آنها همگی جامه سیاه و شالهای مشکی بر تن داشتند. ساکت بودند و صورتشان در تاریکی دیده نمی‌شد. آنها هم متوجه حضور این زن نشدند. «اریکا» دانست اگر قبلاً روز روشن به روستای «غرنه» نیامده بود، در تاریکی شب، احتمالاً راه خود را پیدا نمی‌کرد. ناگهان صدای نخراشیده عرعر الاغی سکوت را شکست، بعد دوباره این صدا قطع شد. «اریکا» از همان جا می‌توانست خانه «آیدا رامان» را که در دامنه تپه روبرو قرار داشت ببیند. «آیدا رامان» همان زنی بود که روز پیش، «اریکا» به دیدارش رفته و از پاپیروس، عکس گرفته بود. روشنایی ضعیف چراغ نفتی، از پنجره خانه او سوسو می‌زد. «اریکا» می‌توانست کوره راهی را که از پشت خانه این زن به سوی «دره سلاطین» می‌رفت، ببیند.

حال، به ۱۵ متری مسجد رسیده بود. هیچ چراغی روشن نبود. گامهایش آهسته‌تر شد. می‌دانست که سر قرار دیر حاضر شده است. اکنون دیگر غروب نبود، بلکه ساعتی از شب می‌گذشت. شاید گمان کرده بودند که او دیگر نخواهد آمد. شاید می‌بایستی به هتل خود بازمی‌گشت، یا به خانه «آیدا رامان» سری می‌زد و خیال او را از بابت «پاپیروس» آسوده می‌کرد. به او می‌گفت که متن پاپیروس را خوانده و فهمیده است که نفرین‌نامه نیست. چند دقیقه‌ای ایستاد و به بنای مسجد نگریست. ظاهراً هیچ کس در آنجا نبود. سپس به یاد «لهیب زاید» و حالت بی‌تکلف او افتاد. شانه‌هایش را بالا انداخت و به سوی در رفت.

در به آرامی باز شد. حیاط مسجد روشن‌تر از فضای خارج بود. کاملاً خلوت بود و در آنجا پرنده پر نمی‌زد!

«اریکا» به آرامی به درون حیاط گام نهاد. در را پشت سر خود بست. همه جا در سکوت فرو رفته بود. دری را که به مسجد می‌رفت امتحان کرد، بسته بود. در امتداد ایوان کوچک به راه افتاد و به دری که اقامتگاه پیش‌نماز مسجد بود ضربه‌ای وارد ساخت. پاسخی نیامد. هیچ کس در آنجا نبود.

بلاتکلیف به حیاط بازگشت. با خود اندیشید آنها گمان کرده‌اند که او نخواهد آمد و از این‌رو، رفته‌اند. اما به جای آنکه از حیاط خارج شود، دوباره به سوی ایوان رفت و در آنجا نشست.

درون کیف دستی‌اش به دنبال بسته سیگار گشت. آن را پیدا کرد. سیگاری روشن کرد تا شجاعت خود را بازیابد. در زیر شعله کبریت، به صفحه ساعتش نگریست. ساعت هشت و پانزده دقیقه بود.

از هر صدایی که از جانب روستا می‌آمد از جا می‌پرید. پس از پانزده دقیقه، سرانجام تصمیم به بازگشت گرفت. از جا برخاست. خاک پشت شلوارش را تکاند. سپس از حیاط گذشت. در چوبی را گشود و به خیابان قدم گذاشت.

در همین هنگام، صدایی شنید که گفت:

- خانم «بارون»!

مردی که نام او را صدا می‌زد، بیشتر به یک شبح شبیه بود. ردای کلاه‌دار سیاه رنگی به تن داشت، او درست بیرون در حیاط ایستاده بود. روشنایی ماه به شانه‌اش می‌تابید. «اریکا» نمی‌توانست صورت او را ببیند. آن مرد، پیش از آنکه به سخنانش ادامه دهد، کرنشی کرد. سپس لبخندی زد که دندانهایش آشکار گشت:

- از اینکه دیر شد می‌بخشید. لطفاً دنبال من بیایید.

به جز این حرف، دیگر کلمه‌ای بین آن دو رد و بدل نشد. آن مرد، اریکا را به طرف دامنه تپه‌ای راهنمایی کرد که بالای روستای «غرنه» قرار داشت. از یکی از چند کوره‌راه عبور کردند. ماه، آسمان را روشن کرده بود و حرکت در زیر نور مهتاب که از تخته سنگها و دانه‌های شن بازمی‌تابید آسان بود. از دهانه چهارگوش چند مقبره باستانی گذشتند.

مرد عرب به نفس نفس افتاده بود. سرانجام به یک سطح سراشیب رسیدند که در دامنه کوه حفر شده بود. در انتهای این سطح سراشیب، دروازه‌ای وجود داشت که با نرده‌های آهنی سنگین مسدود شده بود. روی دروازه، شمار ۳۷ به چشم می‌خورد.

مرد عرب گفت:

- می‌بخشید، اما باید چند دقیقه‌ای در اینجا منتظر بمانید.

سپس بی‌آنکه در انتظار پاسخ «اریکا» بماند، برگشت و به طرف روستای «غرنه» به راه افتاد.

«اریکا» چند لحظه به آن شبح سیاه‌پوش که دور می‌شد نگریست، بعد نگاهی به دروازه آهنی انداخت. نمی‌دانست آنجا کجاست؟

«اریکا» بی‌اختیار بر روی سطح سراشیب به راه افتاد و به سوی دروازه آهنی رفت. میله‌های آن را گرفت و تکان داد. پلاک شماره ۳۷، تکان خورد، اما دروازه همچنان بسته باقی ماند. قفل بود.

دوباره به بالای جاده سراشیب رفت و دیگر بار، همان نگرانی و اضطرابی که قبل از ورود به مغازه عتیقه‌فروشی «کیوریو» احساس کرده بود، به سراغش آمد. سایه مرد عرب را می‌دید که سرازیر تپه را پیموده و به سوی دهکده می‌رفت. چند سگ، از فاصله دور پارس می‌کردند.

در این هنگام، ناگهان در پشت سرش صدایی مثل چرخیدن کلید شنید. زانوانش از ترس سست شد. سپس صدای چندش‌آور کشیده شدن فولاد بر فولاد، از سوی مقبره طنین افکند. انگار که فلزی را سوهان می‌زدند. او خواست بگریزد، اما قادر به حرکت نبود. حتی جرأت نداشت سر خود را برگرداند. هزاران تصویر وهم‌انگیز از داخل مقبره در نظرش جان گرفته بود. دروازه آهنی پشت سرش بسته شد و صدای قدم‌هایی را شنید. به آرامی سرش را برگرداند و چشمش به شبحی افتاد که از سطح سراشیب بالا می‌آمد. آن شبح گفت:

- شب به خیر خانم «بارون»!

این مرد نیز مانند عرب قبلی، ردای کلاه‌دار سیاه رنگی پوشیده بود. با این تفاوت که کلاهش را روی سر کشیده بود. زیر کلاه، یک دستار سفید بسته بود. کرنشی کرد و گفت:

نام من «عدنان حمد» است. از اینکه تاخیر شد پوزش می‌خواهم. احتیاط شرط عقل است. مجسمه‌ای که می‌خواهید ببینید، بسیار پرارزش است و ما از آن بیم داشتیم که مبادا از طرف مقامات تحت تعقیب باشید!

«اریکا» تا اندازه‌ای آرامش خود را بازیافت و یک بار دیگر، به اهمیت کاری که انجام داده بود پی برد: یعنی قال گذاشتن «خلیفه» مردی که مثل سایه او را تعقیب می‌کرد.

«عدنان» درحالی که از کنار «اریکا» می‌گذشت زیرلب گفت:

- لطفاً دنبال من بیایید.

و خود از سربالایی شروع به بالا رفتن کرد.

«اریکا» برای آخرین بار نگاهی به روستای پایین پایش انداخت. به زحمت می‌توانست تاکسی خود را که روی جاده آسفالته منتظر بود ببیند. او ناگزیر بود

بر سرعت گامهایش بیفزاید تا از «عدنان» عقب نماند.

«عدنان» در انتهای یک صخره بزرگ، به سمت چپ پیچید و پس از پیمودن در حدود ۱۵ متر، به یک سطح سراشیب دیگر شبیه مقبره شماره ۳۷ رسیدند. باز هم مدخل آن با دروازه آهنی سنگینی بسته شده بود، اما شماره‌ای روی آن دیده نمی‌شد. «اریکا» پشت «عدنان» توقف کرد و «عدنان» با یک دسته کلید بزرگ، ناشیانه شروع به باز کردن قفل در کرد. «اریکا» روحیه خود را باخته بود، اما نمی‌خواست ترس خود را آشکار کند.

«اریکا» نمی‌دانست که مجسمه را در چنین مکان خلوت و دورافتاده‌ای نگهداری می‌کنند. یک مقبره ساده و بدون تزیین بود. او همانطور پشت «عدنان» به انتظار ایستاده بود تا در باز شود.

سرانجام در باز شد و آنها به داخل گام نهادند. روشنایی نیمه جان مهتاب، تا حدودی از لای میله‌های آهنی به داخل نفوذ می‌کرد. «عدنان» کبریتی روشن کرد و پس از گذشتن از کنار «اریکا» به داخل یک راهرو باریک گام نهاد. «اریکا» هم چاره نداشت جز آنکه دنبال او برود. با احتیاط گام برمی‌داشت و احساس درماندگی می‌کرد. در اینجا هر بلایی سر او می‌آمد، کاری از دستش ساخته نبود!

وارد یک پیش‌تالار شدند. «اریکا» در فضای نیمه تاریک، نقاشی‌هایی را بر روی دیوار مشاهده کرد. «عدنان» خم شد و با کبریت، یک چراغ نفت‌سوز را روشن کرد. روشنایی لرزان، محیط اطراف را روشن کرد و سایه‌ها در میان نقوشی از خدایان باستان که بر روی دیوار ترسیم شده بودند به رقص درآمدند. بازتاب نور از یک شئی زراندود، چشمان «اریکا» را خیره ساخت. باورش نمی‌شد. مجسمه «ستی» اول در مقابل چشمانش قرار داشت! نوری که از طلای پرداخت شده ساطع می‌شد، خیلی بیشتر از روشنایی چراغ بود. ترس او، جای خود را به شگفتی داد. بی‌اختیار به سوی مجسمه رفت. چشمان مرمرین و فلدسپار سبزرنگ این مجسمه او را هیپنوتیزم کرد. نگاهش را به پایین این پیکره و به خطوط هیروگلیف دوخت. نه، اشتباه نکرده بود. نام «ستی» اول و «توتان خامن» در کنار هم در پایه این مجسمه حک شده بود. درست مثل همان چیزی که بر روی مجسمه «هیوستون» وجود داشت: «زندگی جاودان به «ستی» اول اعطاء شد که پس از «توتان خامن» اداره امور را در دست گرفت.

«اریکا» صادقانه گفت:

- واقعاً عالی است. در ازای این اثر، چه مبلغی درخواست می‌کنید؟

«عدنان» گفت:

- ما پیکره‌های دیگری هم داریم. صبر کنید تا آنها را هم ببینید. بعد می‌توانید تصمیم بگیرید.

«اریکا» برگشت و برای نخستین بار، نگاهی به صورت «عدنان» انداخت. قصد داشت بگوید که همین پیکره نظرش را تامین می‌کند، اما ناگهان دهانش از تعجب باز ماند و ترس و وحشت سراسر وجودش را فراگرفت. «عدنان» باشلق خود را برداشته بود. سبیل و دندان طلای او ظاهر شده بود. خدای من! او یکی از همان کسانی بود که «عبدل حمدی» بیچاره را به قتل رسانده بودند!

«عدنان» درحالی که به در ورودی باریکی اشاره می‌کرد گفت:

- مجموعه‌ای از مجسمه‌های نفیس در اتاق پهلویی نگهداری می‌شود. بفرمایید تماشا کنید.

عرق سردی بر بدن «اریکا» نشست. تصمیم به فرار گرفت، اما شبکه آهنی مقبره قفل بود. چاره‌ای جز وقت‌گذرانی نداشت. برگشت تا از آنجا دور شود. نمی‌خواست بیش از آن به درون مقبره برود، اما عدنان خود را به پشت او رساند و گفت: «خواهش می‌کنم» و سپس به آرامی او را به طرف جلو هل داد.

هنگامی که از راهرو سراشیب پایین می‌رفتند، سایه آنها به طرز ترسناکی روی دیوار حرکت می‌کرد. اندکی جلوتر، «اریکا» توانست یک دروازه سنگی بالارو را ببیند که یک تیرک آهنی آن را نگاه داشته بود. درست بعد از آن، گذرگاه به پایان می‌رسید و در انتهای آن، یک ردیف پله سنگی به چشم می‌خورد که به طرف پایین می‌رفت و به تاریکی منتهی می‌شد! «اریکا» با صدایی که بلندتر از حد معمول بود پرسید:

- چقدر دیگر باید برویم؟

- فقط کمی دیگر!

روشنایی که از پشت می‌تابید، سایه «اریکا» را روی پلکانی که در مقابلش قرار داشت انداخته بود و او نمی‌توانست به درستی جایی را ببیند. پایش را به زمین می‌کشید و جلو می‌رفت. در این لحظه، تماس چیزی را با پشت بدنش احساس کرد. ابتدا پنداشت دست «عدنان» است، اما بعداً دریافت که او پای خود را درست به نشیمنگاه او نشانه رفته است!

«اریکا» فقط فرصت یافت دستانش را از دو طرف به دیواره‌های صاف پلکان تکیه دهد، اما ضربه لگد مرد عرب، چنان شدید بود که زیر پایش را خالی کرد و او از آن بالا سرنگون شد. هرچند با نشیمنگاه به زمین آمد، اما شیب پلکان چنان تند بود که به پایین سر خورد. نتوانست دست خود را به جایی بند کند و به درون تاریکی مطلق لغزید!

«عدنان» به سرعت چراغ نفت‌سوز خود را پایین گذاشت و پتک سنگینی را از تورفتگی دیوار بیرون کشید و با وارد ساختن چند ضربه محکم، تیر حایل دروازه سنگی را از جا کند و لحظه‌ای بعد، یک تخته سنگ عظیم چهل و پنج تنی از جنس گرانیت با حرکت آهسته و دقت زیادی فرو افتاد و مدخل مقبره باستانی را مسدود کرد!

○

«رائول» گفت:

- ظواهر امر نشان می‌دهد که در ایستگاه «ناج حمدی» هیچ زن آمریکایی از قطار پیاده نشده و هیچ کس، چنین زنی را در قطار ندیده است. به نظر می‌رسد که ما رودست خورده‌ایم!

«رائول» هنگام ادای این کلمات، روی بالکن ایستاده بود. مهتاب در امتداد رود نیل بر فراز کوههای بالای گورستان باستانی می‌درخشید. «ایون» خسته و غمگین داخل سوئیت نشسته بود و شقیقه‌هایش را می‌مالید. رو به «خلیفه» کرد و گفت:

- آیا تقدیر چنین است که همیشه به یک قدمی موفقیت برسم، اما موفقیت مثل یک ماهی طلایی از لای انگشتانم بلغزد و بگریزد؟

سپس با لحنی تمسخرآمیز افزود:

- حال ببینیم خلیفه پرقدرت ما چه چیز دستگیرش شده است؟

«خلیفه» لبخندی زد و گفت:

- من به مغازه عتیقه فروشی «کیوریو» مراجعه کردم، اما هیچ کس در آنجا نبود. مغازه‌های دیگر همگی باز بودند و درونشان جهانگرد موج می‌زد. فقط مغازه «کیوریو» بسته بود. ظاهراً پس از رفتن «اریکا» بسته شده است. نام صاحب مغازه «لهیب زاید» است و هیچ کس نمی‌داند به کجا رفته است. من در این باره خیلی پرس‌وجو کردم!

«ایون» گفت: می‌خواهم مغازه عتیقه فروشی «کیوریو» و هتل «وینترپالاس» محل اقامت «اریکا» را زیرنظر بگیرید. برایم مهم نیست که شما دوتا، تمام شب را بیدار بمانید!

پس از رفتن آنها، «ایون» به بالکن رفت. شبی آرام و لطیف بود. صدای پیانویی که از سالن غذاخوری می‌آمد درمیان درختان نخل می‌پیچید. «ایون» با حالتی عصبی روی تراس کوچک شروع به قدم زدن کرد.

○

«اریکا» به حالت نشسته، به اعماق پلکان لغزید. دستانش بدجوری خراش برداشت. اما به جز این، آسیبی ندیده بود. بیشتر محتویات کیفش بیرون ریخته بود. او در تاریکی مطلق کوشید نگاهی به اطراف خود بیندازد. اما ظلمات بود. به اندازه‌ای تاریک بود که حتی نمی‌توانست دست خود را مقابل صورتش ببیند!

کورمال کورمال، درون کیفش به دنبال چراغ قوه گشت، اما آن را نیافت. چهار دست و پا روی زمین به جستجو پرداخت. دوربینش را پیدا کرد که ظاهراً سالم بود. بعد، کتاب راهنمای خود را یافت. اما از چراغ قوه اثری نبود. دستش به دیواری برخورد کرد و با ترس، خود را عقب کشید. همیشه از مار و عقرب و رطیل وحشت داشت. اکنون این ترس به سراغش آمد. تصویر مار کبرایی که در معبد «آییدوس» دیده بود مقابل چشمانش جان گرفت و بدنش به لرزه افتاد. با احتیاط به دیوار دست کشید تا به گوشه آن رسید. دوباره به طرف پلکان بازگشت و بسته سیگارش را پیدا کرد. کبریت کتابی را زیر زرورق آن فرو برده بود.

کبریتی روشن کرد و آن را از خودش دور نگاه داشت. اتاقی که در آن زندانی شده بود، در حدود ۱۰ فوت مربع وسعت داشت. این اتاق، گذشته از پلکان، دو در داشت. صحنه‌هایی از زندگی روزمره مردم مصر باستان روی دیوارهای گچی آن نقاشی شده بود. پیش از آنکه شعله کبریت خاموش شود و نوک انگشتانش را بسوزاند، کنار دیوار روبرو، چشمش به چراغ قوه خود افتاد. با عجله به طرف آن رفت. شیشه‌اش شکسته بود اما لامپ آن سالم بود. «اریکا» دکمه‌اش را فشار داد و چراغ روشن شد.

بی‌آنکه به موقعیت خود فکر کند، به سوی پلکان بازگشت. از آن بالا رفت و نور چراغ را به دورتادور دروازه بالارو، به گردش درآورد. آن تخته سنگ عظیم، چنان با دقت فرو افتاده بود که هیچ منفذی با خارج وجود نداشت! او زنده به گور شده بود.

دوباره از پله‌ها پایین آمد و شروع به کاوش مقبره کرد. از اتاقی که در آن زندانی شده بود - و درحقیقت یک پیش‌تالار بود - دو در، یکی به اتاق تدفین در سمت چپ باز می‌شد و دیگری به انباری در سمت راست منتهی می‌گشت. او ابتدا وارد اتاق تدفین شد. به جز یک تابوت سنگی صیقل نخورده، چیز دیگری در آن اتاق نبود. سقف اتاق، به رنگ آبی تیره، با صدها ستاره زرین پنج پر بود و دیوارها با صحنه‌هایی از «کتاب اموات» تزیین شده بود. «اریکا» از خط تصویری روی دیوار، دانست که این مقبره متعلق به «آهموس» کاتب و وزیر «آمن هوتپ» سوم فرعون مصر بود.

ادامه دارد

**زیر نظر: ف. گویش**
Email:f _ gooyesh @ yahoo.com
**شماره تماس: ۲۹۹۹۳۳۴۷**

### داستان شیرین یک ضرب‌المثل

## این هفته: گرز رستم گرو است

عبارت مثلی فوق از نظر معنی و مفهوم واقعی ناظر بر عظمت شهر تهران است که از عصر قاجاریه و پایتخت شدن به کار می‌رفت. اما از نظر مجازی و استعاره‌ای هنگامی مورد استفاده قرار می‌گیرد که مشکلات بزرگی در زندگی اتفاق بیفتد و بخواهند عظمت آن مشکل را نشان بدهند. در آن صورت می‌گویند: «گرز رستم در اینجا گرو است.» یعنی این مشکل، مشکلی نیست که آسان بشود و اگر این مشکل در تهران رخ داده باشد می‌گویند: «اینجا تهران است، گرز رستم در اینجا گرو است.»

اما ببینیم ریشه این ضرب‌المثل از کجا نشاءت می‌گیرد:

شهر تهران از زمان شاه طهماسب اول رونق و آبادی یافت، چرا که جد اعلای صفویه سیدحمزه در جوار حضرت عبدالعظیم مدفون است و شاه طهماسب گاهگاه که به زیارت آن دو مرقد شریف می‌رفت حین عبور، در حوالی تهران به شکار می‌پرداخت و رفته رفته به عمران و آبادی آن همت گماشت و در سال ۹۶۱ هجری به فرمان او دور آن بارویی ساختند و به تعداد سوره‌های مبارکه قرآن ۱۱۴ برج برای بارو طراحی کردند و پای هر برجی یک سوره از قرآن مجید دفن کردند.

تهران چند بازار داشت و دارد که از همه معروفتر و قدیمی‌تر بازار و سرای «امیر» از بناهای میرزاتقی‌خان امیرکبیر است.

از چهارسوهای معروف تهران هم چهارسو بزرگ و چهارسو کوچک است که به گفته شادروان عبدالله مستوفی: «... در زیر طاق چهارسو بزرگ تهران، شکل یک گرز که خیلی بزرگ و اغراق‌آمیز است از گچ ساخته شده و روی آن نوشته‌اند: «... گرز رستم.»
اما چرا «گرز رستم؟» رستم یلی در سیستان بود و حماسه‌سرای ملی ایران، - فردوسی - او را رستم دستان کرد و سالها در مجالس و خصوصاً قهوه‌خانه‌ها ورد زبان شاهنامه‌خوانها و نقالان بود. به مرور زمان ذهن افسانه‌ساز عوام، اضافات و الحاقاتی به آن افزود و از رستم موجودی عظیم و عجیب‌الخلقه ساخت. پیداست کسی که با چنین گرزی به جنگ دشمن برود، از حریف و هماوردش هیچ باقی نمی‌ماند. اما مهمتر از رستم کسی است که بتواند گرز او را گرو بگیرد و از سیستان به تهران بیاورد و زیر طاق چهارسو بزرگ دفن کند و روی آن مدفن و مقبره، شکل اغراق‌آمیز گرز را از گچ بسازد و در معرض دید و تماشای مردم قرار دهد. مشخص است هیچ مقام و قدرتی، حتی قدرتهای بزرگ هم نمی‌توانند به این شکل و شهر تهران چپ نگاه کنند و به آن چشم غره بروند. زیرا: «اینجا را تهران می‌گویند، گرز رستم در اینجا گرو است!»

## از ضرب‌المثل‌های لری بویر احمدی

◆ برد گپو نشونه نزین.
**برگردان:** سنگ بزرگ علامت نزدن است.
(کنایه از کسانی که فقط لاف می‌زنند.)

◆ دوا که تله زیتر خوب ایکنه.
**برگردان:** دارویی که تلخ است، زودتر اثر می‌کند.

◆ پیله بنی سر برد، برد ایبو.
**برگردان:** پول را روی سنگ بگذاری، سنگ آب می‌شود.
[کنایه از اینکه پول حلال مشکلات است.]

**فرستنده: سکینه قدمی دولت‌آباد**
**از: یاسوج (سنندج)**

## واژه‌نامه گنابادی

وسنی: هوو / خسور: پدرزن / خسوربره: برادرزن / ممه: مادر / پیر: پدر / ورسلیده: نم کشیده / گگو: براد / فجعه: گیج و منگ / کوشدوز: کفشدوزک.

**فرستنده: مجید کاظمی نوغابی**
**از: گناباد (خراسان رضوی)**

**فرستنده: چنگیز شادمانی**
**از: فیروزآباد (فارس)**

## بایاتی ترکی

زمستان گورمین بلبل    بهارین قدرینی بیلمز
محبت بیر بلاشی دور    گرفتار اولمیان بیلمز

**برگردان:** بلبلی که زمستان نبیند/ قدر بهار را نمی‌داند/ محبت بلایی هست/ تا کسی گرفتار نشود، نمی‌داند.

**فرستنده: مهدی جعفری خلفلو**
**از: روستای خلفلو شهرستان کوثر (اردبیل)**

## از باورهای عامیانه مردم ایلام

مردم ایلام معتقدند:

◆ درخت انجیر و زیتون مقدس است و نباید آنها را برید.

◆ خوردن انار ثواب دارد، چرا که انار سیر را گرسنه و گرسنه را سیر می‌کند و از آن برای خیرات شب جمعه استفاده می‌نمایند.

◆ اگر کسی به سگ و گربه آب بپاشد، روی دستش زگیل درمی‌آورد.

**فرستنده: حسن چراغیان**
**از: روستای کوشه بردسکن (خراسان رضوی)**

## برخی از اسامی زنان و مردان در روستای نشل (آمل)

زنان: شاه سلطان، ماه سلطان، جان ننه، آقاننه، جان جان، افسر، گلجان، نورجهان، تاج مار، کشور، ننه جانی، بمونی، منور، باجی، مشتی‌مار.

مردان: جانک، یارک، یارعلی، علی‌برار، جان برار، سبزعلی، حاجی‌بابا، میرزا بابا، گل برار، کبلی آقا، میرزاآقا، شهسوار، شابابا، جان بابا، گل بابا، شاه محمد، حورآقا.

**فرستنده: قاسم آقاجانپور نشلی**
**از: آمل (مازندران)**

## ضرب‌المثل بلوچی

◆ خری که تی باری چکانی مهگلی.
**برگردان:** [به] خری که بار تو پشت آن بسته نیست، کاری نداشته باش!

◆ گو آپا و آسا لیب بنی.
**برگردان:** با آب و آتش نمی‌توان بازی کرد.

**فرستنده: لال بخش رئیسی**
**از: روستای چاه‌علی نیکشهر (سیستان و بلوچستان)**

## نامه های شما رسید:

زهرا مترجمی از روستای جزه منطقه خفر جهرم (شیراز) - نسرین هاشمی از چرام (کهکیلویه و بویراحمد) - حسین مهدوی آسیابر از کرج (تهران) - محمدرضا شاهد از سورک ساری (مازندران) - حسین فیاضی نوغابی از نوغاب گناباد (خراسان رضوی) (سه نامه).

## پاسخ به نامه ها:

**خانم کلثوم قائدی از زروان لارستان (فارس)**

خواهر گرامی نامه‌ای که از شما به دستم رسید، دو برگه بود که زحمت کشیده و در پشت و روی هر دو برگ مطالبی برای این بخش، در قلمرو داستان و تعبیر خواب نوشته بودید. بارها از شما عزیزان خواهش کرده‌ایم که مطالب هر بخش را به شکل جداگانه برای همان بخش ارسال کنید. اما متاسفانه هنوز شما عزیزان در یک پاکت و گاهی کسانی مثل شما خواهر گرامی روی یک برگ برای دو یا سه بخش از مجله نامه می‌نویسند! حال خود بفرمایید بنده چگونه مطالب هر بخش را به مسوول مربوطه بدهم؟!

اما گذشته از این مساله، واژه‌نامه ارسالی شما برای بخش فرهنگ مردم را بنا به دلایلی که بارها ذکر آن رفته به بایگانی سپردم. منتظر نامه‌های دیگر شما هستم.

**موفق باشید**

**آقایان علیرضا نعمتی از قصرشیرین (کرمانشاه) و مسعود ذوالفقاری از قائم‌شهر (مازندران)**

نامه‌های شما عزیزان را که از طریق بخشهای دیگر مجله به دستم رسیده بود، به بایگانی سپردم. لطفاً بعد از این نامه‌های هر بخش را به صورت جداگانه برای همان قسمت ارسال دارید.

**موفق باشید**

**آقای حسین سلمانی از شهر آبدان (بوشهر)**

برادر گرامی نزدیک به یک سال است که از همکاران گرامی بخش فرهنگ مردم درخواست کرده‌ایم به دلیل تغییراتی که بناست در قسمت واژه‌نامه اعمال شود، از فرستادن واژه‌نامه خودداری کنند. به همین دلیل ناچار شدم واژه‌نامه ارسالی شما را به بایگانی بسپارم. منتظر نامه‌های دیگر شما هستم.

**پیروز باشید**

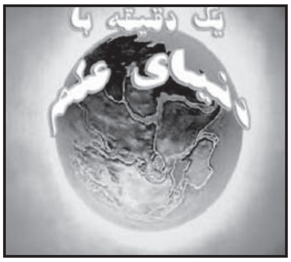

از: بهاره مهرنژاد

## کلسترول بالا و خطر کوری

اگر شنیدید که فردی مبتلا به بیماری قلبی بوده و پس از مدتی دچار نابینایی شده، هیچ تعجب نکنید. ما از الان هشدار آن را به شما می‌دهیم. اگر کلسترولتان بالاست یا در خانواده خود سابقه ابتلا به بیماری قلبی وجود دارد، حتماً سری به پزشک بزنید و از وضعیت قلبی‌تان آگاه شوید.

انگلیسی‌ها در تازه‌ترین تحقیقات خود متوجه شدند، خطر ابتلا به «دژنرسانس ماکوه» در افرادی که از بیماری قلبی رنج می‌برند یا به کلسترول بالا مبتلا هستند ۵۰ درصد بیشتر از سایرین خواهد بود.

دژنرسانس ماکوه یکی از بیماری‌های چشمی است که در اثر تخریب لکه زرد چشم (ماکوه) در بزرگسالان بروز می‌کند و شایع‌ترین علت کوری در این افراد می‌باشد.

محققان دانشگاه بیرمنگام در این پژوهش دریافتند که بروز دژنرسانس ماکوه در افراد سالخورده‌ای که از کلسترول بالا رنج می‌برند یا سابقه ابتلا به بیماری قلبی در آنها دیده می‌شود، به‌مراتب بیشتر از دیگر افراد مسن می‌باشد.

و البته از آنجا که مصرف داروهای کاهنده کلسترول از میزان بروز این بیماری می‌کاهد، به نظر می‌رسد جلوگیری از بروز عوامل خطرزای بیماری‌های قلبی نیز نقش مؤثری در کاهش ابتلا به دژنرسانس ماکوه در افراد بزرگسال ایفا کند.

شما هم اگر دچار کلسترول بالا و یا به یکی از عوامل خطرزای بیماری‌های عروق کرونر مبتلا هستید، نسبت به درمان آن بکوشید تا بلای دیگری سرتان نیامده!

## تاثیر میگو در افزایش باروری

امروزه یکی از شایع‌ترین مشکلات زن و شوهرهای جوان عدم باروری است که معمولاً ۴۰ درصد آن به مردان مربوط می‌شود. بنابراین توجه به مواردی که باعث افزایش باروری در آنها می‌شود، از اهمیت زیادی برخوردار است.

نتیجه تازه‌ترین پژوهش‌های محققان ایرلندی نشان می‌دهد، مردانی که در رژیم غذایی خود میگو زیاد استفاده می‌کنند کمتر از دیگران دچار ناباروری می‌شوند.

میگو یکی از مهمترین منابع سلنیوم می‌باشد. عنصر سلنیوم یکی از مفیدترین عناصر در تقویت قوای جنسی و تولید اسپرم (سلول جنسی مردان) است.

بنابراین مصرف کافی آن نقش فوق‌العاده‌ای در رفع اختلالات ناباروری مردان ناشی از کاهش تولید اسپرم ایفا می‌کند. علاوه براین میگو تاثیر خاصی بر کاهش بروز بیماری‌های قلبی و ریوی بویژه در شهرهای آلوده خواهد داشت.

البته این را هم فراموش نکنید که علاوه بر میگو، سلنیوم در جگر، تخم‌مرغ، جو، سیر، کلم بروکلی، سبوس گندم و قارچ، دانه خردل و انگور نیز یافت می‌شود ولی از آنجا که میگو سرشار از این عنصر است، مصرف این آبزی مغذی بسیار توصیه می‌شود.

## خبر خوب برای کودکان مبتلا به صرع

برخی از کودکان مبتلا به بیماری صرع به دلیل بروز آلرژی قادر به مصرف داروهای ضدصرع نیستند و به همین علت بروز این بیماری در آنها به‌مراتب بیشتر از کودکان مصروع دیگر مشاهده می‌شود.

اما به‌تازگی محققان در مطالعات خود به نکاتی پی برده‌اند که جای امیدواری دارد و آن اینکه؛ کودکانی که نمی‌توانند از داروهای ضدصرع استفاده کنند، در صورتی که رژیم کم کربوهیدرات و پرچرب داشته باشند از بروز حملات در امان خواهند ماند.

بر این اساس کودکان مصروعی که بیشتر از برنج، ماکارونی، نان سبوس‌دار، گوشت قرمز، شیر و جگر استفاده می‌کنند، در مقایسه با دیگر کودکان مبتلا به صرع روزانه به تعداد کمتری از حملات مبتلا می‌شوند.

## کم‌خرج‌ترین راه لاغری

بسیاری از خانم‌ها تصور می‌کنند تنها با خرید انواع قرص و شربت و کمربند و تشک لاغری که هزینه زیادی هم دربر دارد می‌توانند به اندام دلخواه دست یابند. غافل از اینکه چیزهایی در اطراف ما وجود دارد که ما از کارایی آنها بی‌اطلاعیم و تنها به عنوان رفع‌کننده نیاز اولیه از آن استفاده می‌کنیم.

یکی از بهترین و مؤثرترین روشهای لاغری استفاده از نان و سالاد حین غذاست. پزشکان بر این باورند که کاهش مصرف غذاهای کم‌کالری و کم‌چرب در رأس اصیل‌ترین رژیم‌های غذایی قرار دارد.

بنابراین اگر شما بتوانید بیشتر از گذشته به مصرف نان و سالاد و البته از نوع بدون سس روی آورید، مطمئناً لاغرتر از گذشته خواهید شد.

نان‌های سبوس‌دار منابع خوبی از فیبر، ویتامین، منیزیم، آنتی‌اکسیدان و استروژن گیاهی هستند. به همین دلیل علاوه بر اینکه در کاهش وزن مؤثرند، کمک بزرگی به رفع یبوست در بدن می‌کنند.

مصرف سالاد با چاشنی‌های ترش نظیر آبلیمو و آبغوره درحین غذا نیز تاثیر بسزایی در کاهش چربی بدن خواهد داشت، زیرا با خوردن سالاد - پیش از غذا - معده شما حجم کمتری از غذا را دریافت می‌کند که این مساله نیز نقش مهمی را در لاغر شدن شما برعهده دارد.

بنابراین از این به بعد مصرف مکمل‌ها و قرص‌های شیمیایی را که قادرند پس از مدت کوتاهی شما را به وزن اولیه و بلکه بیشتر از آن برگردانند، قطع نموده و به مواد غذایی گیاهی روی آورید.

## یک فکر بکر برای تمرکز بیشتر

اگر شغلتان به‌گونه‌ای است که احتیاج به تمرکز حواس زیاد دارید، مثلاً اگر گرافیست، مترجم یا روزنامه‌نگار هستید یا به هر دلیلی احتیاج به فکر کردن و تمرکز کردن دارید. بویژه اگر همچون بنده در شرایط امتحانات دانشگاهی به سر می‌برید، توصیه می‌کنیم از ماندن در محیط‌های دودآلود جداً خودداری کنید. می‌پرسید چرا؟!

تحقیقات اخیر نشان می‌دهد، قرار گرفتن در محیط دودآلود و به‌ویژه دود سیگار - به علت بالا بردن سطح دی‌اکسیدکربن محیط - نه‌تنها موجب خستگی زودرس جسم و روان شده که باعث کاهش عملکرد حافظه نیز می‌شود.

به عبارت دیگر محیط‌های دودآلود باعث خستگی و کاهش تمرکز حواس و نهایتاً سبب خودداری از ادامه مطالعه بویژه در دانش‌آموزان و دانشجویان می‌شود.

در ضمن یادتان نرود که ماندن بیش از نیم ساعت در مکان‌های بدون تهویه، علاوه بر اینکه باعث خستگی شما می‌شود، شما را از هرچه درس خواندن و تمرکز کردن است نیز بیزار می‌کند.

## تاثیر شکر در کاهش سلامتی پوست

اگر از آن دسته افرادی هستید که چایتان را با شکر فراوان نوش جان می‌نمایید، توصیه می‌کنیم که هرچه سریعتر این عادت را ترک کنید.

مطالعات جدید نشان می‌دهد، مصرف زیاد شکر ارتباط مستقیمی با بروز لک در صورت دارد. به عبارت دیگر افرادی که روزانه از مقادیر زیادی شکر استفاده می‌کنند، سریعتر از بقیه دچار لک و کدری پوست می‌شوند.

در ضمن برای اینکه از مراجعه مکرر به کلینیک‌های پزشکی در امان باشید، مصرف غذاهای کربوهیدرات، نظیر برنج و ماکارونی که باعث ایجاد تغییرات شیمیایی در بدن می‌شود، را به حداقل برسانید.

روغن زیتون را نیز فراموش نکنید، زیرا اسید چرب امگا ۳ موجود در این دو روغن تاثیر بسزایی در صاف و شفاف شدن پوست خواهد داشت. برای رفع لکهای صورت حتی می‌توانید از این دو روغن به عنوان یک پماد گیاهی استفاده کنید.

نوشیدن آب را نیز از یاد نبرید. هرچه بیشتر آب بخورید نیاز کمتری به کرمهای درمان‌کننده پیدا خواهید کرد.

وظیفه زن تهذیب اخلاق مرد است ● ولتر

از گوشه و کنار جهان

## بستنی ایتالیایی بهترین در جهان

باور کنید یا نه، چندی پیش در آلمان یک نمایشگاه برای بستنی تشکیل داده شد و بازدیدکنندگان از نمایشگاه ضمن چشیدن بستنی‌های مختلف، در پایان باید راءی خود را مبنی بر بهترین بستنی در جهان در یک فرم مخصوص اعلام می‌کردند و در روز پایانی بود که جوایز مختلف به بستنی‌های انتخاب شده از جانب بازدیدکنندگان، اهدا گردید.

شاخصه‌های درنظر گرفته شده برای بستنی‌های برتر عبارت بود از: بهترین بستنی به مفهوم مطلق، بهترین طعم، بهترین شکل فیزیکی، بهترین فرم، بهترین تزیین، بهترین رنگ، بهترین بستنی رژیمی، بهترین بستنی میوه‌ای، و سرانجام بهترین ظرف بستنی.

در پایان ضمن آنکه جوایز مختلف در شاخه‌های گوناگون به انواع بستنی اهدا گردید، این بستنی که در تصویر مشاهده می‌کنید، به عنوان بهترین بستنی به مفهوم مطلق شناخته شد. نام این بستنی «توسکانی دانه شکلاتی» است که از عصاره فندق همراه با دانه‌های شکلات ایتالیایی ساخته شده و برای تزیین آن هم از گل بنفشه کوچک استفاده شده بود. این بستنی که به غیر از عنوان بهترین بستنی، چند جایزه دیگر را نیز به خود اختصاص داد، با اکثریت بالا توجه همه بازدیدکنندگان را به خود جلب کرد. آنها دلیل انتخاب بستنی مذکور را طعم کاملاً جذاب و نو و همچنین سادگی در فرم و دارا بودن مواد غذایی مفید و مناسب، ذکر کردند. علاوه بر توسکانی، سایر بستنی‌های ایتالیایی نیز اغلب جوایز دیگر را به خود اختصاص دادند و یکبار دیگر این نکته به اثبات رسید که بستنی ایتالیایی بهترین در جهان می‌باشد.

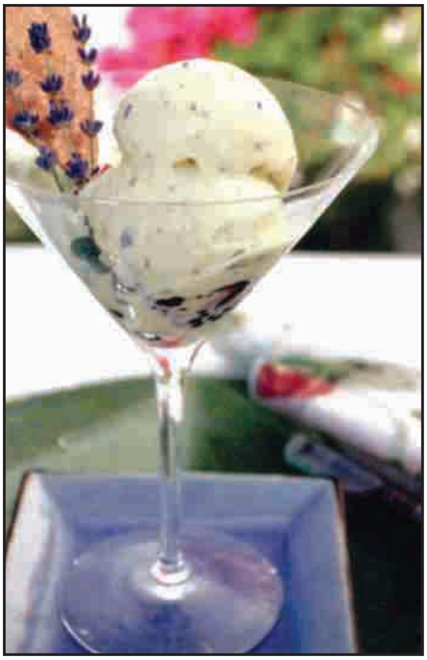

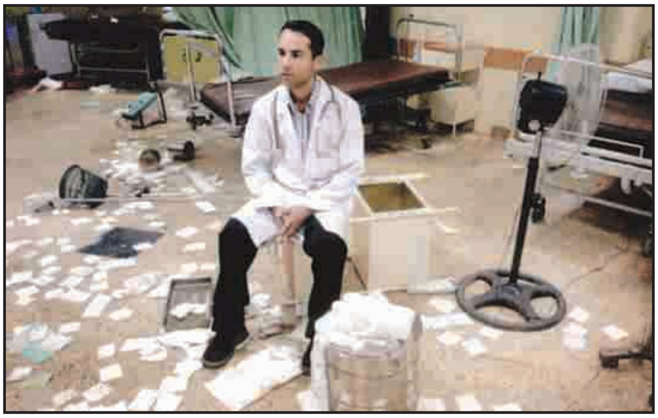

## مصیبت پزشکان عراقی

در همین صفحات از پیشرفت خارق‌العاده کره‌ایها در تکنولوژی مربوط به سلول‌سازی گفته‌ایم، اما علم همیشه شیرین و جذاب نیست. برخی اوقات حتی علم هم بازیچه مسائل حاشیه‌ای می‌شود. تصویری را که مشاهده می‌کنید، مربوط به یک پزشک نگونبخت عراقی است که در دفتر کار خود عمیقاً به فکر فرو رفته که چگونه در جوّی که بوجود آمده، بتواند وظیفه و مسوولیت خود را اجرا کند. پزشکی که تصویر او را ملاحظه می‌کنید، ابومحمد نام دارد و یک استخوان‌شناس ماهر در عراق بشمار می‌رود. ابومحمد پس از آنکه برادر کوچکترش که او هم یک پزشک بود، یکشب پس از خروج از کلینیک محل کارش در بغداد، هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد، یک پیستول تهیه کرد تا در موقع لزوم از جان خود دفاع کند. اما باز هم دفتر کار او را مورد هجوم قرار دادند و تنها بخت یار ابومحمد بود که در هنگام یورش یکی از گروههای مسلح به مطب، او هنوز به محل کارش نرسیده بود. جریان این است که در عراق جان پزشک‌ها در خطر می‌باشد. چرا که هر زمان آنها به جراحت ناشی از گلوله و یا درگیری در کسی رسیدگی می‌کنند، گروه رقیب از آنجا که می‌خواهند قدرت خود را در منطقه تثبیت کنند و درواقع گروههای دیگر را تحت فشار قرار دهند، به سرعت یک یادداشت حاوی اخطار به پزشک مذکور می‌فرستند و در آن او را از درمان اعضای گروه رقیب منع کرده و تهدید به مرگ می‌کنند و نکته مهم اینکه این تهدید را عملی می‌کنند. چنانچه تاکنون بارها پزشکان نگونبخت را در نقاط مختلف عراق به قتل رسانده‌اند. کار به جایی رسیده که چند پزشک که ابومحمد هم شامل آنها می‌شود، تصمیم به رها کردن حرفه خود گرفته و بدنبال شغل‌های دیگر هستند، چنانکه ابومحمد هم‌اکنون مدیریت یک شرکت تجاری را برعهده گرفته است. و این است سوی دیگر علم و نوعی دیگر از احترام و تکریم مردم نسبت به علم!

## سینمای هند و حرکت بسوی دیجیتالی شدن

سینمای هند با ساختن **هفتصد فیلم** در سال با اختلاف فراوان مقام اول را در جهان دارا است، ضمن آنکه از حیث تماشاگر نیز این کشور باز هم با اختلاف فراوان دارای بیشترین تعداد خریدار بلیت برای دیدن فیلم در جهان است. اما این سینما با مشکل پروژکتورهای کهنه و پوسیده روبرو است که در سینماهای هند، در مدت کمی نسخه‌های فیلم را تخریب و سرانجام نابود می‌کند. فراموش نکنید که یک فیلم هندی باید در ۷۵۰ نسخه کپی‌برداری شود تا در سرتاسر کشور پهناور هند و برای مردم سینماروی این کشور نمایش داده شود و با توجه به اینکه تهیه هر نسخه حدود دو هزار دلار هزینه برمی‌دارد، می‌توان نتیجه‌گیری کرد که نابودی نسخه‌ها چه هزینه هنگفتی را باعث می‌شود. بدین ترتیب است که از هفته گذشته ۵۰ سالن سینما در هند استفاده از پرده دیجیتال را همانگونه که در تصویر مشاهده می‌کنید، آغاز کرده‌اند. در این سیستم فیلم بصورت دیجیتال مانند یک مانیتور و رایانه، نمایش داده می‌شود. با این تفاوت که در سالن سینما مانیتور از یک پرده بزرگ نمایش فیلم تشکیل شده است. این سیستم که «کوبه» نام دارد، هزینه تهیه هر نسخه را به دویست دلار، یعنی یکدهم هزینه قبلی کاهش می‌دهد. البته هنوز مشکلاتی در این سیستم وجود دارد که مهمترین آنها عادت‌های مردم هند که عاشق سینما هستند به سیستم‌های کلاسیک است که یک قرن قدمت دارد و تغییر دادن ذائقه مردم خود یک حرکت مؤثر و سدشکن تلقی می‌شود. اما از طرفی هم راه آینده در تکنولوژی‌های جدید نهفته است و مردم مختلف جهان دیر یا زود باید با پیشرفت‌های علمی خود را تطبیق دهند.

## خودکفایی درمانی برای کودکان

تصویری را که مشاهده می‌کنید، مربوط به کودکی پنج ساله است که خود مشغول تزریق انسولین به خودش می‌باشد. درواقع این عمل، خبر از یک دستاورد بزرگ در علم پزشکی می‌دهد که در مقوله بیماریهای مزمن و یا دائمی مانند دیابت و امثال آن، کودکان از چهار سالگی قادر به انجام اعمال مربوط به مداوای خود می‌شوند، بدون اینکه هیچگونه خطری آنها را تهدید کند.

بنیانگذار این تکنولوژی یک شرکت سازنده لوازم دارویی در کشور دانمارک موسوم به نووپن می‌باشد که لوازم دارویی مربوط به اطفال را هدف عمده خود تعیین کرده است. در این میان ابزاری که کودکان در سنین کم بتوانند از نظر اعمال درمانی به خودکفایی دست یابند، در اولویت قرار دارد و یکی از اولین دستاوردها، همانا وسیله تزریق انسولین برای کودکان دیابتیک یا مبتلا به مرض قند است. این وسیله کاملاً ایمن تهیه شده و از سوزن و یا اجسام خطرناک برای کودکان بهره گرفته نشده است.

این وسیله تزریق به‌گونه‌ای طراحی شده که حتی یک کودک چهار ساله هم بتواند آن را روی پا یا دست خود انجام دهد. جالب اینکه وسیله مذکور دارای یک صدای یادآوری است و در زمانی که کودک تزریق را روی خود انجام نداده به او تفهیم می‌کند که زمان تزریق رسیده است. در ضمن نوع تزریق هم نوعی وسیله مغناطیسی است که پوست را شفاف کرده و ماده را وارد مویرگهای پا و یا دست می‌کند. از سوزش و یا درد هم خبری نیست، ضمن آنکه کودک از اینکه می‌تواند چنین عملی را روی خود انجام دهد، از طرفی اعتماد بنفس خود را افزایش می‌دهد و از جهت دیگر هم علاقه به علم و مشغله‌هایی چون پزشکی در او ایجاد می‌شود.

## پیشرفت خارق العاده کره ایها

تصویری را که مشاهده می‌کنید، بیشتر روی این ایده صحه می‌گذارد که باید کشور کره را از نظر تکنولوژی یکی از سرآمدها در جهان بشناسیم. آنچه که مشاهده می‌شود، تحقیقات پیرامون ساختن سلول و جانشین کردن سلولهای مخرب به وسیله آنها است که کره‌ایها در جهان از پیشتازان این تکنولوژی محسوب می‌شوند. بخصوص پس از آنکه مرد اول در این علم که دانشمند کره‌ای موسوم به هوانگ سوک بود، سال گذشته به‌شکل غیرمنتظره‌ای از کار کناره گرفت و کره‌ایها سخت بدنبال پیگیری تحقیقات او در سلول‌سازی هستند. هوانگ یک گنجینه ملی برای کره‌ایها محسوب می‌شود و رئیس جمهور کره شخصاً دو میلیارد دلار را برای انجام تحقیقات او تصویب کرده است. او که یکی از پیشتازان تکنولوژی مربوط به سلول‌سازی در جهان شناخته می‌شود، ماه گذشته بدنبال یکسری مقالات در روزنامه‌ها درخصوص زندگی شخصی و مسائل اخلاقی او، ناگهان از کار کناره گرفت. اگرچه بحث و جدل پیرامون او و آنچه که باعث استعفای او شد، هنوز هم ادامه دارد، اما از طرفی کره‌ایها به خوبی می‌دانند که در نتیجه تحقیقات و آزمایشهای او که صحنه‌ای از آن را در تصویر هم مشاهده می‌کنید، از هر زمانی به درمان بیماریهای ناشناس و مرموز مانند سرطان، نزدیکتر شده‌اند. چرا که با تولید سلول‌های سالم و جانشین کردن سلولهای سرطانی با آنها، دست علم پزشکی برای مقابله با بسیاری از بیماریهای کشنده باز می‌شود.

## چکمه‌های روسی هنوز بهترین هستند

چکمه‌های روسی بدلیل شرایط آب و هوایی که روسها از آن برخوردارند دارای قدرت مقاومت ویژه‌ای در برابر سرما می‌باشند. دو نمونه از چکمه‌های مشهور روسی را در تصویر مشاهده می‌کنید که چکمه بزرگتر که به آن **آکادمیکا** گفته می‌شود، با پاشنه‌ای ضخیم قابل استفاده برای مرد و زن می‌باشد. داخل این چکمه از پشم نرم به تقلید از پوست خرس ساخته شده و در آزمایشها حتی سرمای ۴۰ درجه زیر صفر هم از جداره آن عبور نکرده است. گونه آکادمیکا در بازار به مبلغ ۲۸۵ دلار به فروش می‌رسد. چکمه کوچکتر از گونه مینوتنوکا است که در لایه خارجی آن آلیاژی از پوست‌های مصنوعی و پوست سمور سیبری بکار گرفته شده و در داخل از چرم بسیار غلیظ طبیعی، استفاده شده است. این نوع چکمه برخلاف مدل دیگر دارای پاشنه‌ای کوتاه است، اما در مقابل، کف آن دارای قابلیت‌های یخ‌شکن است. مینوتنوکا در بازار به **مبلغ ۱۱۳ دلار** به فروش می‌رسد و از این مدل هم زنان و مردان تواماً می‌توانند استفاده کنند. چند شرکت کفش‌سازی سوئیسی که قابلیت‌های چکمه‌های روسی را چه از حیث زیبایی و چه از جهت دوام و قوام مناسب یافته‌اند، درپی عقد قراردادی هستند تا تولیدکنندگان روسی برای بازار غرب و به صورت عمده چکمه تولید کنند تا بتوانند با تعداد بیشتر و قیمت کمتر، این چکمه‌ها را دراختیار خریداران اروپایی و آمریکایی قرار دهند.

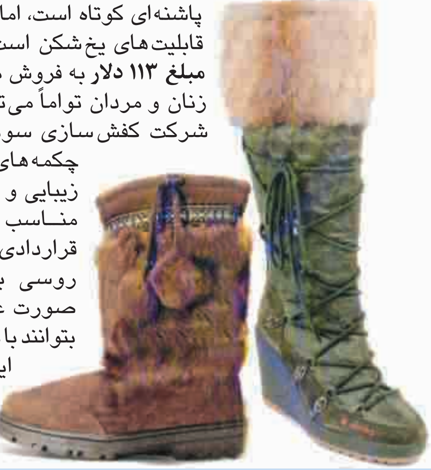

## چینی‌ها هم به بزرگراه روی آورده‌اند

سرانجام چینی‌ها هم که چندان تمایلی به سرعت و حرکت اتومبیل‌های سریع نداشته‌اند، در برابر نیاز زمانه تسلیم شدند و به ساختن بزرگراههای غول‌آسا اقدام کرده‌اند. تصویری را که مشاهده می‌کنید مربوط به استوانه‌های آهنینی است که پس از تکمیل با بتون پر شده و زیرسازی بزرگراه را تشکیل می‌دهد. بتون‌های استوانه‌ای درواقع آخرین و مدرن‌ترین تکنولوژی در ساختن بزرگراه است تا جاده‌ای که قرار است خودروها روی آن به سرعتی نزدیک به صد و سی کیلومتر در ساعت برسند، در برابر شرایط جوّی مختلف مقاوم باشد و شکنندگی در کف جاده ایجاد نشود، چرا که در این صورت راننده‌ها کنترل خود را از دست داده و خطر جانی برای سرنشینان اتومبیل‌ها ایجاد می‌گردد.

بزرگراهی را که در تصویر گوشه‌ای از کار روی آن را مشاهده می‌کنید قرار است به عنوان یکی از عظیم‌ترین بزرگراههای جهان در شهر پکن ساخته شود، در هر سوی این بزرگراه ۲۰ خط و درواقع در مجموع ۴۰ خط برای عبور خودروها ایجاد خواهد شد که این میزان در جهان مقام اول را دارا است.

بزهکاری جز نمایاندن یک شخصیت فاقد توازن چیز دیگری نیست

ماردن

**در شماره با بخش اول زندگی حاج عزالممالک که در نزدیک به یک قرن حیات خود ۶ پادشاه دیده است آشنا شده‌اید. اینک بخش دوم و پایانی آنرا می‌خوانید.**

# نگاهی به زندگی پرماجرای حاج عزالممالک

قسمت دوم

مجلس در روز موعود با نطق محمدحسن میرزا ولیعهد افتتاح شد. در انتخابات این مجلس، سوسیالیست‌های عضو کابینه هم به مجلس راه یافتند که از جمله آنها می‌توان به حاج عزالممالک اشاره کرد. عزالممالک، نواب، شیخ محمد خیابانی، نوری و تقی‌زاده، پس از ترمیم کابینه، اقلیتی را در مجلس تشکیل دادند و نام خود را دموکرات گذاشتند. در زمستان ۱۳۲۵ که نمایندگان مجلس پانزدهم انتخاب شدند، همزمان با اعلام نامزدهای انتخابات از طرف حزب دولتی، دکتر مصدق هم نامزدهای خود را از طریق حزب وحدت ایران معرفی کرد. همزمان با معرفی صورت نامزدهای احزاب در تهران، نزدیک هزار نفر از دانشجویان دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به انجمن نظارت مرکزی و به قصد تحصن در دربار از دانشگاه خارج شدند. پلیس از حرکت دانشجویان جلوگیری کرد و در نتیجه زد و خورد شدیدی بین دانشجویان و پلیس به وقوع پیوست و عده‌ای از طرفین زخمی شدند. چند روز بعد عده زیادی از رجال و چهره‌های معروف با اعتراض به جریان انتخابات تهران و شهرها، در دربار متحصن شدند. مدت این تحصن بیش از سه روز به طول نینجامید و بدون نتیجه دربار را ترک کردند. همانطور که اشاره شد، امان‌الله خان گاهی به خاطر نظم و حساسیت بیش از حد خود، به هیچ‌وجه حاضر به پذیرفتن ریسک یا به خطر انداختن سابقه و اعتبارش در نزد شاه نبود. در زمانی که به عنوان وزیر دارایی در کابینه عبدالحسین هژیر آغاز به کار کرد، دولت «هژیر» آماج مخالفت‌ها بود و حتی متهم به ظاهرسازی و اغفال و خلافکاری شد و...

شاه در اواخر تیر ۱۳۲۷ برای یک بازدید رسمی به انگلستان، فرانسه و سوئیس مسافرت کرد. هرچند در مدتی که شاه در اروپا اقامت داشت، حوادث مهمی در ایران رخ داد، عباس اسکندری نماینده مجلس، دولت هژیر را به علت مسائل داخلی و خارجی و مساله بحرین استیضاح کرد. متعاقب او، ناصر قلی اردلان هم دولت را استیضاح نمود، اما هژیر مدعی شد که دولت بیش از دو ماه نیست که عهده‌دار امور شده است... و سرانجام با ۹۳ رأی مثبت، رأی اعتماد مجدد گرفت. اما پس از چند روز، عده‌ای از وزیران مانند وزیر کشور، وزیر دارایی (امان‌الله اردلان یا همان عزالممالک) از همکاری با هژیر روی برگرداندند و او ناچار کابینه خود را ترمیم کرد. با توجه به سابقه فعالیت اردلان، متوجه خواهیم شد که او از سال ۱۳۰۰ تا اواخر سال ۱۳۲۹ به مدت تقریباً سی سال در اکثر کابینه‌ها - حتی گاه با نقش حضور در صندلی ذخیره قدرت - حاضر شده و اکثراً به عنوان کفیل و جانشین از او در کابینه‌ها استفاده می‌شود. اما او در شناخت افراد، بسیار دقیق بود و حتی در زمانی که وزارت بهداری را در کابینه سهیلی به عهده داشت، منوچهر اقبال را به عنوان معاون خود انتخاب کرد. در ایام خروج از هیات دولت و در مابقی زمانها به مشاغلی دیگر می‌پرداخت.

فعالیت‌های سیاسی امان‌الله به خاطر وفاداری بیش از حد او به اصل سلطنت، در چارچوب قانون بود و هیچ‌گاه پا را فراتر ننهاد. هرچند که شایعه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه در اوایل مهر ۱۳۲۰ در اولین جلسه حزب توده، بنا به دعوت محسن اسکندری، عزالممالک هم حضور داشته است، اما او بیشتر وجهه لیبرالی و دموکرات مآبانه خود را حفظ کرد و در زدوبندهای سیاسی هم اکثراً به خاطر صداقتش قابل اعتماد بود. مثلاً:

۱) بعد از آنکه دکتر مصدق با وجود آنکه شاه عصر روز سه‌شنبه ۲۳ آبان او را احضار و به قبول نخست وزیری امر کرد، به علت عدم تصویب ماده واحده پیشنهادی اقلیت، از قبول زمامداری عذر خواست. عاقبت بعد از ۱۲ روز بحران و بلاتکلیفی روز دوشنبه ۲۹ آبان ۱۳۲۳ تمایل مجلس به نخست وزیری بیات به عرض شاه رسید و فرمان نخست وزیری او صادر شد. نمایندگان اکثریت در تعیین اعضای کابینه پافشاری از خود نشان ندادند. فقط دو سنگر مهم - مانند انتصاب امان‌الله خان به وزارت دارایی - را دراختیار گرفتند و به نخست وزیر تحمیل کردند.

۲) در سال ۱۳۳۶ شاه به فکر تاسیس نظام دوحزبی افتاد که مورد تایید رژیم باشد، چون شاه بعد از وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با سفرهایی که به اروپا داشت، تصمیم گرفت به تشکیل دو حزب اکثریت و اقلیت در مجلس شورای ملی دست بزند. براساس این الگوبرداری اروپایی و آمریکایی در ۱۳۳۶/۲/۲۸ اول حزب مردم به ریاست اسدالله علم تشکیل شد و سپس دکتر اقبال حزب ملیون را در اردیبهشت ۱۳۳۷ تاسیس کرد که در این حزب حاکم بر مجلس، از اعضای ارشد هیات موسس می‌توان به سه چهره: «محمد حجازی، حاج عزالممالک و محمود جم» اشاره کرد.

۳) البته نصرالله سیف‌پور فاطمی در خاطراتش هرچند اردلان را دوست خود در کابینه سهیلی معرفی نموده، اما اشاره می‌کند که سلیمان میرزا در اوایل سلطنت رضاشاه دسته عامیون را با کمک صوراسرافیل و میرزامحمد صادق طباطبایی و اردلان تشکیل داد و در این موقع علمدار حزب توده شده بود. البته احتیاط و محافظه‌کاری اردلان گاهی به مقام دوستی و منفعت‌طلبی و ترس هم تعبیر شده است. رزم‌آرا که در برابر اعزام اردلان به لرستان بنا به درخواست نجومی وکیل لرستان ایستادگی می‌کند، درباره او با صداقت می‌گوید: «امان‌الله با من دوست بسیار صمیمی و رفیق بسیار نزدیک بود، روزی برای کاری نزدش رفتم - البته بعد از برکناری از ریاست ستاد ارتش - پسرش گفت در خانه است، مدتی در خانه‌اش به انتظار ماندم بالاخره بچه دیگری آمد و به من گفت نیست، شب وقتی تاریک شد خودش به منزلم آمد. فهمیدم بیچاره از ترس مرا به منزل خود نپذیرفته، ولی از آنجایی که همیشه ترسو و خودخواه بود، فکر می‌کند که شاید روزی احتیاجی باشد، بنابراین شبانه به خانه من آمده بود که دیده نشود... البته جریانات بسیار است، اما تصور می‌کنم همین چند نکته برای درک حقیقت رفتارهای بشر کافی باشد.»

بعد از خروج از هیات دولت در انتخابات دوره ۱۸ پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از سنندج به وکالت مجلس انتخاب می‌شود و باز هم دوره ۱۹ همین اتفاق می‌افتد و عضو هیات رئیسه و سرانجام نایب رئیس مجلس می‌شود. هرچند که کارگردانی انتخابات دوره ۱۹ مجلس - پس از مجلس سپهبد زاهدی - به دست امیر اسدالله علم بود. در این مجلس عده‌ای از نمایندگان - از جمله حاج عزالممالک - بیش از ۷۰ سال سن داشتند... دولت برای گذراندن لوایح خود به مجلس امتیاز می‌داد و مدت نمایندگی از دوسال به چهار سال افزایش یافت.

او مدتی سفیر کبیر در بغداد شد و تا ۱۳۳۹ در آن شغل باقی ماند و در بازگشت به ایران مدتی به عنوان استاندار آذربایجان کار کرد. اما با روی کار آمدن دولت علی امینی خانه‌نشین شد. تا اینکه در سال ۱۳۵۴، سناتور انتصابی آذربایجان غربی می‌شود و حتی تا نایب ریاست مجلس سنا پیش می‌رود، اما با انقلاب سال ۱۳۵۷ پرونده سیاسی و حضور طولانی او در قدرت بسته می‌شود. چنانچه در بین اطرافیان نقل می‌شود او به عنوان مردی معتقد و خیرخواه و اهل سفر به حج و اماکن متبرکه مشهور است. او چندان مال و منالی نداشت. در کار و بارش اهل خیانت نبوده و از نظر شخصیتی می‌گویند آدمی شوخ طبع و سخندان بوده است. حتی شکارچی ماهری بوده و عاشق پیاده‌روی و کوهنوردی. دکتر جواد صدر هم در خاطرات سیاسی خود اشاره می‌کند که تابلو نقاشی او در کاخ ابیض - دفتر مرکزی نخست وزیر در میدان ارگ - کار عزالممالک بوده است.

# یک هفته حادثه

تهیه و تنظیم: پ - شایق

## قابل توجه چاق‌های بی‌اراده!

**یک زندانی در سیدنی استرالیا برای عبور از یک حفره خود را به شکل عجیبی لاغر و سپس فرار کرد.**

بنابر این گزارش؛ این مرد ۳۶ ساله استرالیایی که «روبرت کول» نام دارد برای گرفتن رژیم لاغری یک دلیل و انگیزه قوی داشت.

او که در یکی از زندان‌های سیدنی بسر می‌برد، برای عبور از حفره یک دیوار شروع به گرفتن رژیم لاغری کرد و وزن خود را کاهش داد تا بتواند از این حفره خارج شود. این مرد استرالیایی بعد از مدتی به اهدافش رسید و از زندان فرار کرد.

این درحالی بود که زندان با تدابیر شدید امنیتی اداره می‌شد و هم اکنون پلیس در حال جست و جوی این زندانی فراری است.

## یک میبدی شگفتی ساز شد

**یک دختر در میبد یزد با سه دندان شیری به دنیا آمد و باعث شگفتی پزشکان شد!**

بنابر این گزارش این نوزاد دختر استثنایی که حالا چند روز است بدنیا آمده، هیچ گونه مشکل جسمی ندارد و پدرش در این باره گفت: بدنیا آمدن دخترم با سه دندان شیری جای تعجب ندارد، چرا که مادرش با چهار دندان شیری به دنیا آمده بود و این ارث مادری است و بچه دومی من هم با یک دندان شیری بدنیا آمد و این پدیده تازه‌ای در خانواده ما نیست.

## قابل توجه علاقمندان به گوشی‌های کوچک

**زن ۲۴ ساله‌ای در آمریکا هنگام درگیری لفظی با دوستش گوشی تلفن همراه خود را بلعید!!**

این زن برای اینکه دوست اش نتواند گوشی تلفن را از دست او بگیرد آن را در دهان می‌گذارد ولی ناخودآگاه آن را می‌بلعد و گوشی در گلویش گیر می‌کند. و نقش زمین می‌شود.

بنابر این او را به بیمارستان انتقال می‌دهند و پزشکان بیمارستان محلی وقتی دهانش را باز می‌کنند تا به او تنفس مصنوعی بدهند، متوجه شئی در گلوی او می‌شوند بدین ترتیب فوراً آن را از گلویش خارج می‌کنند و در ادامه با دادن تنفس مصنوعی وی را از مرگ حتمی نجات می‌دهند.

## خبری از هواپیمای قاتل

America West Airlines

**یک تعمیرکار هواپیما در آمریکا بر اثر مکش موتور بویینگ جان خود را از دست داد!**

بر اساس این گزارش؛ سخنگوی هواپیمایی بویینگ گفت: در موقع حادثه کار تعمیر و بازرسی هواپیما تمام شده بود و این هواپیما قصد داشت از فرودگاه بلند شود که ناگهان موتورش یک نفر را بلعید و به طرز وحشتناکی او را به چند تکه تقسیم کرد و در این لحظه خلبان بلافاصله موتورهای هواپیما را خاموش کرد اما کار از کار گذشته بود.

این هواپیما که از نوع ۵۰۰-۷۳۷ بود، ۱۴ مسافر و ۵ خدمه داشت و این اولین باری نبود که چنین حادثه‌ای روی داد، بلکه سومین بار است که چنین حادثه‌ای وحشتناکی رخ می‌دهد.

## سگ ماده گل کاشت

**سگ ماده‌ای در تایوان زندگی نوزادی را نجات داد و او را پس از اینکه در زمان تولد، ناخواسته، در کاسه توالت فرنگی افتاد بیرون کشید، زیرا مادرش بیهوش شده و به زمین افتاده بود.**

هنگام صُبح زن جوان و بارداری به نام هوانگ احساس می‌کند حالش خوب نیست، بنابر این به دستشویی می‌رود و سگش هم دنبالش راه می‌افتد.

هوانگ چند دقیقه بعد ناخواسته پسرش را به دنیا می‌آورد و خود را به کف دستشویی می‌کشاند و با قیچی کوچکی که به همراه داشت ناف بچه را قطع می‌کند و پس از آن بیهوش و نقش زمین می‌گردد، اما سگ زوزه کنان به خود می‌پیچد و ناگهان چشمش به بچه داخل آب توالت فرنگی می‌افتد فورا پای او را به دندان می‌گیرد و از آنجا بیرون می‌کشد و مانع خفه شدن او می‌شود.

مددکار اجتماعی در این باره افزود؛ پس از این که سگ صورت نوزاد را لیسید و خون آن را پاک کرد، نوزاد توانست نفس بکشد و گریه کند، در این میان با جیغهای نوزاد مادر یک لحظه به هوش آمد و با فریادهایش همخانه او به کمکش شتافت.

بدین ترتیب آنها را به بیمارستان انتقال دادند و با تلاش پزشکان حال مادر و نوزاد خوب گزارش شده است، اما زن جوان به علّت فقر مالی عنوان کرده، بعد از ترخیص از بیمارستان می‌خواهد سگ و نوزادش را به شخصی که احتیاج به بچه دارد واگذار کند.

## پدر مظنون دستگیر شد

**جنازه پسر هفت ساله‌ای که به طرز وحشیانه شکنجه شده بود، از درون یک چاه در شهرری بیرون کشیده شد.**

ماموران این جنازه را به پزشکی قانونی انتقال دادند و در آنجا معلوم شد که پسرک به طرز وحشتناکی شکنجه شده و در ادامه او را زنده به درون چاه انداخته‌اند که بر اثر سرما و یخ‌زدگی جان باخته است.

ماجرا از آنجا شروع شد که، پدر این پسر بچه با مراجعه به اداره آگاهی شهرری مدعی شد، پسر هفت ساله‌اش «مهدی» به طرز مرموزی ناپدید شده است و هیچ خبری از او نیست و در حالی که پلیس تحقیقات و جست و جوی خود را برای پیدا کردن «مهدی» آغاز کرده بود یکی از اهالی محل خبر داد که جنازه پسر بچه‌ای داخل یک چاه در عظیم آباد شهرری پیدا شده است وقتی مأموران جسد پسر بچه را بیرون کشیدند، با توجه به مشخصات ظاهری وی معلوم شد که این جسد همان پسر بچۀ گمشده هفت ساله است.

بنابر این جسد را به پزشکی قانونی انتقال دادند و آنها اعلام کردند، این پسر بچه شکنجه جنسی و جسمی شدیدی را تحمل کرده و هنگامی که او را به داخل چاه انداختند زنده بود، چرا که علّت مرگ وی یخ زدگی بوده است.

بازپرس شعبه ششم دادسرای شهرری گفت: در حال حاضر مظنون ما پدر مهدی است، چون بر اساس گفته‌های همسایه‌های آنها معلوم شده که پدر مهدی مردی معتاد بوده و سابقه بدرفتاری و شکنجه فرزندش را داشته است.

با این حال تحقیقات از این مرد ادامه دارد.

اخلاق کامل و عالی آن چیز است که از دانش تمام عالم حاصل می شود • دکارت

### گزارشی تکان دهنده از آلودگی تهران

از: رویا فرهادنیا

# اینجا نباید نفس کشید

**اخبار مربوط به آلودگی هوا را هر روز می‌شنویم؛ هوای تهران همچنان ناسالم است! مرگ سالانه ۹ هزار نفر براثر آلودگی هوای تهران! وضعیت آلودگی هوای تهران: صبح هشدار، ظهر کمی بهتر، فردا نامعلوم! ممنوعیت ورود ۲۰۰ هزار خودرو به محدوده اضطرار! و بالاخره اجرایی شدن طرح تردد زوج و فرد خودروها در تهران!**

به راستی آیا این طرح‌ها پاسخگوی رفع آلودگی در سطح شهر می‌باشد؟! کسی نمی‌داند، چرا که کنترل آلودگی هوا مساله ساده‌ای نیست و تجربه جهانی نشان می‌دهد، کشورهایی دراین زمینه موفق بوده‌اند که مدیریت قوی، متمرکز، با پشتوانه علمی و تخصصی کامل در اختیار داشته‌اند. مانند «کشور ژاپن».

و اما در کنترل آلودگی هوای تهران ما با موانع بسیاری مواجه هستیم که رفع هرکدام از آنها مستلزم برنامه‌ریزی خاص و صرف هزینه‌های هنگفت می‌باشد! موانعی از قبیل سوخت و کیفیت آن! حمل و نقل عمومی! تکنولوژی خودروها! ترافیک معابر و...

آری اینطور نیست که با تزریق دهها اتوبوس در سطح شهر مشکل حمل و نقل عمومی را برطرف کنیم و یا اینکه با تعطیلی پنج روزه مدارس فرزندانمان را از مضرات آلودگی هوا مصون سازیم! در حقیقت هرکاری انجام می‌دهیم به قطره‌ای درمیان دریا شباهت دارد و مشکل همچنان به قوت خود باقی است. اما...

## مردم چه می گویند؟

با انبوهی از سؤالات ریز و درشت به سراغ مردم می‌رویم تا بفهمیم آنها عامل آلودگی هوا را درچه می‌بینند؟ ابتدا به یک تعمیرگاه می‌رویم و نظر یک تعمیرکار را جویا می‌شویم. و چنین می‌گوید: ۷۰ درصد خودروهایی که برای تعمیر مراجعه می‌کنند، فرسوده‌اند و قطعاتی را هم که به ما می‌دهند تا ما آنها را نصب کنیم، از اوراقی‌ها می‌آورند و در حقیقت خود آن قطعات هم فرسوده‌اند گویا در کشور ما خودروهای فرسوده مرگ ندارند! چرا که حتی خودروهای ادارات دولتی هم پس از فرسودگی به مزایده گذاشته می‌شوند. اینها همه عامل آلودگی است و... او در پایان صحبت‌هایش می‌گوید: به راستی اگر انسانها نمی‌مردند چه اتفاقی می‌افتاد؟!

یکی از کسانی که به سراغش رفتیم و اتفاقاً کارشناس محیط زیست هم از آب درآمد اینچنین می‌گوید: با اینکه سرانه مالکیت خودرو در کشور ما از سرانه زیاد بالایی برخوردار نیست ـ یعنی به ازای هر ۱۷ نفر ما یک خودرو در ناوگان حمل و نقل داریم که این میزان برای اروپا به ازای هر ۴ نفر یک خودروست ـ ولی در کشور ما آمار توزیع خودروها از تناسب منطقی برخوردار نیست و به همین دلیل سرانه مالکیت در تهران بالاست: البته جمعیت هم درتهران زیاد است و باید جلوی مهاجرتهای بی‌رویه به این شهر را گرفت. اما علت اصلی آلودگی این است که معابر ما گنجایش محدودی دارد. به راستی ما در مقابل هر وسیله نقلیه در سال چقدر معبر اضافه می‌کنیم؟ آیا می‌دانید که به ازای تولید هر خودرو نزدیک به ۷۰ مترمربع آزادراه وبزرگراه نیاز داریم؟!

آقایی که ناظر گفتگوی ما می‌باشد نظرش را اینطور بیان می‌کند: «یکی از عوامل آلودگی هوای تهران وجود خودروهای فرسوده است. از نظر کارشناسان خودروهایی فرسوده‌اند که عمرشان بالاتر از ۲۰ سال و میزان سوختشان ازحد استاندارد بیشتر باشد اما با توجه به اینکه از مجموع اتومبیل‌هایی که در کنار اتوبانها خراب می‌شوند، زیر پنج سال عمر دارند و گاه حتی یک پژو صفر هم در معاینه فنی قبول نمی‌شود! پس ما تنها با خودروهایی که عمر آنها از ۲۰ سال گذشته طرف نیستیم. چه بسا خودروهای صفری که از نظر کارشناسان فرسوده‌اند چرا که هم انتشار آلاینده دارند و هم میزان مصرف سوختشان زیاد است!»

■ تنها از طریق اختلاف بنزین مصرفی اتومبیل های کم‌مصرف و پرمصرف داخلی، می توان همه اتومبیلهای فرسوده را از رده خارج کرد

یک افسر راهنمایی و رانندگی هم که از ترافیک گره خورده کلافه شده است در این باره می‌گوید:

«سیاست خودروسازان ما مبتنی بر تولید بیشتر است. آیا ما در کنار این تولید نبایستی افزایش معابر و یا پارکینگ‌های عمومی داشته باشیم؟!»

در ایستگاه اتوبوس به سراغ خانمی می‌روم که دختر کوچولویی را در آغوش گرفته و همچنان که از آلودگی هوا و دیر آمدن اتوبوس می‌نالد، این چنین پاسخ مرا می‌دهد:

«من با این که می‌دانم آلودگی هوا برای کودکان بسیار مضر است، با این حال مجبورم که هر روز قبل از رفتن به محل کار فرزندم را به خانه مادرم که در مرکز شهر می‌باشد، ببرم و می‌دانم که این آلودگی درآینده اثرات خود را نشان می‌دهد. من مطمئنم ولی چه باید کرد؟! وضعیت اتوبوس‌های ما را هم که می‌بینید الان نیم ساعت است که منتظر ایستاده‌ام و...»

آقای مهندسی هم که درسازمان ترافیک مشغول کار است، نظر خود را اینچنین بیان می‌کند: چند سال پیش کارشناسان معتقد بودند که برای جایگزینی خودروهای فرسوده به ۱۱ هزار میلیارد دلار نیاز داریم که این سرمایه بعد از پنج سال از محل سوخت برمی‌گردد. به فرض به ازای هر ۱۵ لیتر مصرف بنزین خودرو فرسوده یک خودرو سالم ۶/۷ لیتر بنزین مصرف می‌کند و... همچنین کشور ژاپن در همان سال پیشنهاد مکتوبی فرستاده بود که اختلاف بنزین را به ما بدهید تا ما تمام خودروهای فرسوده را از رده خارج کنیم و حال پس از چند سال با طرح «لیزینگ» می‌خواهیم خودروهای فرسوده را از رده خارج کنیم! به نظر شما شخصی که اتومبیل مدل پایین سوار می‌شود و جزو اقشار کم درآمد جامعه می‌باشد آیا قادر است از عهده پرداخت اقساط لیزینگ برآید؟!»

پس از شنیدن صحبت‌های مردم به خاطر آوردم که چند سال پیش در خبری خواندم که **کشور بلژیک** برای بهبود وضع حمل و نقل شهری و جاده‌سازی ۵/ ۱۱۲ میلیون یورو از بانک اتحادیه اروپا پول قرض گرفته! به نظر شما آیا بهبود وضعیت حمل و نقل نباید در اولویت کاری مسوولان قرار بگیرد؟ و آیا آنها این مسئله را جدی گرفته‌اند یا خیر؟ به هرحال به قول یکی از دوستان راههای مبارزه با آلودگی هوا بسیار روشن است، از جمله اینکه مترو به سرعت باید گسترش یابد، ورود خودروها به تهران باید کنترل شود و هر روز ۱۵۰۰ خودروی جدید اجازه ورود به شهر را پیدا نکنند، خودروهای فرسوده باید از رده خارج شوند، خودروهای قدیمی و جدید گازسوز شوند، مردم باید از خودروهای عمومی استفاده کنند، تعداد این وسایل نقلیه عمومی باید بیشتر شود و... بلی صورت مسئله کاملاً مشخص است می‌ماند «حل مسئله» که از عهده من و شما خارج است.

به هرحال سعی ما بر این است که در تحلیل‌هایمان نگوییم مقصر کیست؟! بلکه می‌خواهیم بدانیم مؤثر چیست؟! حال که چاره مشکل آلودگی هوا را می‌دانیم، بد نیست سری به شرکت کنترل کیفیت هوا [وابسته به شهرداری تهران] بزنیم و تاثیر این آلودگی را برروی انسان‌ها بدانیم. شاید با کسب این اطلاعات بتوانیم تا حدودی مراقب سلامتی خودمان باشیم!

## آلودگی هوا از نظر مسوولین

جهت این امر به سراغ «**مهندس محمدعلی نجفی**» مسوول بخش پایش و مدل‌سازی آلودگی هوا رفتیم.

**◇ تعریف آلودگی هوا چیست؟**

◇ ◇ آلودگی هوا عبارت است از وجود هر نوع آلاینده اعم از جامد، مایع، گازو یا تشعشع پرتوزا و غیر پرتوزا در هوا به مقدار و در مدت زمانی که کیفیت زندگی را برای انسان و دیگر جانداران به خطر اندازد و یا به آثار باستانی و اموال خسارت وارد آورد.

**◇ مهمترین آلاینده‌های هوای شهرها کدامند؟**

◇ ◇ مهمترین آلاینده‌های هوای شهرها عبارتند از: منواکسید کربن، ذرات معلق کوچکتر از ۱۰ میکرون، اکسیدهای گوگرد، دی‌اکسید نیتروژن، اُزُن و هیدروکربن‌ها، اما مهمترین آلاینده هوای تهران منواکسید کربن می‌باشد.

**◇ منابع آلاینده هوای تهران چیست؟**

◇ ◇ بطور کلی ۸۰ تا ۹۰ درصد آلودگی هوای تهران ناشی از منابع متحرک، یعنی خودروها و باقی آن توسط منابع ساکن آلودگی هوا همچون اماکن مسکونی، کارخانجات و... تولید می‌شود.

**◇ در ارتباط با منابع متحرک، سهم انواع وسایل نقلیه در تک تک آلاینده‌ها چیست؟**

◇ ◇ درمورد انواع آلاینده‌ها سهم انواع وسایل نقلیه متفاوت می‌باشد. در مورد منواکسید کربن به عنوان مهمترین آلاینده هوای تهران، چیزی در حدود ۷۳ درصد آلودگی توسط خودروهای شخصی و وانت بارها تولید می‌شود. موتورسیکلت ها ۲۱ درصد و اتوبوس‌های شرکت واحد تنها ۴۴ درصد از منواکسید کربن ناشی از منابع متحرک را تولید می‌نمایند. سهم انواع دیگر خودرو در تولید این آلاینده ناچیز می‌باشد. اما اگر مجموع آلاینده‌های هوای تهران را در نظر بگیریم خودروهای سواری و وانت‌بارها ۵۵ درصد آلودگی ناشی از منابع متحرک را تولید، موتورسیکلت ها ۱۸ درصد و سهم انواع دیگر خودروها کمتر می‌باشد.

**◇ تاثیر انواع آلودگی‌ها در انسانها چگونه است؟**

◇ ◇ آلاینده‌های مختلف تاثیرات متفاوتی برانسانها دارند. بطور مثال منواکسید کربن باعث بیماری‌های قلبی و ریوی، بیماری‌های عصبی و بیماری‌های دوران زایمان می‌گردد.

ذرات معلق کوچکتر از ۱۰ میکرون باعث بیماری‌های قلبی، ریوی، کاهش سیستم ایمنی بدن در مقابل بیماریها، از بین رفتن بافتهای ریه، آسم کودکان و سرطان می‌شود. در مورد دیگر آلاینده‌ها می‌توان تاثیرات را این‌گونه عنوان کرد. دی‌اکسید نیتروژن: ایجاد سوزش در ریه‌ها ـ کاهش میزان مقاومت سیستم تنفسی درمقابل بیماریهایی مانند آنفلولانزا دی‌اکسید گوگرد: نارسایی‌های تنفسی، کاهش سیستم دفاعی ریه‌ها، تشدید بیماری‌های قلبی و ریوی. هیدرو کربنهای فرار: تحریک چشم، تحریک سیستم تنفسی، مزاحمت در تشکیل گلبول قرمز، اثرات سرطان‌زایی. اُزُن: از بین رفتن بافت ریه‌ها و کاهش عملکرد آن، درد قفسه سینه و سرفه و حملات آسمی

**◇ در کدام ساعات روز میزان غلظت آلاینده منواکسید کربن بیش از ساعات دیگر است؟**

◇ ◇ از آنجائیکه مهمترین آلاینده‌های هوای تهران منواکسید کربن و ذرات معلق کوچکتر از ۱۰ میکرون بوده و مهمترین منبع تولید این آلاینده‌ها، خودروها می‌باشند، بنابراین در ساعات اوج ترافیک میزان غلظت بالای این آلاینده‌ها مشاهده می‌شود. به عبارت دیگر ساعات ۷، تا ۹ صبح و ۵ تا ۸ بعدازظهر بالاترین میزان غلظت آلاینده وجود دارد.

**◇ وضعیت کیفیت هوا در امسال چگونه بوده است؟**

◇ ◇ در ۹ ماهه اول سال، ۲۸ درصدروزها در وضعیت ناسالم قرار داشته، این درحالی است که در مدت مشابه سال قبل نیز ۲۸ درصد روزها در وضعیت ناسالم قرار داشته است و چنین نتیجه می‌گیریم که امسال مانند سال گذشته ۲۸ درصد روزهای ۹ ماه اول سال در وضعیت ناسالم بوده است. در حالیکه مطابق استاندارد بیش از یک روز در سال نباید وضعیت ناسالم مشاهده شود.

> **■ براساس گزارش گروه کارشناسی بانک جهانی، سالانه ۱/۸ میلیارد دلار به خاطر آلودگی هوا به مردم تهران خسارت وارد می‌شود**

**◇ هزینه‌های بهداشتی آلودگی هوا در ایران چگونه است؟**

◇ ◇ مطابق گزارش گروه کارشناسی بانک جهانی سالانه ۱/۸ میلیارد دلار به خاطر آلودگی هوا به مردم تهران خسارت وارد می‌شود.

**◇ مهمترین مناطق آلوده هوای شهر تهران کدام است؟**

◇ ◇ مناطق ۷، ۶، ۱۱، ۱۲، ۱۰ و جنوب مناطق ۲ و ۳

**◇ وضعیت بحران آلودگی چه زمانی و برحسب چه شرایطی اعلام می‌شود؟**

◇ ◇ هر زمان سازمان هواشناسی حداقل تا ۴۸ ساعت پایداری جوی اعلام نماید و مرکز هماهنگی آلودگی هوا، روند صعودی برای آلاینده‌ها در نظر بگیرد و غلظت آلاینده‌ها از حد مجاز بیشتر باشد، در آن صورت کمیته مواقع اضطراری آلودگی هوا که دبیر آن مدیر کل سازمان حفاظت محیط زیست استان تهران می‌باشد در استانداری تهران تشکیل جلسه می‌دهد و با بررسی شرایط، وضعیت بحرانی اعلام می‌نماید که تا از بین رفتن این وضعیت، تمامی ارگانها و نهادهای ذیربط ملزم به رعایت تصمیمات گرفته شده توسط این جلسه می‌باشند.

**◇ استانداردهای آلودگی هوا چیست؟**

◇ ◇ استانداردهای آلودگی هوا از دو پارامتر زمان در معرض آلودگی قرار گرفتن و غلظت آلودگی تشکیل شده است. بطور مثال استاندارد منواکسید کربن در متوسط زمان هشت ساعتی «۹PPM» می‌باشد. یعنی اگر یک فرد به مدت هشت ساعت در معرض آلاینده منواکسید کربن با غلظت ۹PPM قرار بگیرد سلامتی او در معرض خطر قرار می‌گیرد. در مورد ذرات معلق کوچکتر از ۱۰ میکرون، استاندارد در متوسط زمان ۲۴ ساعتی برابر ۱۵۰ میکروگرم بر متر مکعب می‌باشد. همانطور که می‌بینید آلاینده‌های مختلف دارای متوسط زمان‌های متفاوت و غلظت آلاینده‌ها دارای واحدهای متفاوتی است. برای از بین بردن این تفاوتها، تمامی استانداردهای آلاینده‌های متفاوت به پارامتر مشخصی بنام «PSI» (شاخص آلودگی هوا) تبدیل می‌شود در صورتی که PSI بین صفر تا ۵۰ باشد وضعیت هوا پاک، ۵۰ تا ۱۰۰ وضعیت سالم، ۱۰۰ تا ۲۰۰ وضعیت ناسالم، ۲۰۰ تا ۳۰۰ وضعیت بسیار ناسالم و اگر بالاتر از ۳۰۰ باشد وضعیت خطرناک است.

**◇ دفعات آلودگی هوا در زمستان بیشتر است یا تابستان و چرا؟**

◇ ◇ ما پدیده‌ای داریم به نام پدیده «اینورژن» بدین معنی که در روزهای سرد سال به خاطر اینکه زمین سرد می‌شود، هوای نزدیک زمین سردتر از سطوح بالاتر می‌گردد و جابجایی هوای گرم و سرد دیگر انجام نمی‌شود و به همین دلیل آلودگی درنزدیکی سطح زمین تجمع پیدا می‌کند. بنابراین درزمستان که هوا سردتر است، ما شاهد غلظت بالای آلاینده‌ها می‌باشیم.

**◇ به عنوان آخرین سؤال برای کاهش آلودگی هوای تهران چه باید کرد؟**

◇ ◇ از آنجا که حمل و نقل سهم عمده‌ای در تولید آلودگی شهر تهران دارد، بنابراین تمامی برنامه کاهش آلودگی بر روی حمل ونقل و خودروها باید متمرکز شود و لازم است تا حد ممکن سهم حمل و نقل عمومی در حمل و نقل افراد افزایش یابد. همچنین ارتقای تکنولوژی ساخت خودروها، جمع‌آوری خودروهای فرسوده، بهبود کیفیت سوخت از دیگر موارد مهم جهت بهبود وضعیت آلودگی هوا می‌باشد.

ضمن تشکر از ایشان خداحافظی می‌کنم و در بین راه سؤالات بدون پاسخ را درذهنم مرور می‌کنم به راستی در هنگام وضعیت اضطرار یا بحران که اعلام تعطیلی می‌شود و تمام ادارات و مؤسسات آلوده‌کننده موظفند که کار خود را تعطیل کنند، آیا نهاد یا ارگانی نظارت بر این امر را به عهده دارد؟! همچنین اگر آلودگی هوای تهران مهار نشود، در پنج تا ده سال آینده ممکن است چه اتفاقاتی بیفتد؟و بالاخره اینکه موضوع آلودگی چطور حل خواهد شد؟ و برای نفس کشیدن به کجا باید برویم؟...

### یک توضیح درباره گزارشهای زندان

**به دلیل پاره‌ای از مشکلات که برای نویسنده این صفحه ایجاد شده، ضمن پوزش از خوانندگان گرامی به اطلاع می‌رسانیم این شماره گزارش اوین نخواهیم داشت و علاقه‌مندان از شماره آینده می‌توانند ادامه این سلسله مطالب را دنبال کنند.**

**افکار بلند الهاماتی است که از مغزهای زنده تراوش می کند.**
**● ووه‌ناک**

# عکسها و حرفها

خاک وچو... چه جسارتا!

دارم سعی می کنم خودمو گره بزنم!

سگ شکاری یا سگ شکارچی!

بلندتر بگو ببینم چی می گی!

خودمونیم چه حرفه‌ای کار می کنه!

به همین سادگی میشه دوست پیدا کرد!

مدلش جدیده!

**امیر پرندک**

## جاذبه‌های کرمان درآمدزاست

بدون شک امروزه صنعت گردشگری یکی از پردرآمدترین صنایع جهان است که درآمد حاصل از آن حتی با درآمدهای نفتی و اتومبیل‌سازی در جهان برابری می‌کند. شهرستان کرمان دارای توانهای گردشگری بسیاری است که می‌تواند هر ساله گردشگران بسیاری را بسوی خود جذب کنند و این امر نیازمند توجه جدی مسوولان است.

ازمسوولان محترم سازمان گردشگری و میراث فرهنگی خواهشمندیم به مواد ذیل توجه کنند.

۱ـ توجه به قابلیت های باستانی و تاریخی بخشهای مرکزی - شهداد - راین - گلباف - چترود و ماهان و اجرای طرح استانداردسازی جاذبه‌های گردشگری در این بخشها.

۲ـ بازسازی و بهسازی بافت قدیم شهر کرمان و توسعه و تکمیل باغ - موزه هرندی

۳ـ احیای کاروانسرای وکیل کرمان و ساماندهی پروژه قلعه‌های دختر و اردشیر

۴ـ ایجاد پایگاه باستان‌شناسی و موزه در شهر شهداد و توجه به ویژگی‌های کویر

۵ـ بازسازی ارگ راین

**محمود جعفری کوهبنانی - کرمان**

## تورم طاقت‌فرساست

تورم برای افراد کم‌درآمد، بسیار طاقت‌فرسا شده است. سوال این است چه کسی مسوول مهار تورم است، چون کارگران و کارمندان، دیگر قدرت خرید خود را تا حد زیادی از دست داده‌اند.

امیدواریم دولت محترم قدمهای مثبتی را برای این قشر بردارد، چون کارگران و کارمندان و خانواده‌هایشان به سختی روزگار می‌گذرانند. امید است که تربیتی اتخاذ شود تا بازرسی‌ها فعال شوند و با نظارت مستمر از افزایش قیمت‌ها جلوگیری شود.

**امیدی**

## تعاونی مسکن ناموفق

تعاونی‌های مسکن فرهنگیان قبل از ۱۳۵۰ تشکیل شد و فعالیت خود را در زمینه ساخت و ساز مسکن برای فرهنگیان آغاز کرد و در سالهای اولیه تا حدودی موفق بود. پس از تشکیل اداره کل زمین شهری و مصوبه مجلس شورای اسلامی درخصوص ۴۰ درصد زمین و مسکن سهمیه فرهنگیان، تعدادی از کارکنان صاحب مسکن شدند. متاسفانه در سالهای اخیر برخی از تعاونیهای مسکن به علت مشکلاتی، نتوانسته‌اند خدمات قابل توجهی ارائه دهند و تعداد بیشماری عضو، هنوز موفق به دریافت خانه نشده‌اند. جا دارد فکری برای موفقیت این تعاونیها شود تا شاهد تحولی در عملکرد آنان باشیم.

ضمناً چند مورد زیر برای پیشبرد اهداف تعاونیهای مسکن فرهنگیان پیشنهاد می‌شود.

۱ـ ازطریق سازمان زمین و مسکن وزارت مسکن و شهرسازی سهمیه ۴۰ درصد دراختیار تعاونیهای مسکن فرهنگیان یا به صورت انفرادی دراختیار فرهنگیان قرار گیرد.

۲ـ از طریق دولت هر ساله اعتبار مورد نیاز تسهیلات مسکن دراختیار تعاونیهای مسکن فرهنگیان یا به صورت انفرادی دراختیار فرهنگیان فاقد مسکن قرار گیرد.

۳ـ سرپرستی‌های بانک‌های استان تدابیر لازم را برای تسهیلات خرید و ساخت مسکن به تعاونیهای مسکن فرهنگیان یا به فرهنگیان به صورت انفرادی پرداخت کنند.

**یاراحمدی**

## هزینه بالای آموزش و درمان در سیستان و بلوچستان

هزینه بالای آموزش و درمان در استانهای محروم و غیربرخوردار کشور قابل توجه است.

در استان سیستان و بلوچستان علیرغم خدمات قابل توجه مسوولان، شاخص‌های موجود نشان‌دهنده بالاترین میزان بیسوادی، افت تحصیلی و سوءتغذیه در این خطه است.

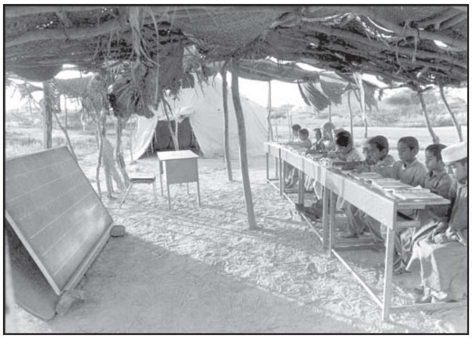

قابل ذکر است که هزینه‌ها چه در بخش آموزش و پرورش و چه در بخش درمان جدای از کیفیت آنها بسیار بالاست و پرداخت این هزینه‌ها از توان مردم خارج است.

**بهمن نارویی - زاهدان**

## لزوم خودکفایی در ابزار فنی صنعت نفت

به گفته دست‌اندرکاران صنعت نفت در جریان برپایی نمایشگاه تجهیزات حفاری در اهواز، صنعت نفت کشورمان در بخش کمپرسور، شیرآلات، مته‌های الماسه حفاری و خدمات تعمیراتی به خارج از کشور وابستگی دارد. پس از گذشت یکصد سال از اعطای امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت، هنوز به میزان تولید ۶ میلیون بشکه نفت پیش از انقلاب اسلامی نرسیده‌ایم، چراکه امکانات فنی این اجازه را به ما نمی‌دهد.

نیروی انسانی کارآزموده داریم، اما هنوز نخواسته‌ایم از نظر فنی در زمینه‌های ذکرشده رشد کنیم.

انتظار می‌رود مسوولان فنی شرکت نفت برای خودکفایی در زمینه‌های یادشده فعالیت کنند.

**شهرام حیدری از اهواز**

## مشکلات روستای «ملوران» را برطرف کنید

رئیس شورای اسلامی روستای «ملوران» به خبرنگار اطلاعات هفتگی گفت: روستای ملوران دارای سه محله است، مشکل اساسی این روستا نداشتن سیل‌بند است و جریان سیل، ساکنان محله‌ای را که در کنار رودخانه ساکن هستند تهدید می‌کند، این درحالی است که بارها در این مورد به مسوولان گزارش شده اما هیچ اقدامی در این باره صورت نگرفته است.

از دیگر مشکلات این روستا نبود فضای آموزشی است. این روستا ۶۰۰ دانش‌آموز دارد که در دو ساختمان ساخته شده از قبل انقلاب درس می‌خوانند. این ساختمانها محکم نیست. ضمناً مخزن آب آشامیدنی این روستا نیز مشکل دارد و شبکه لوله‌کشی آب آن قدیمی است و این روستا با وجود بارندگی فراوان همچنان از کمبود آب رنج می‌برد.

مردم روستا می‌خواهند مسوولان بطور اساسی به رفع مشکلات آنها بپردازند.

**سوالی بزرار**

## ضرورت ساماندهی به پرداخت حقوق بازنشستگان

با وجود اینکه در زمینه رفاه بازنشستگان شعارهای بسیاری داده می‌شود، اما هنگام پرداخت حقوق برای این جماعت فرتوت، از کارافتاده و با کمرهایی خمیده، آنقدر بازی درمی‌آورند که نگو!

برخی از بازنشستگان مجبورند با وجود بیماری، از راههای دور به بانک مراجعه کنند و جالب اینکه کارکنان بانک یک بار می‌گویند، فیش حقوق نیامده است، بار دیگر می‌گویند لیست حقوق را نداده‌اند و بار دیگر اعلام می‌کنند تامین اعتبار نشده است.

بازنشسته‌ها مدام باید راه خانه و بانک را چند بار طی کنند تا مبلغ ناچیزی را به عنوان حقوق دریافت کنند. بازنشسته‌ها چطور می‌توانند به موقع اجاره‌خانه و هزینه قبض‌های مختلف را پرداخت کنند.

آیا بهتر نیست حقوق بازنشستگان توسط پست به در خانه آنها ارسال شود؟

**هادی درخشان سیگاری**

## قطع و وصل زیانبار برق در قصرشیرین

با وزیدن باد یا بارش باران در شهرستان قصرشیرین، سیمهای برق دچار اتصال شده و برق این شهر قطع می‌شود.

بدتر از همه اینکه برق به فاصله‌های کوتاه قطع و وصل می‌شود و ضررهای جبران‌ناپذیری را به وسایل برقی خانه‌های مردم وارد می‌کند.

در محله‌های قرنطینه، امیدوار، چهارتایی و... در اثر قطع و وصل مکرر برق، به وسایل برقی آسیب‌های شدید وارد شده است.

به نظر می‌رسد اگر ماموران در زمان مناسب به اشکالات رسیدگی کنند در موقع بارندگی و باد، مشکلی پیش نخواهد آمد.

**علیرضا نعمتی**

**ترازو:** همکار گرامی آقای ذکریا آقابابایی، از همدردی شما و مطلبی که در زمینه سانحه هوایی و از دست رفتن تعداد قابل توجهی از اهالی رسانه‌ها ارسال کرده‌اید، متشکریم.

با نادان تواضع کردن همچنان است که حنظل را آب دادن، چندانکه آب بیشتر باشد بار تلخ‌تر دهد ●سقراط

# تماشاگه راز

زیر نظر: محمدرضا مهدیزاده

نمونه شعر کلاسیک

## نسیم صبحدم

نسیم صبحدم از بوی یار خالی نیست
ز بوی گل نفس نو بهار خالی نیست
یکی است در نظر پاک توتیا و غبار
که هیچ گردی از آن شهسوار خالی نیست
درون خانهٔ بی‌سقف روشنی فرش است
ز ماه دیدهٔ شب زنده‌دار خالی نیست
سبک مگیر ز جا هیچ استخوانی را
که چون صدف، ز دّر شاهوار خالی نیست
فتاده است تو را رشتهٔ نظر کوتاه
و گرنه از گل بی‌خار، خار خالی نیست
مرا ز جوهر آیینه شد چنین روشن
که هیچ سینه‌ای از خارخار خالی نیست

صائب تبریزی

## بی او

حال دل غمدیده را با که بگویم؟
افتاده‌ام از پاکنون بی های و هویم
خورشید را گم کرده‌ام، در کوچهٔ دل
جز دیدن رویش نباشد آرزویم
پر می‌گشایم در هوایش چون کبوتر
شاید نشان تازه‌ای از او بجویم
تا اوج می‌پیچد نوای ناله‌هایم
بس که عذابم می‌دهد بغض گلویم
ای خشکسال زندگی، با من چه کردی؟
آبی نمی‌بینم دگر توی سبویم
در سایه‌سار آرزو بی‌آفتابم
در قبله‌اش هستم، و لیکن بی‌وضویم
بار گرانی می‌کشم بر دوش خسته
کو ابر نیسانی؟ غبار دل بشویم
دردی که اکنون می‌کشم درد غریبی‌ست
ای آینه، درد دلم را با که گویم؟
در ظلمت بی‌همدمی افتاده‌ام «فخر»
بی او ندارم شعله‌ای، بی های و هویم

اسدالله حیدری «فخر». بندر انزلی

## از آخرین

از آخرین گلوله‌ای
که ا زکنار شقیقه‌ام گذشت
چند چهار راه
با چراغهای قرمز می‌گذرد
این خیابان به شب نرسیده
تمام می‌شود
و باران
در انتهای این شعر
به گلوله‌ای
مبدل خواهد شد
که پنجرهٔ خوابها راخواهد شکست،
جنازه‌ای آونگ شده
بر دروازه شهر
تا صبح به تماشای باران ایستاده
o
حرفهای یک دیوانه
شعرهایی است
که تو در خوابهایت هم ندیده‌ای
من کابوس هزار سال
تنهایی‌ام
تو در کوپهٔ قطاری نشسته‌ای
که در
ایستگاه آخر
با عکسی از گذشته‌های دور
روبرو خواهی شد
که دیوانه‌ای
رو به تو می‌خندد.
این حرفها را
به هیچ کس نگو
این مرده
مردی بود
که عاشقش بودی
که عاشقت بود.

کورس احمدی. تهران ۸۴

## فکر

به فکرم بود روزی جان بگیری
سراغ از سبزه و باران بگیری
دل من! زیر بار غصه و درد
شکستم تا سر و سامان بگیری

## آیا

تو وقتی مهربانی را سرودی
دلم را از دو دست من ربودی
برای شعر گفتن از غم عشق
تو آیا اولین شاعر نبودی؟

شهرام رسولی. اقلید فارس

## هوا

دلم بازم هوای رو تو کرده
هوای نرگس جادو تو کرده
بنازم طرح زلفت را که یلدا
حسادت با بلند گیسوتو کرده

## شکرخند

منو کشته قد و بالا بلندت
اسیره دل به گیسوی کمندت
شکرخندی بزن تا واشه این دل
شکرخندی با اون لبهای قندت

عبدالرسول میرکیانی. اندیمشک

نمونه شعر نو

## در حاشیهٔ یادهایت

تو مثل ستاره
پر از تازگی بودی و نور
و در دستت انگشتری بود از عشق
و پاکیزه مثل درختی
که از جنگل ابر برگشته باشد
سرآغاز تو
مثل یک غنچه سرشار پاکی
زمین روشنی تو را حدس می‌زد
تو بودی هوا روشنی پخش می‌کرد
و من
هر گلی را که می‌دیدم از
دستهای تو آغاز می‌شد
و آبی که از بیشهٔ دور می‌آمد آرام
بوی تو را داشت
من از ابتدای تو فهمیده بودم
که یکروز خورشید را خواهی آورد

○

دریغا تو رفتی!
هراسی ندارم، مهم نیست ای دوست
خدا دستهای تو را
منتشر کرد

**سلمان هراتی**

## عاشقم باش

عاشقم باش و موافق با من
مهربان باش چو سابق با من
خسته‌ام خسته از این تنهایی
خسته زین جمع منافق با من
خسته زین پنجره‌های تارو
گذر سخت دقایق با من

o

بعد تو آه، نبوده هرگز
هیچ کس مثل تو صادق با من
مانده یک عمر در این بادیه‌ها
حسرت یک دل عاشق با من
چه شود باز تو باشی آنجا
کُنج آن باغ شقایق با من؟
عاشقم باش و موافق با من
مهربان باش چو سابق با من

**محمد رحیمی ـ رامهرمز**

# جوانه‌های ادبی

**حمیدرضا وکیلی ـ کنگاور**

سروده شما از حیث قافیه دچار اشکال است:

تو همان زنبق زیبای بهاران منی
من همان آبی آرام گلندام توأم

همان طور که ملاحظه می‌کنید از همان بیت اول قافیه رعایت نشده است. «منی» ردیف است و «بهاران» قافیه، اما شما نه ردیف را رعایت کرده‌اید و نه قافیه را و در ابیات بعد سروده‌اید:

تو همان نیشکر سبز نیستان منی
من همان شمع شب افروز شبستان توأم
تو همان برف سپید شب یلدای منی
من همان شاخهٔ خشکیده پاییز توأم

ببینید در این غزل حافظ:

سحر بلبل حکایت با صبا کرد
که عشق روی گل با ما چها کرد...
من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد
غلام همت آن نازنینم
که کار خیر بی روی و ریا کرد

«کرد» ردیف است که در مصراع اول و مصراعهای زوج عینا تکرار شده است و کلمه قبل از آن یعنی «صبا» قافیه است که کلماتی چون چها، آشنا و ریا با آن قافیه شده‌اند.

**آزیتا صبحی ـ لاهیجان**

خواندن اشعار نو برای نوشتن نثر ادبی مفید است.

نامه‌هایتان را خواندم، با مطالعه و تمرین بیشتر، آثار بهتری خلق خواهید کرد:

زهرا پیری، ایلام ـ فائزه اکبریان، کاشان ـ مینا آقایی، تهران ـ مترجمی، جهرم ـ هادی غلامی، بافق ـ مسعود جعفری (باران) ـ سعید کوشکی، تهران ـ منیره سلامی، لنگرود ـ پروانه خاموشی، اصفهان

## چون ترا می‌نگرم

چون ترا می‌نگرم
مثل اینست که در باغ دلم
غنچه‌ای می‌شکفد
چون ترا می‌نگرم مثل این است که دریای دلم
موج می‌گیرد
چون ترا می‌نگرم مثل این است که اندوه دلم
بال پرواز بخود می‌گیرد تا ز کنج دل من دور شود
چون ترا می‌نگرم
مثل این است که سهم دلم از واژه خوشبخت
بجاست
تا نگویند فلانی غزلش بی‌سروپاست
زندگی یک رویاست.

**شیدا حلمی سرشت**

## عشق

عشق یعنی آشنایی با الم
عشق یعنی؛ دل نوشتن با قلم
عشق یعنی از زمین تا کبریا
عشق یعنی پا نهادن در سما
عشق یعنی کوکبی در آسمان
عشق یعنی پاک بودن در جهان
عشق یعنی شستن دل از غبار
عشق یعنی کوچ کردن تا بهار
عشق یعنی صورتی زیبا شده
عشق یعنی سیرتی شیدا شده
عشق یعنی پا نهادن در الست
عشق یعنی از بهشتش مست مست
عشق یعنی آرزوها و کمال
عشق یعنی نکته‌هایی از جمال
عشق یعنی مرهم آلام دل
عشق یعنی مأمن آرام دل
عشق یعنی شورو حال زندگی
عشق یعنی در مقامش بندگی
عشق یعنی پا نهادن در خطر
عشق یعنی شور و حالی در سفر
عشق یعنی آسمانی ناب و پاک
عشق یعنی رویش گلها ز خاک

**سیدمصطفی مقام‌آسا ـ تهران**

## همه اهل خانه

مادر به خود می‌پیچد
از درد
دکترها گفته‌اند
زایمان سختی در راه دارد
ما شیشه‌ها را پاک کرده‌ایم
اتاقها را جارو
گلهای گلدان
و باغچه‌ها را آب داده‌ایم
ملحفه‌ها را
جدا کرده‌ایم
پرده‌ها را کنار زده‌ایم
دست به سوی آسمان
ما برادران و خواهران
مظفر و منوچهر و مهرداد
لیلا و صنوبر و پروانه
و همه اهل خانه
مدام آواز می‌خوانیم

**منوچهر آتشک ـ رشت**

## کوچ

از غرب افق
می‌گریزم
به سوی روشنی
به سوی شرق
به سوی چشمهای روشن تو

**سپیده مالکی ـ تهران**

مردمان را عیب نهانی آشکار مکن که ایشان را رسوا کنی و خود را بی اعتماد.
● سعدی

در قلمرو داستان

**نوشته: حسین عوض زاده ـ گرمسار**

## لقمهٔ گلوگیر

چشم هایش پر از اشک بود... جرأت نمی‌کرد مژه بهم بزند، چون می‌ترسید نتواند اشک‌های خود را مهار کند... فقط مظلومانه، نگاهت می‌کرد... اما وقتی که داد زدی: «آخه به تو چه مربوطه که دخالت می‌کنی؟...» دیگر نتوانست.... پلکهایش بهم رسید و چند قطرهٔ اشک، از روی گونه‌های چروکیده‌اش سرازیر شد.

□

حالا دیگر برای خودت مردی شده بودی.... بخود می‌بالیدی ـ سینه سپر می‌کردی و فخر می‌فروختی.... تا بخودت آمدی، گرفتار شده بودی... دختر همسایه، گرفتارت کرده بود... او که حسابدار شرکت پدرش بودی، اما او حساب دل را از دستت گرفته بود...

□

تازه یک ماه از عروسی تو و (باران) گذشته بود که پارتی‌های شبانه با دوستان، شروع شد... زن و مرد... دختر و پسر... شبها و شبها با هم بودید. تا اینکه از شرکت هم اخراج شدی و:

ـ چرا اینطور شده؟...

ـ تو فکر می‌کنی مریضه؟...

ـ نه بابا... مرض با این کاری نداره... با پول همچین توی دهن مرض می‌زنند که اسم باباشم یادش بره!.... این‌ها حرفهایی بود که اهالی محل پشت سرت می‌گفتند... خیلی لاغر و زرد شده بودی... دیگر از آن هیکل رشید و آن تیپ، خبری نبود... باشگاه نمی‌رفتی، انگار با ورزش، بیگانه شده بودی...

خودت هم می‌دانستی از چنگ اعتیاد، خلاص شدن، کار هر کسی نیست... می‌دانستی غیرت این کار را نداری... گرچه دیگر برایت تفاوتی نداشت... زیرا تو در دنیای قاچاق و اعتیاد غرق شده بودی.

□

دوشنبه‌ها بعد از ظهر، انتظار تنها کسی را که می‌کشیدی، پدرت بود... پیرمرد، با قدی خمیده می‌آمد، آن طرف میله‌های اتاق ملاقات زندان می‌نشست... با دو دست چروکیده و لرزان میله‌ها را می‌گرفت و اشک می‌ریخت و می‌نالید: «به تو گفته بودم بابا... چند بار گفته بودم که این لقمه، برای تو گلوگیره!... امّا تو...». بعد، هق، هق گریه بود و تکان خوردن شانه‌های پدر. تو، اما... چه فایده که پشیمان شده بودی؟. خیره، هق ـ هق پدر را می‌شنیدی و به دورها می‌رفتی... به آن روز که داد زدی: «آخه به تو چه مربوطه که دخالت می‌کنی؟...».

■

---

**دو داستان از: علی همایی ـ شاهرود**

## دیوونه

مثل اکثر اوقات نزدیک ظهر پیدایش شد، کثیف و ژولیده و متعفن. این بهترین کلماتی است که می‌توان او را توصیف کرد - قد خمیده و لنگیدنش و موهای بلند که از فرط کثیفی و ژولیدگی بهم چسبیده ـ بود، حیوانی پشمالو و ترسناک می‌نمود که زنها از او برای ترساندن بچه هایشان نام می‌بردند. والحق که همه بچه‌ها و گاهاً بزرگترها از او می‌ترسیدند، هیچکس نمی‌دانست که او از کجا و چرا به این محله می‌آمد از هر کجا که می‌گذشت بوی تعفنش تمام فضای اطراف را پر می‌کرد.

انگار هر بوی تعفنی که در محله به مشام می‌رسید حتی اگر از لاشهٔ گربه‌ای بود، خبر از آمدن او میداد و بزرگترها طبق یک اعلام خطر بی‌صدا، بچه‌هایشان را سراسیمه به خانه می‌بردند.

آقا بزرگ، قدیمی‌ترین ساکن محله بود که همیشه با دیدنش، سری از روی تاءسف تکان می‌داد و استغفار می‌کرد، به جز او و چند پیرمرد دیگر محله که گاهی برایش غذا می‌بردند، هیچکس جراءت نزدیک شدن به او را نداشت.

اون روز موقع برگشتن از مدرسه منهم قاطی بچه‌هایی شدم که دور او حلقه زده بودند و آزارش میدادند. نمی‌دونم کی سنگ به او زده بود که صورتش خونی بود، امّا او همه‌اش وسط سرش را نشان می‌داد و دست می‌زد و آواز می‌خواند. از سر و صدای بچه‌ها، آقابزرگ از خونه بیرون آمد و بچه‌هارو دعوا کرد ـ بچه‌ها کم کم پراکنده شدن و من از خجالت سرخ شدم ـ آقابزرگ همیشه از این که نوه‌هایش به قول خودش شر بار بیایند و دیگران رو اذیت و آزار کنن یا کسی‌رو مسخره کنن حسابی عصبانی می‌شد، اون روز هم حسابی از دست من دلخور شده بود.

بعد از ناهار، برای اینکه سر صحبت‌رو باز کنم و از دل آقابزرگ دربیارم، خودمو لوس کردم و گفتم: «آقاجون چرا شما اینقدر از این دیوونه‌هه... هنوز حرفم تمام نشده بود که آقاجون اخمی کرد و گفت: «بسه دیگه بچه... خجالت بکش... اگر میدونستی اون کیه اونوقت از خجالت نمی‌تونستی سر تو، پیشش بالا بیاری و ماجرایی را برام تعریف کرد که با شنیدنش، خجالت کشیدن تنها کاری بود که می‌تونستم انجام بدم.

پدربزرگ گفت: حدود سال ۱۳۵۳ بود که دخترها بی‌حجاب و با بلوز و دامن به دانشگاه می‌رفتند، یکروز تنگ غروب دختر هاجر خانم که قبلاً خونشون ته همین کوچه بود، از دانشگاه می‌اومده سه چهار تا مست که روی پابند نبودن جلوش‌می‌گیرن و یکی جلوی دهنش‌رو می‌گیره، یکی پیرهنشو پاره می‌کنه، و... خلاصه کار داشته به جاهای باریک می‌کشیده که یکهو این جوون که معلوم نیست کی بوده از راه می‌رسه و با دیدن اوضاع به اونها حمله می‌کنه و خلاصه به هر جون کندنی بوده دختررو فراری می‌ده، اما اون نامردها با شیشه عرق اونقدر توی سرش زده بودند که خون همه جارو پر می‌کنه، یکی هم با چاقو می‌زنه توی کمرش و همگی فرار می‌کنن. اون جوون‌رو هم که بعداً از روی کارت دانشگاهش معلوم شد اسمش حسن بوده و در رشته پزشکی درس می‌خونده، مردم می‌رسونن مریض خونه امّا هیچوقت خوب نشد که نشد، فقط بعداً دختر هاجر خانم تعریف می‌کنه که ظاهراً حسن خاطر خواهش بوده و می‌خواسته خونشون‌رو یاد بگیره تا بیاد خواستگاری.

فرداش که از مدرسه می‌آمدم، باز بچه‌ها دورش‌گرفته بودن و اذیتش می‌کردند وحسن باز هم سرشو نشون می‌داد و دست می‌زد و می‌خندید، امّا من سر به زیر و خجالت زده راهی خانه شدم.

## ترس

اون شب ترس دوباره به جونم افتاده بود. از سرشب دلشوره عجیبی داشتم، به دلم افتاده بود که حتماً یک اتفاقی می‌افتد، همین چند شب پیش بود که ریخته بودند توی خونه سر کوچه‌ای و بیچاره علی آقا، موقع برگشتن از مهمونی حالش بد شده بود و نیمه‌های شب او را به بیمارستان برده بودند. از همون موقع، ترس هر شب بی‌خوابم می‌کرد، همش به خودم می‌گفتم: اگر اینجارو نشون کرده باشن چی؟ ـ با اینهمه رفت و آمد و مواظبت از زیرزمین حتماً اوناهم تا حالا فهمیدن اونجا یک چیز دندون‌گیری باید باشه، حتی فکرش هم تنم‌رو می‌لرزونه. تقصیر خودمه ـ اگر اون شب کذایی که اونارو روی دیوار همسایه دیدم، خودم گیرشون می‌انداختم حالا اینطوری از ترس این گوشه کز نمی‌کردم. آخه به من هم می‌گن مرد؟؟ خودمونیم اون شب از ترش نزدیک بود دو تا سکته‌رو یکجا بزنم ـ اصلاً نفهمیدم چطوری پریدم توی زیرزمین! ـ همسایه هم که انگار نه انگار، همش می‌گه خیالاتی شدی ـ چکار کنم خدا؟!

غروبی که دیدم اینطرفها پرسه می‌زنن شستم خبردار شد ـ کاشکی همون سر شب که مینا گفت سایه یکی‌رو روی دیوار کوچه دیده، یک کاری می‌کردم. من احمق‌رو بگو که تمام سرمایه زندگیمو اینطوری توی زیرزمین گذاشتم ـ کاشکی لااقل شیشهٔ اون پنجره کوچیکه‌رو عوض می‌کردم، می‌ترسم همون یک ذرّه شیشه شکسته امشب کار دستم بده. بیرون هم که چقدر تاریکه ـ معلوم نیست باز لامپ کوچه‌رو کی شکسته؟!

ساعت از ۳ صبح هم گذشته، انگار خبری نیست، خدارو شکر امشب هم گذشت - بهتره منهم بخوابم ـ می‌ترسم نتونم صبح زود بیدار بشم.

با صدای جیغ و داد مینا از خواب پریدم. مینا لب پله زیرزمین ولو شده بود و ضجه زنان توی سرش می‌زد. همسایه‌های طبقه بالایی و حیاط کناری، هاج و واج توی حیاط ایستاده بودند و مثل جن زده‌ها به من نگاه می‌کردند گیج و مبهوت بودم که چی شده. چشمم به زیرزمین افتاد، دنیا روی سرم خراب شد، پاهام سست شد، بیچاره شدم خدا.... پولم.... تمام سرمایه‌ام‌رو از دست دادم.

نفهمیدم چطور شد... چند روز بعد توی بیمارستان هنوز قلبم درد می‌کرد... و مینا به سختی به من فهموند که از اون صد تا قناری، فقط دو تاشون‌سالم روی درخت گوشهٔ حیاط دیده.

■

**نوشته: کلثوم قائدی ـ لارستان**

## اسیر

چشم هایش را بست، دست‌هایش را باز کرد، باد را در آغوش گرفت، مثل پرنده پرید. چشم هایش را گشود، روی تخت بیمارستان خوابیده بود. تازه همه چیز یادش آمد... پارتی آن شب و هجوم پلیس و...

خواست از جایش بلند شود، می‌ترسید پلیس برسد و گرفتار شود. هر چه تلاش کرد نتوانست از جایش بلند شود، انگار با طناب او را به تخت بسته بودند!

در اتاق باز شد و خواهرش وارد شد. از نگاه وی دانست که ترسیده است.

ـ می‌خواستی از چنگ قانون فرار کنی؟ دیگه دیر شده، تو گرفتار شدی! تو تا آخر عمر اسیر زمین هستی!

او از گردن به پایین فلج شده بود.

■

**نوشته: ولی‌الله رضی**

## سیزده به در

آقا معلم رو به صفدر علی کرد و گفت: آقای صفدرعلی خان شما می‌توانید به من بگویید با توجه به اینکه خانه شلوغی دارید و در واقع هفت نفر توی دو اتاق زندگی می‌کنید، چرا اینقدر درست خوبه، اما این آقای قنبرزاده با این قد و قوارهٔ ورزشکاری‌اش درس نخوان، تنبل و ساده‌لوحه؟

صفدرعلی از جایش بلند شد و گفت: آقا معلم من توی اتاقم یک هدبند دارم که وقتی شبها می‌خوابم به سرم می‌بندم صبح‌ها توی کلاس، درسها میان به ذهنم!

بچه‌های کلاس زدند زیر خنده. قنبرزاده که کنار تخته سیاه ایستاده بود لبانش را از خشم گزید، اما سرش را پایین انداخت. معلم چند لحظه سکوت معناداری کرد و این بار خطاب به قنبرزاده گفت: اگر از صفدرعلی خان که اعتراف به دوپینگ می‌کنه بگذریم، بچه‌های این کلاس همه زرنگ هستند، مگر تو و چند تا از دوستانت.

خسرو از جایش بلند شد و گفت: آقا اجازه؟ اشکالی نداره بالاخره هر کلاسی باید چند تا تنبل داشته باشه.

کلاس بار دیگر از خنده منفجر شد. این بار آقای معلم حسابی سرخ شد. گویی بچه‌ها دستش انداخته بودند. به طرف خسرو آمد و گوشش را گرفت و رو به صفدر علی هم کرد و گفت: شما دو نفر از کلاس اخراج می‌شوید.

چند لحظه کلاس در سکوت حیرت انگیزی فرو رفت. یکی از دانش‌آموزان به آرامی به بغل دستی خود گفت: اخراج از کلاس یعنی کارت قرمز؟ بغل دستی به زور توانست خنده‌اش را مهار بکند. صفدر علی خارج از کلاس و مدرسه هم فردی بود که باعث زحمت و دردسر می‌شد، سیزده به در از آن روزهایی بود که نحسی اش دامنگیر او و خانواده‌اش شد. آنها در کنار زمین کشاورزی پدر قنبرزاده مشغول توپ بازی و تفریح شدند.

دو خواهر و سه برادر قد و نیم قد بدون آنکه متوجه باشند، زمین کشاورزی وی را به میدان فوتبال تبدیل کرده بودند و تا ساعت دو بعد از ظهر در آن دویدند و به یکدیگر گل زدند. در عوض جوانه‌های تازه شکفته شده لگدمال شدند. پدر و مادر هم با دسته دیگری از مهمانان طبیعت به صحبت و گفتگو مشغول شده بودند، آنچنانکه از فرزندانشان غافل ماندند.

سر و کله پدر قنبرزاده ساعت سه بعد از ظهر پیدا شد. او در حالی که بیلی در دست داشت، به طرف زمین کشاورزی خود آمد وقتی بچه‌ها را توی زمین دید، خشمناک به سوی آنها دوید. بچه‌ها متفرق شدند. یکی دو تا از آنها گرفتار شده و کتک مفصلی خوردند. والدین بچه‌ها متوجه قضیه شدند و به اتفاق چند نفر دخالت کردند. سر و کله پدر قنبرزاده زخمی شد. او به سرعت به طرف شهر رفت. پس از چند دقیقه که با آژانس و مأموران کلانتری برگشت، خانواده صفدرعلی سوار بر اتومبیل به طرف کلانتری هدایت شدند.

نیمی از شب گذشته بود که خانواده صفدرعلی خسته و هلاک وارد حیاط شدند، بدون آنکه پدر همراهشان باشد. پدر مجبور بود یک شب در بازداشتگاه بماند.

صفدر وقتی وارد اتاق شد حیرت کرد، اتاق به هم ریخته بود. مادر و بقیه بچه‌ها هم وقتی اوضاع را اینگونه دیدند تعجب کردند. صفدرعلی داخل اتاق گشتی زد و با کنجکاوی به وسایل و کتابهای از هم پاشیده شده نگاه کرد. او شم پلیسی اش گل کرده بود ناگهان زد زیر خنده. مادر با صدای بلند گفت: چه خبره، خل شدی؟

صفدر در حالیکه از خنده به خود می‌پیچید و دست راستش را روی شکمش گذاشته بود گفت: هدبند! هدبندم نیست!

روز بعد خانواده قنبرزاده و صفدرعلی یک به یک مساوی زمین دادگاه را ترک کرده بودند!

■

**◀محمد جامی - تایباد**

باور کنید خودم نیز خیلی دوست دارم از داستانهای بزرگوارانی همچون جنابعالی و آقای نورآقایی «بامداد» استفاده کنم، اما متاسفانه و برخلاف گذشته‌های نه‌چندان دور، داستانهای ارسالی شما، مانند سابق نیست و من نیز صلاح نمی‌دانم با چاپ داستانهای اخیر شما، داستانهای زیبای گذشته شما را از چشم مردم بیندازم.

**◀ساغر جعفری - تبریز**

داستان بدون اسم و عنوان شما را خواندم که مربوط به یک راننده مسافرکش بود. نوشته شما بیشتر شبیه یک خاطره بود، خاطره‌ای ساده و بدون جذابیت. یادتان باشد که در یک نوشته، گره‌افکنی و بالا و پایین رفتن شخصیت‌هاست که می‌تواند آن را به یک داستان جذاب تبدیل کند.

**◀مریم آبسالان‌زاده - تهران**

داستان «اشتباه» شما را خواندم. این داستان آنقدر طولانی بود که دیگر به خواندن نرسید. فقط داستانهای کوتاه، کوتاه، یادتان نرود.

**◀مهری دهاقین از اصفهان**

داستانهای کوتاه شما را خواندم. پیشنهاد می‌کنم کمی داستانهای خارجی را مطالعه کنید تا با خلق سوژه داستان آشنا شوید.

**◀سالاری از نهبندان**

آقا یا خانم سالاری که اسم کوچک خود را مرقوم نفرموده بودید، داستان «غافلگیر» شما به دستم رسید، ولی نتوانست مرا به عنوان یک خواننده غافلگیر کند و این دقیقاً همان مشکل داستان بود، یعنی گره‌ای که شما برای داستان انتخاب کرده بودید خیلی سست و بی‌دوام بود و حتی با موردی که در ابتدای داستان به آن اشاره شده بود (خطوط تلفن خراب بود) همین گره نیم‌بند را هم با دست خود باز کرده بودید. در کارهای بعدی حتماً سعی کن روی طرح و گره داستان، بیشتر کار کنی تا بتوانی داستانی محکم و قابل قبول بنویسی.

**◀فاطمه حسین زارع از کاشان**

دو داستان از شما به نامهای«غرور» و «گل دزده» به دستم رسید، با اینکه سعی کرده بودید تا در قالب «مینی‌مالیستی» بنویسید، ولی در عمل موفق نبودید و هر دو داستان به‌طور ناقص و نیمه تمام باقی مانده است. در صورتی که باید بدانی که کوتاه نوشتن دلیل بر حذف عناصر اصلی و حیاتی داستان همچون حس تعلیق، گره‌افکنی و پایان انفجاری نیست.

**◀مهوش فولادوند از زیباشهر ورامین**

داستان ارسالی شما را با نام عروسک مطالعه کردم، با توجه به اینکه فقط یازده سال داری، آینده روشنی را برایت پیش بینی می‌کنم. خیلی دلم می‌خواست که این داستان را چاپ کنم. اما به یک دلیل این کار را انجام ندادم و آن اینکه به تلاش و مطالعه خودت همچنان ادامه دهی تا بزودی زود، داستانهای به‌مراتب قوی‌تر از شما دریافت کنم.

وقتی تقوی و پرهیزکاری به قلب راه پیدا کند در سرشت هم زیبایی بوجود می آید. • مثل چینی

# معجزه طبیعت

**قابل توجه خوانندگان گرامی**

**هر نسخه ارائه شده تنها مخصوص نوع پوست، مو و... فرد متقاضی است، بنابراین عواقب استفاده دیگران از آن به عهده نویسنده نمی‌باشد.**

به کوشش: لیلا زارع
چهارشنبه‌ها ۱۱/۳۰ - ۱۳/۳۰   تلفن: ۲۹۹۹۳۴۳۵
Leilazare 2006 @ Yahoo.com

## نامه‌های رسیده

خانم م.س از چهارمحال و بختیاری - خانم زهره کاظمی از اصفهان - خانم نوشین. الف از مسجدسلیمان - خانم ف.م از دهلران - خانم رویا نجد از بناب - خانم مرضیه کوچکی از تهران.

اسامی دوستانی که برای تشکر از مطالب ارائه شده و رفع مشکل پوستی نامه دادن:

خانم مریم سلیمانی مقدم از تهران - آقای مهران.س از تهران - آقای خوانساری از اصفهان - آقای محسن.الف از زنجان - خانم زهره رستمی از کرمان - خانم فاطمه استادرحیمی از تهران - خانم‌ها مژگان و مژده جواهری از بندرعباس - آقای عبدالله معین از کیش. از لطف همگی‌تون سپاسگزارم.

## پاسخ به نامه‌ها

◆ **آقای هوشنگ قاسمی از خرمشهر**

سلام و خسته نباشی! در ابتدا از اظهار لطف شما تشکر می‌کنم و بعد جواب سوالهای شما برادر گرامی: ۱ـ سفید شدن ارثی مو راه درمان نداره ۲ـ برای کوچکی شکمتون از قرص یا کپسول سرکه سیب یا قرصهای گیاهی «فلورسانس» می‌توانی استفاده کنی (این قرصها در داروخانه‌ها موجود است) ۳ـ برای رفع تعرق زیاد روغن زیتون‌رو به بدنت می‌مالی بعد می‌روی حمام و یکساعت بعد می‌شویی رفتن و نشستن در سونای بخار بسیار موثر است ۴ـ خواهرت برای رفع لاغری خود از قرصهای مخمر آبجو، قرص ماهی، پودر جنرال تونیک که بارها نوشتم استفاده کند در ضمن خوردن قرصهای فارماتون یا سنتروم هم در چاق شدن کمک می‌کند. ۵ـ در مورد مشکل مادر محترمتون باید پیش پزشک متخصص بروید بعد من تا ندونم ایشان چند سال دارن و به دوران یائسگی رسیدن یا نه نمی‌تونم نسخه‌ای پیشنهاد کنم. ۶ـ برای سفیدی دندان یک ق.غ پودر کف دریا رو در یک لیوان سرکه ریخته و در شیشه‌ای بزرگتر می‌ریزی (چون مخلوط ایندو تولید گاز کرده و جای بیشتری‌رو اشغال می‌کنه) از این محلول روزی ۳ بار به دندانها می‌مالی، به واسطه فلوراید طبیعی موجود در کف دریا دندانها سفید و دهان ضدعفونی می‌شه.

◆ **خانم منیر شاهرخیان از تهران**

سلام عزیزم! خوبی نازنین ترینم؟... در مورد سوال شما باید بگم که رفع کک و مک ماهها و شاید سالها طول بکشه و مبتلایان به این مشکل باید با صبوری در رفع اون اقدام کنن تو عزیز هم باید صبور باشی بعد بوراکس، اسیدبوریک، کائولن از هر کدوم یک ق.م، سفیدآب قلع و سفیدآب روی از هر کدوم یک ق.غ همه‌رو با هم مخلوط می‌کنی بعد برای هر بار مصرف یک ق.م از پودررو با یک ق.غ شیر مخلوط می‌کنی و به صورتت می‌مالی و بیست دقیقه بعد می‌شویی فقط یادت باشه در طی این مدت هیچ صحبتی نمی‌کنی و زیر چشمات هم نمی‌مالی. (۳ بار در هفته) و تا رسیدن به نتیجه دلخواه از این ماسک استفاده می‌کنی.

◆ **آقای حسن چراغیان از روستای کوشه شهرستان بردسکن**

برادر و همکار گرامی سلام! از نامه خوش خط، مرتب و خوانای شما سپاسگزارم و همچنین از لطفی که به این حقیر داری و از مطالب و لحن نوشتاریم تعریف کردی متشکرم. در جواب سوالهای شما هم باید بگم که ۱ـ برای درمان قندخون پودر «آنتی دیابتیک» که حاوی برگ توت سیاه، دانه شنبلیله، برگ زیتون، ریشه شیرین بیان و پونه است و برای مصرف هر بار ۲ ق.غ از پودررو در یک لیوان آب جوش ریخته، دم کرده و پس از صاف کردن میل کن (روزی ۲ بار) ۲ـ برای درمان فشار و چربی خون قرص روکشدار «ارگارسین» که حاوی پودر سیر است‌رو روزی ۳ بار و هربار یک قرص بعد از غذا میل کن ۳ـ برای درمان افسردگی پودر جوانه گندم یک ق.غ‌رو در یک لیوان آب یا آب میوه یا ماست مخلوط کرده و صبح و ظهر و شب میل کن و یا قطره هاپیران که حاوی گیاه علف چای است‌رو روزی دو یا سه بار و هر بار ۲۰ تا ۳۰ قطره در نصف لیوان آب یا آب میوه قبل از غذا میل کن ۴ـ برای درمان سوختگی ناشی از آفتاب گل بابونه ۲ ق.غ رو در یک لیوان آب ۳ دقیقه بجوشان سپس اون‌رو صاف کن و روزی ۲ بار به موضع بمال و نیم ساعت بعد بشوی. ۵ـ سرکه سیب و روغن زیتون از هرکدوم ۳ ق.چ، زرده تخم مرغ یک عددرو مخلوط کرده و روزی چند بار با پنبه از این لوسیون به ناخن‌ها مالیده و بعد از ۱۰ دقیقه بشوی. با این روش مشکل ناخن‌هایت رفع می‌شود. امیدوارم جواب سوالهایت‌رو گرفته باشی.

◆ **آقای وحید آزادی از اصفهان**

آقاوحید سلام! خوبی برادر گرامی؟... برای رفع مشکل شما ۱ـ از کرم ۱۰۱ خیار استفاده کن ۲ـ برای رفع دانه‌های سرسیاه آب یک عدد نارنج‌رو می‌گیری با ۵ ق.غ گلاب مخلوط می‌کنی و روزی یه بار با پنبه به صورتت می‌زنی و ۲۰ دقیقه بعد می‌شویی و در کنارش از کرم بابونه استفاده می‌کنی. ۳ـ صورتت‌رو با صابون بادام بشوی ۴ـ برای قرمزی لبات اونهارو روی هم فشار بده و تا سی بشمار در طی روز بارها این کاررو انجام بده از کرم ویتامین (آ) هم استفاده کن. در ضمن اگر کمتر سیگار و قلیون بکشی تمام این مشکلات حل

## ایمیل‌های رسیده

خانم فاطمه عسگری ـ خانم ناهید ـ خانم بنفشه ـ آقای حمیدرضا ـ خانم بهناز فتحی ـ خانم فرزانه رستمی ـ خانم مریم ماهجو ـ خانم شقایق ـ خانم راضیه محمدی ـ خانم آبیانه ـ خانم مهسا حسن‌پور ـ خانم الهه ایکانی ـ خانم شهرزاد علی‌پور ـ آقای محمد حسین معینی ـ خانم آرامش، ۵۵۵ ـ خانم ستایش. ک ـ خانم بهاره.م.پ.ز ـ خانم مائده تکاپویی ـ خانم فاطمه استاد رحیمی ـ خانم سوگل ـ خانم لاله خانی ـ خانم خانزاد

## پاسخ به ایمیل‌ها

◆ **آقای محمدحسین معینی از تهران**

آقا محمد سلام! شما برای درمان ریزش موهات از محلول قزل گون و برای تقویت اون از محلول رزماری استفاده کن. سرت رو هم با صابون رزماری بشوی. در ضمن ریختن ۱۰۰ تا ۱۵۰ تار مو در روز طبیعی است.

◆ **خانم مهسا حسن نصیری**

مهسا جان سلام! شما برای رفع سفیدی موی سرت از عرق سیر می‌تونی استفاده کنی. در ضمن اگر ارثی باشد راه درمان آن تفاوت می‌کند.

◆ **خانم فرزانه رستمی**

فرزانه جان سلام! شما قرص و کپسول سرکه سیب رو در عطاری‌ها یا داروخانه‌ها پیدا خواهی کرد.

◆ **آقای عباس سوری از تویسرکان**

سلام داداش خوبم! مرسی که منو بخشیدی و هزار باره سپاسگزارم. در ضمن من همیشه آماده پاسخگویی به سؤالات تو هستم. از هدیه بسیار زیبایت هم متشکرم. اما حیف که با تموم دقتی که در بسته‌بندی اون کرده بودی این هدیه زیبا شکسته به دستم رسید. اما باز هم از تو و لطفت ممنون هستم یادت نره اگه اومدی تهران بیا دفتر مجله. مواظب خودت باش.

◆ **آقای حمیدرضا از ؟**

آقا حمید سلام! به دنیای سبز ایمیل من خوش اومدی. شما برای رفع مشکلت کپسول آموکسی سیلین رو تهیه و زیر نظر پزشک و هر ۸ ساعت یک عدد با یک لیوان آب میوه میل کن (چهار تا پنج هفته). در ضمن به هیچ وجهی به جوشها دست نزن تا خدای نکرده جای اونها باقی نمونه. لطف کن بعد از این مدت نتیجه رو به من اطلاع بده سپاسگزارم.

◆ **خانم الهه ایکانی**

سلام همراه! خوبی؟... شما برای رفع لک آفتاب با توجه به نوع پوستت می‌تونی سرکه سیب یا انگور روزی ۲ بار روی لکها بمانی و یا گوجه فرنگی‌رو رنده می‌کنی آب اون‌رو می‌گیری یک ق.چ گلسیرین بهش اضافه می‌کنی به صورتت می‌مالی و ۲۰ دقیقه بعد می‌شویی (روزی یکبار).

## برازجان: مهددلیران استعمار ستیز

بقیه از صفحه ۲۹

### شخصیت‌ها و مفاخر

برازجان و شهرستان دشتستان مفاخر زیادی را در دامان خود پرورده است. شماری از مفاخر برازجان عبارتند از: آیت‌الله شیخ محمدحسن مجاهد برازجانی (از رهبران قیام دلیرمردان جنوب علیه استعمارگران)، میرزا محمدخان برازجانی (از سران مبارزه با استعمار)، دکتر سیدمحمدمهدی جعفری (از همرزمان آیت‌الله طالقانی)، منوچهر آتشی (شاعر معاصر)، علیمراد فراشبندی (نویسنده کتاب برازجان سنگر مجاهدین)، فرج‌الله کمالی (سراینده دیوان شعر دشتستونی)، نادم (شاعر مشهور برازجان)، دکتر احمد برازجانی (قدیمی‌ترین پزشک برازجان)، دکتر داریوش اکبرزاده (نویسنده کتاب فرهنگ گویش دشتستانی)، محمدجواد فخرایی (نویسنده کتاب تاریخ دشتستان)، حبیب‌الله قاسمی (نویسنده کتابهای جغرافیای تاریخی دشتستان و فرهنگ و ادبیات مردم دشتستان)، عبدالرحیم شاه‌حسینی (خوشنویس)، وحید عرفان (نویسنده کتاب شاعران دشتستان بزرگ).

O **منوچهر آتشی شاعری از خطه دشتستان:** آتشی سال ۱۳۱۰ خورشیدی در روستای «دهرود» دشتستان (برازجان) پا به عرصه گیتی گذاشت و از بلندآوازترین شاگردان نیما یوشیج پدر شعر نو ایران بود.

از منوچهر آتشی چند مجموعه شعر باقی مانده که معروف‌ترین آن «دیدار در فلق» نام دارد که سال ۱۳۴۸ انتشار یافت و نخستین مجموعه شعر وی با نام «آهنگ دیگر» سال ۱۳۳۹ منتشر شد. دیگر آثار این شاعر تاثیرگذار جنوبی عبارتند از: آواز خاک، وصف گل سوری، گندم و گیلاس، زیباتر از شکل قدیم جهان، چه تلخ است این سیب و حادثه در بامداد.

آتشی پاییز امسال در تهران خاموش شد و جمعی از مردم وفادار استان بوشهر که از مرگ شاعر سرزمین خود باخبر شده بودند، با سنج، دمام و شیپور در مراسم تشییع پیکر منوچهر آتشی در کنار تالار وحدت تهران حضور یافتند و در اندوه خاموشی آتشی، نوای «واویلا سالار» سر دادند.

گروه دمام‌نوازان بوشهری در این حرکت پرشور و تحسین‌برانگیز، مراسم همنوازی پرسوز و گدازی را در سوگ آتشی به اجرا درآوردند که حاضران را به شدت متاثر کرد. سرانجام، پیکر منوچهر آتشی در بوشهر در مرقد امامزاده عبدالمهیمن و در جوار آرامگاه سردار شیخ حسین چاه‌کوتاهی از مبارزان نهضت جنوب علیه استعمارگران آرام گرفت.

■

---

## کشتزارهای خیانت و فساد

بقیه از صفحه ۱۹

پزشکی و بهداشت سنگین‌ترین رقم‌ها را در افغانستان به خود اختصاص می‌دهند. اعتیاد به هروئین و تریاک در افغانستان به‌گونه‌ای در اغلب خانواده‌ها رواج دارد و به جهت هزینه نسبتاً کم و در دسترس بودن آن، تعداد افراد معتاد همواره رو به افزایش می‌باشد. اما آمار تکان‌دهنده از تعداد معتادان زن خبر می‌دهد که در حدود ۴۰ درصد از مجموع معتادان را تشکیل می‌دهد و این امر در افغانستان با آنکه پیشینه‌ای بسیار طولانی در مصرف مواد مخدر درمیان جمعیت خود دارد، یک پدیده کاملاً تازه محسوب می‌شود که کلیه کارشناسان را به تعجب واداشته است. از این هم عجیب‌تر آنکه درمیان زنان معتاد، بیشتر از نیمی در سنین میان ۱۵ تا ۴۰ سال قرار دارند که چنین فاجعه‌ای، تبعات اجتماعی و بهداشتی عدیده‌ای را در افغانستان به دنبال خواهد داشت. چرا که طبقه سنی مذکور از نظر اجتماعی و خانوادگی یک طبقه سنی فعال محسوب می‌شود و از جمله باردار شدن که اعتیاد می‌تواند اثرات مخرب بسیاری روی نوزاد بوجود آورد. درواقع چنین پدیده‌ای در افغانستان که کشوری سنتی و مسلمان می‌باشد، به‌واقع غیرقابل توجیه به نظر می‌رسد.

### موقعیت مشکل

در این میان کارشناسان، حامد کرزای، رئیس جمهور افغانستان را در موقعیتی دشوار می‌دانند. آنان معتقدند که حامد کرزای برای ثبات کشور و ادامه روند دمکراسی و کنترل کامل کشور و از همه مهمتر برای ادامه حکومت خود، نیاز مبرم به استانداران و فرمانداران محلی و نیروهای نظامی و سیاسی وفادار به آنها دارد. اما اینان همان کسانی هستند که به شک می‌رود در کارتل عظیم مواد مخدر در افغانستان شرکت دارند. و اینجاست که حامد کرزای با یک انتخاب غیرممکن مواجه است.

در این موقعیت حساس بسیاری معتقدند که کرزای باید تعارف را کنار بگذارد و پاکسازی را از خانه خود در کابل آغاز کند و بعد هم به مسوولان محلی بپردازد، اما حتی این توصیه‌کنندگان هم معتقدند که کرزای بدون کمک از خارج قادر نخواهد بود تا به جنگ با مواد مخدر بپردازد، حتی اگر این کمک از جانب کشورهای همسایه که در این خصوص تجربه بیشتر و بهتری دارند، فرارسد.

■

الهه رضایی دوست
۵ ساله از تهران
پیش‌دبستانی نمونه

سوگند مکاری
دانش‌آموز کلاس دوم ابتدایی مدرسه شهید حبیب‌زاده (۱) ناحیه یک رشت، با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شد.

زهرا واقف کودهی
که در پیش دبستانی و آمادگی فرشتگان رشت، بعنوان یکی از نمونه‌ها شناخته شد.

قطع ریزش موی سر در یک هفته
رشد موهای ریخته شده و ضخیم شدن تارهای مو با تضمین
گیاه درمانی بهگل [ زرین ]
۲۲۳۰۲۰۱۹-۲۲۵۳۶۲۰۸
۰۹۱۲۲۷۹۹۹۲۴

دوخت پیراهن مبل
برای انواع مبل‌ها
۷۷۹۳۰۸۸۸

قنادی تیفانی
بابیش از ۴۵ سال سابقه کار
شبهای شادی با کیک وشیرینی‌های تیفانی
WWW.TIFFANY BAKERY.Com
آدرس: خیابان بهبودی نبش نصرت ۶۰۴۲۹۷۹ ـ ۶۰۳۳۸۱۶ فاکس: ۶۰۳۸۹۳۳
تیفانی در تهران و ایران هیچ شعبه‌ای ندارد

خانه موی ایران
خانه موی ایران شعبه ندارد
◇ اولین موسسه ترمیم مو در ایران
◇ روش تین اسکن از آمریکا
◇ زیر نظر متخصص ترمیم مو از کانادا
◇ از یکصد تار مو تا یکصد هزار تار مو
◇ بدون عمل جراحی
نشانی: ولیعصر، جنب سینما آفریقا، طبقه سوم
تلفن: ۸۸۰۰۲۸۰-۸۸۹۳۱۲۳
۸۸۹۹۸۲۸-۸۸۹۳۱۲۳
Email:khaneh_e_moo@Hotmail.com

نخستین و مهمترین عوامل نیکبختی انسان عبارتست از خلق و خوی خود او • شوپنهاور

## اسامی برندگان جدول شماره ۳۲۱۴

۱. خانم صفورا قربانپور از رامسر
۲. آقای ابوالقاسم انوشیروانی از مشهد

از بین عزیزانی که هر هفته جدول مجله را صحیح حل کرده و به دفتر مجله ارسال نمایند، دو نفر به قید قرعه انتخاب و به هر یک هدیه‌ای به رسم یادبود تقدیم می‌گردد

جوایز برندگان مستقیما به آدرس آنها ارسال خواهد شد

# جدول

زیر نظر: واحد جدول و سرگرمیها

## جدول متقاطع
## معلومات عمومی

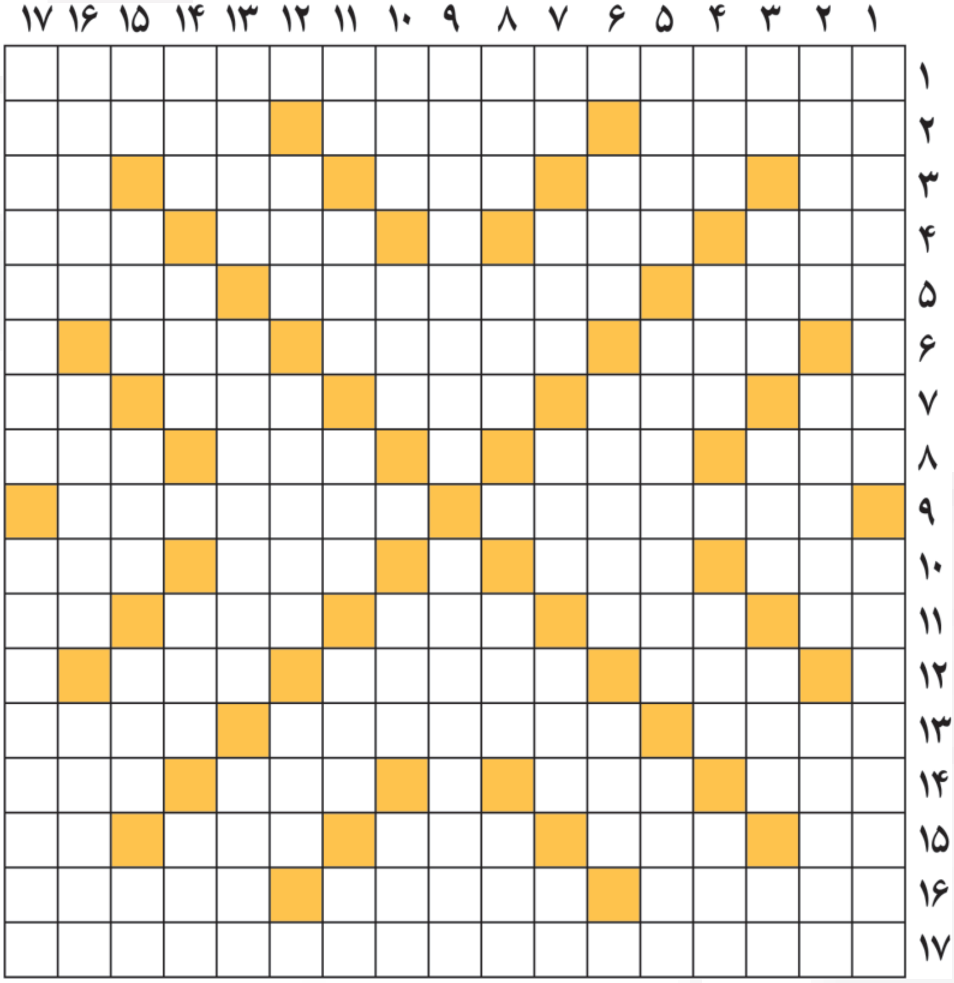

| | ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۱۱ | ۱۲ | ۱۳ | ۱۴ | ۱۵ | ۱۶ | ۱۷ |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ۲ | | | | | | ■ | | | | | | ■ | | | | | |
| ۳ | | | ■ | | | | ■ | | | | ■ | | | | ■ | | |
| ۴ | | | | ■ | | | | ■ | | ■ | | | | ■ | | | |
| ۵ | | | | | ■ | | | | | | | | ■ | | | | |
| ۶ | | ■ | | | | ■ | | | | | | | | | | ■ | |
| ۷ | | | ■ | | | | ■ | | | | ■ | | | | ■ | | |
| ۸ | | | | ■ | | | | ■ | | ■ | | | | ■ | | | |
| ۹ | ■ | | | | | | | | ■ | | | | | | | | ■ |
| ۱۰ | | | | ■ | | | | ■ | | ■ | | | | ■ | | | |
| ۱۱ | | | ■ | | | | ■ | | | | ■ | | | | ■ | | |
| ۱۲ | | ■ | | | | ■ | | | | | | ■ | | | | ■ | |
| ۱۳ | | | | | ■ | | | | | | | | ■ | | | | |
| ۱۴ | | | | ■ | | | | ■ | | ■ | | | | ■ | | | |
| ۱۵ | | | ■ | | | | ■ | | | | ■ | | | | ■ | | |
| ۱۶ | | | | | | ■ | | | | | | ■ | | | | | |
| ۱۷ | | | | | | | | | | | | | | | | | |

### افقی:

۱- از شعرای بزرگ عهد صفویه که دیوان اشعارش مشتمل بر مثنوی‌های «خلد برین» و «ناظر و منظور» است ۲- امیر شرف‌الدین محمود شاه و بسیار ثروتمند - کتابی بسیار مشهور از «محمود دولت‌آبادی» - شهری در استان اصفهان ۳- نقش تئاتر - «لوده» ناتمام! - حمله در جنگ - جشنی در قدیم که ایرانیان روز دهم بهمن برپا می‌کردند - حرف ربط ۴- ابریشم پست - تظاهر به نیکوکاری - امیدواریم در کار هیچ کدام از شما از عزیزان نیفتد - در غربت بهتر توان زد ۵- درخشان - جگرگوشه صدف - کتاب ثبت رکوردهای جهان ۶- چراغ آسمان در هنگام شب - مارکی بر ساعت - بزرگوار شدن ۷- حرف نفی - کشتی جنگی - از حبوبات - عسل و انگبین - فستیوال سینمایی فرانسه ۸- رها و آزاد - فصل برداشت محصول - از آلات موسیقی - دام صیاد ۹ - اثری از «مارسل پروست» نویسنده فرانسوی - از رودهای مقدس هندیان که به خلیج بنگال می‌ریزد ۱۰- پژواک صدا - سال آذری - سال گذشته - پول خرد جامائیکا ۱۱- «شما»ی انگلیسی - از درختان همیشه سرسبز - مخزن سوخت در وسایط نقلیه - آتش - تصدیق آلمانی ۱۲- گرو گذاشتن - نوعی خوراکی از گندم و گوشت - گهواره ۱۳- جای تاریک و نمدار - اثر مشهور «ابن‌الندیم» راجع به لغات ملل مختلف و خطوط آنها - برج معروف پاریس ۱۴- گرمی آتش - پایتخت سوئیس - گمراهی و سرگردانی - خانه بزرگ ۱۵- بار و همراه آشغال - گاوآهن - دوش و کتف - نوعی بازی شبیه به شطرنج - شهر زیارتی نزدیک پایتخت ۱۶- شاعر و منتقد ایرلندی و مبشر نظریه معروف «هنر برای هنر» - اگر «دن» به ابتدای آن اضافه کنیم، اثری است از «سروانتس» - از نژادهای ناآرام اروپایی ۱۷- از ادبا و نویسندگان بزرگ ایرانی که ناصرالدین شاه او را به ریاست دارالفنون گماشت.

### عمودی:

۱- امپراتور اروپای غربی و پادشاه فرانکها که ارتش بزرگی برای خود فراهم آورد - از رؤسای جمهور آمریکا بعد از جنگ دوم جهانی ۲- شهری در ایتالیا - نام مؤسس سلسله مغولهای ایران که قلعه الموت را گرفت و ملاحده را نابود کرد - کسی که برای تهذیب نفس ریاضت بکشد ۳- از زن نباید پرسید! - نقره - میوه‌ای است از نوع شفتالو، اما درشت‌تر، پرآب‌تر و شیرین‌تر - از امپراتوری‌های مقتدر باستان - حرف انتخاب ۴- نهایت زمان عمر - از آن مرغ خوش‌تر است - اسب قهوه‌ای رنگ - طبع و سجیه ۵- موزه‌ای معروف در پاریس - از امپراتوران روم باستان که شخصی فیلسوف مسلک بود - شاعر پارسی‌گوی هندوستان با آثاری چون «ظلم حیرت» و «طور معرفت» ۶- کاشت به امید باران - بلدرچین - یکی از پهلوانان ایران زمین در عهد منوچهر که تیرانداز ماهری بود ۷- سرسلسله اعداد - گندم آسیاب دیده - نام چاهی در جهنم - قهرمان تروا - دانشمند آلمانی که در سال ۱۸۸۲ میلادی ثابت کرد که یگانه علت بروز و انتشار مرض سل، باسیل مخصوصی است ۸ - آلوی کوهی - از گرفتنی‌ها - محصول زمستان - حاکم و مرزبان ۹ - از مشاهیر دانشمندان و فلاسفه معاصر شاه عباس کبیر - اثری از نویسنده ایرانی «صادق هدایت» ۱۰- خشم و غضب - توده غله - شکستن و یکی از حرکات حروف فارسی - قوم لعن شده ۱۱- تلخ عرب - موی بلند سر - از وسایل جنگ و ورزش - وجود دارد - حرارت شدید بدن بیمار ۱۲ - گرم نیست - خوشحال و شادمان - سوره‌ای در قرآن مجید ۱۳- شراب - کتابی از «اوهنری» نویسنده داستانهای کوتاه آمریکایی - بیم و ترس ۱۴- پول خرد هندوستان - یل و پهلوان - ول و آزاد - یکی آن صدا ندارد ۱۵- از نت‌های موسیقی - پوست درخت خرما، نارگیل و فوفل - برادر مرگ - بشقاب بزرگ - نفی عرب ۱۶- از اعیاد اسلامی - مؤلف گرانقدر «اصول کافی» - از نامهای مقدس باریتعالی ۱۷- اثری از «ویلیام فالکنر» نویسنده آمریکایی - یکی از قله‌های رفیع هیمالیا.

**طراح: حسن چراغیان - روستای کوشه بردسکن**

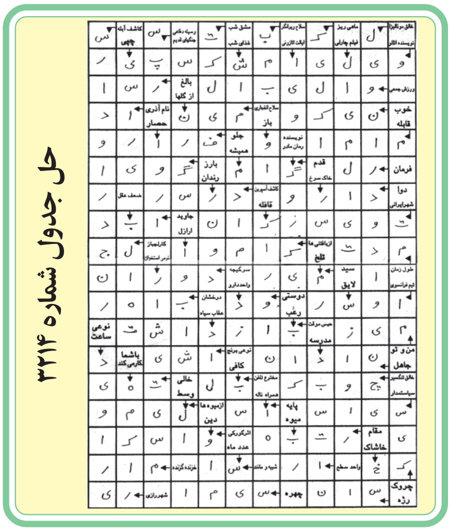

حل جدول شماره ۳۲۱۴

با هوش خود
کلنجار بروید

**سیروس گنجوی**

## کدام ضرب‌المثل

آن کدام ضرب‌المثل است که در آن، کلمات «گوساله»، «روزگار» و «گاو» به کار رفته است؟ این مثل، انسان را تشویق به بردباری می‌کند و به همان معنی «گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی» می‌باشد.

## «هات داگ» متعلق به کیست؟

این سه آقا پسر که اول اسمشان با حروف لاتین نشان داده شده است، از یک اغذیه‌فروشی سه نوع غذای آماده خریده‌اند. یکی از آنها «هات‌داگ» گرفته است، اما دو نفر دیگر که نظرشان عوض شده ادعا می‌کنند که «هات‌داگ» مال آنهاست. آیا می‌توانید کشف کنید که «هات‌داگ» متعلق به کدامیک از آنها می‌باشد؟

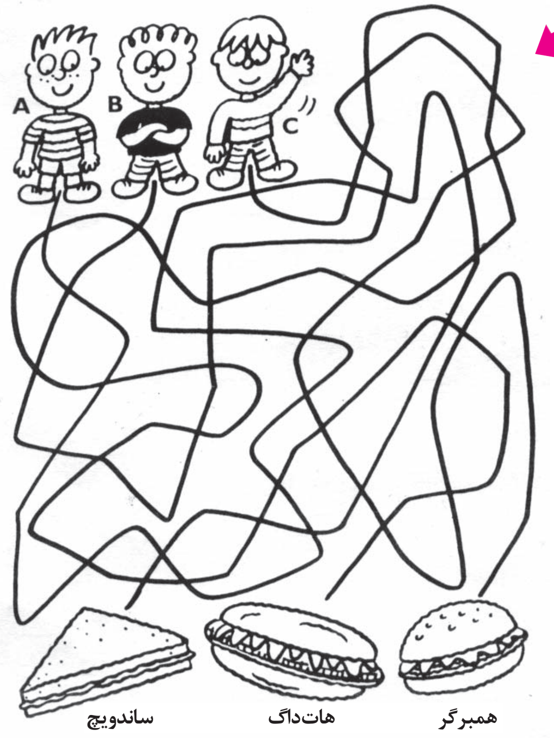

## آیا می دانید؟

پاسخها در صفحه ۵۵

**معلومات عمومی خود را با این ۵ پرسش آزمایش کنید:**

۱ـ غذای «اپریتیف» چه وقت سرو می‌شود؟

**الف** – قبل از غذای اصلی **ب** – همراه با آن **ج** – بعد از غذا؟

۲ـ کدام مشت‌زن سوئدی، قهرمان بوکس سنگین وزن جهان در سال ۲۰۰۵ شد؟

۳ـ جایزه صلح نوبل ۱۹۷۳ میلادی، مشترکاً به دکتر «هنری کیسینجر» و چه کسی اعطاء شد؟

۴ـ در «لیتوگرافی» لیتو به چه معنی است؟

۵ـ محل زندگی شیرها در آمریکای جنوبی است یا در آفریقا؟

## نقطه به نقطه

برای آنکه کشف کنید این آقای نقاش چه تابلویی کشیده است، شماره‌ها را از یک تا ۶۷ به یکدیگر وصل کنید.

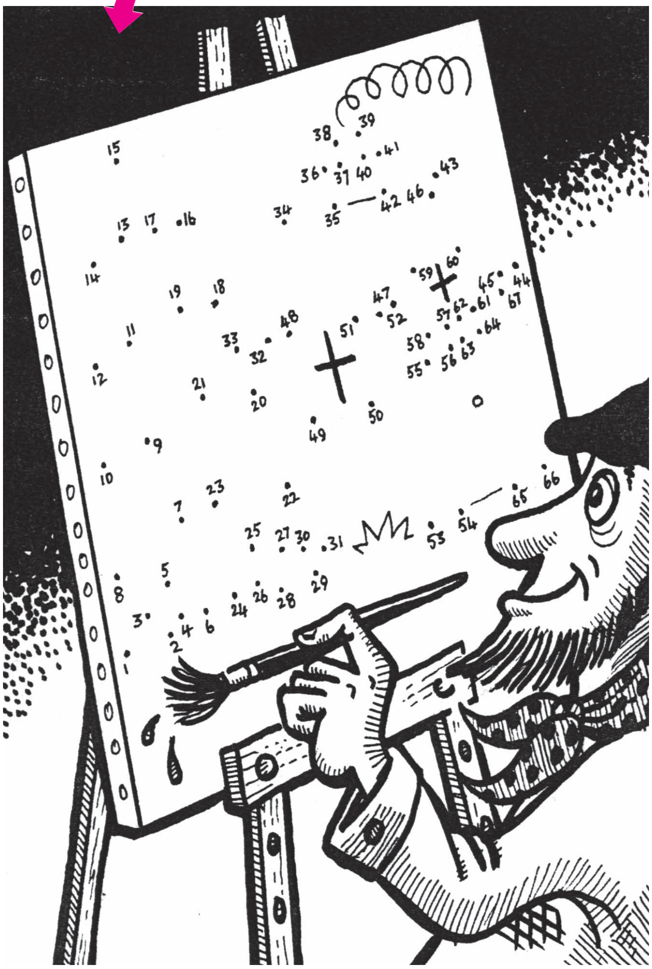

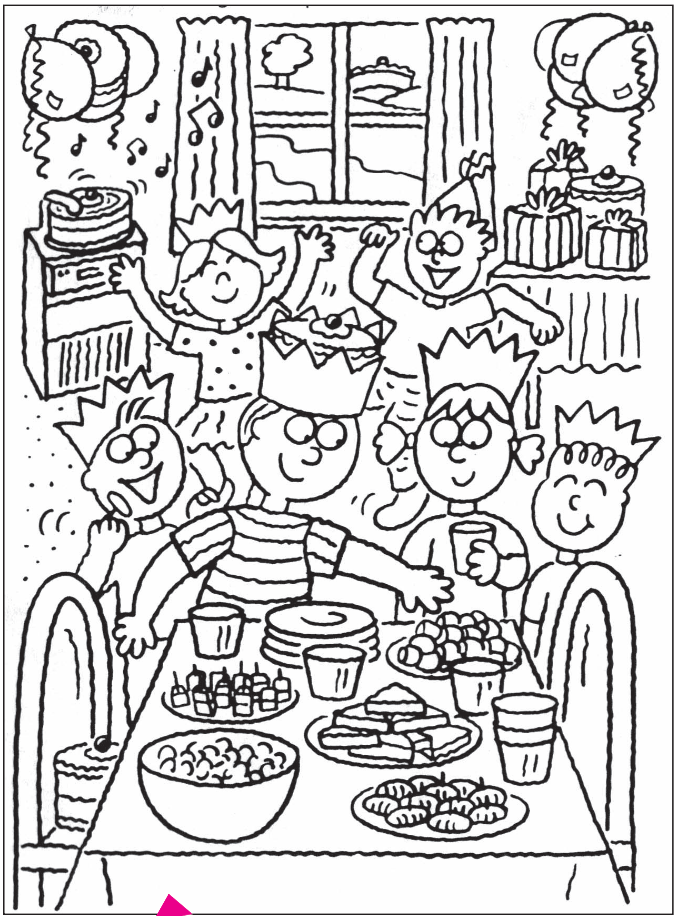

## چند کیک می بینید؟

روز اول سال نو میلادی که مصادف با تولد «ژان» بود، بچه‌ها جشن گرفتند و هر کدام یک کیک آوردند. با دقت به این تصویر نگاه کنید و بگویید چند کیک در تصویر پنهان شده است؟ آنها را علامت بزنید؟

باران همیشه از سقف‌های سست به داخل اتاق می‌چکد و شهوت از مغز پوک ●بودا

**زیر نظر: جعفر گودرزی**

Email:Maha _Parsa @yahoo.com

# اشک و لبخند سیمرغ ۲۴

**عرفان**

### ☐ پایان تمدن

بد نیست جمله‌ای هم از آناتول فرانس در خصوص سینما بخوانید.

او می‌گوید: سینما تبلور بدترین آرمان بشری است. سینما پایان جهان نیست، اما پایان تمدن است.

### ☐ یک صف همیشگی

یک مسأله به ذهن من رسید و آن این که هر سال بر تعداد فیلمهایی که از این جشنواره به آن جشنواره در صف طویل اکران می‌مانند و نمی‌توانند اکران شوند، اضافه می‌شود و کسی هم نیست که پاسخگوی این مسأله باشد.

### ☐ دریغ از پارسال

این که جشنواره فیلم فجر یک رویداد مهم است شکی نیست اما آنچه بر اهمیت آن می‌افزاید، حضور آثار کیفی است. جریان‌سازی سالم به همراه ایجاد امکانات مسافری برای فیلم‌سازان از مسائلی است که باید به آن اهمیت داده شود. متأسفانه در روز اول جشنواره کیفیتی در فیلمها ندیدیم و سال به سال دریغ از پارسال بود.

### ☐ مزه ملس

واقعاً باید حرفهای قدیمی‌ها و بزرگان را قاب کرد. از قدیم گفته‌اند در جشن و مراسمی که بزرگان حضور ندارند، آن مراسم لطف چندانی ندارد تصورش را بکنید در جشن ۲۴ سالگی سینمای ایران بزرگان سینما حضور ندارند بزرگانی که به نوعی به اعتبار بخشی جشنواره و سینما می‌افزایند. عدم حضور کیمیایی، بیضایی، مهرجویی، مخملباف، کیارستمی و... محسوس است و جشنواره بدون آن‌ها کمتر طعم و مزه دارد و با فیلمهایی که دیدیم مزه جشنواره ملس‌تر شد!

### ☐ داستان مضحک

فیلم یک شب ساخته نیکی کریمی را در اولین روز جشنواره برای اهالی مطبوعات نمایش دادند. فیلمی که اگر از هر جای آن نیم ساعت کم کنی هیچ اتفاقی نمی‌افتد و شاید بتوان آن را کم‌هزینه‌ترین فیلم جشنواره دانست که فقط از یک فیلم و اتومبیل حمل ماشین در حال حرکت که بازیگران در آن نشسته‌اند.

یک شب این قدر خسته‌کننده و ریتم آن کند است که اعصاب آدم را به هم می‌ریزد. این طور قصه‌ها هر چقدر به فضای مستندگونه نزدیکتر باشند و چه مستندگونه بودن خود را فقط کنند، بهتر است وگرنه در این فضا و موقعیت بخواهی داستان تعریف کنی مضحک از آب درمی‌آید.

### ☐ امان از پیری

من سالهاست که دیگر عکس جدید نگرفته‌ام و هر کجا هم که قرار باشد کارتی برایم صادر شود عکس سالها قبل که عینکی داشتیم و موی پرپشتی و ریش توپی همان را ارائه می‌دهیم. برای کارت جشنواره امسال هم، همین عکس را دادم و کارت برایمان صادر شد. اما در همان روز اول جشنواره مسوول کنترل کارت، از ورودمان به سینمای مطبوعات جلوگیری کرد. ما هر چقدر توضیح می‌دادیم که به خدا این عکس خودم است توی مخ مسوول کنترل نمی‌رفت و اگر یکی از بچه‌های فارابی به دادمان نمی‌رسید و وساطت نمی‌کرد باید می‌رفتیم و یک عکس جدید می‌گرفتیم و کارت جدید برایمان صادر می‌شد شاید به اختتامیه می‌رسیدیم.

### ☐ جشن خمیازه

جمعه ۳۰ دی ماه اولین روز جشنواره اکثر سینماهای جشنواره خلوت و در خمیازه‌های کشدار روزگار گذراندند. وقتی به جز سینما صحرا به سینماهای دیگر هم سری زدم نه از آن صف‌های طویل خبری بود و نه جنجال و هیاهو و...

### ☐ عاجزانه

در چند روز اول جشنواره این جمله را چند بار در ذهنم مرور کردم و حال عاجزانه از فیلمسازان می‌خواهم این جمله را التماس کنم که: تا سینما نمرده است فیلم خوب بسازید سینما را از حال احتضار نجات دهید.

### ☐ چرا؟!

راستی چرا فیلمسازان ایرانی با وجود تمامی حرف و حدیث‌ها درباره عدم علاقه حضورشان در جشنواره، تمامی انرژی خود را صرف رساندن فیلمشان به جشنواره می‌کنند و اگر جایزه‌ای هم به آنان تعلق نگیرد دلگیر و آزرده می‌شوند. چرا عده‌ای دل و زبانشان یکی نیست؟

### ☐ رنج فیلم‌ها

سینمای ما متأسفانه با داشتن تاریخچه کوچک، خودش هم سینمای نوپایی است و فیلمها هم هر سال سیر نزولی پیدا می‌کنند. فیلم‌های ما هر سال از دو چیز رنج می‌برند عدم خلاقیت و غرق شدن در عادت‌ها.

وقتی جشنواره فیلم فجر با یک فیلم ساده انگارانه و... مثل کارگران مشغول کارند و یک شب شروع می‌شود، باید خیلی زود نتیجه‌گیری کرد.

### ☐ افتتاحیه با آبمیوه‌های تاریخ گذشته

مراسم افتتاحیه جشنواره فیلم فجر امسال با مراسم افتتاحیه سالهای دیگر جشنواره زمین تا آسمان فرق داشت و به ما آموخت که باید برای برگزاری مراسم افتتاحیه با اورژانس و چند دستگاه آمبولانس هم هماهنگ بود. زیاد تعجب نکنید چرا که در مراسم افتتاحیه جشنواره امسال و برای پذیرایی حاضران، آبمیوه تدارک دیده بودند و چشمتان روز بد نبیند که همه آبمیوه‌ها تاریخ گذشته بود، و به نوعی فاسد بوده‌اند.

آبمیوه‌های توزیعی بین میهمانان سه هفته از تاریخ انقضایش گذشته بود و به راحتی بین میهمانان پخش می‌شد. وزیر فرهنگ و ارشاد هم وقتی موضوع را متوجه شد دستور پی‌گیری این مسأله را از عوامل وزارت کشور صادر شد.

### ☐ تا کی عجله

این بزن و دررو و بدو و بیار و ببر و شتاب و... تا کی در جشنواره فیلم فجر ما وجود دارد خدا عالم است.

جالب است بدانید برای روز اول سینمای مطبوعات در جشنواره فیلم کارگران مشغول کارند را در نظر گرفته بودند، اما به دلیل آماده نشدن کپی ۳۵ میلی‌متری فیلم، نسخه ویدیویی این فیلم برای مطبوعاتی‌ها به نمایش درآمد.

### ☐ فیلم های سینمایی بازی رایانه‌ای می‌شود

ساخت بازی های رایانه ای از روی فیلم های شاخص ایرانی در دستور کار قرار گرفت.

وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در این خصوص گفت: این بحث در شورای هنر، از شوراهای انقلاب فرهنگی به صورت جدی چند جلسه‌ای است که دنبال می‌شود. آخرین تدبیر این بود که وزارت فرهنگ و ارشاد یک کمیته کاری یا به تعبیری یک مرکز یا بنیادی مخصوص پیگیری چنین اندیشه ای با مشارکت دستگاه های مختلف تاسیس کند تا به کمک چند وزارتخانه و سازمان دیگر هم که می‌توانند در این موضوع دخیل باشند اساس نامه‌ای برای چنین کار بزرگی تهیه شود.

## حال رضا ایران‌منش رو به بهبودی است

چندی پیش رضا ایران‌منش بازیگر و سینماگر متعهد و بااخلاق سینمای کشورمان در بیمارستان آتیه بستری شد.

رضا که سالهاست بر اثر عوارض ناشی از بمب‌های شیمیایی با این بیماری دست و پنجه نرم می‌کند و سرفه‌های ممتد و جانسوزش آه از نهاد آدمی برمی‌آورد، با چشمانی اشک‌بار روی تخت خوابیده بود. وقتی ما را دید لبخندی بر روی لبانش نشست و به زحمت از ما تشکر کرد که به ملاقات او رفته‌ایم.

رضا دو - سه هفته قبل به دلیل عوارض شیمیایی دچار تشنج شد و به کما رفت، اما خدا را شکر درحال حاضر، حالش رو به بهبود است و تقریباً در وضعیت عادی به سر می‌برد. رضا از آن بچه‌های باصفا و با مردم سینما و جنگ است که با درد و تنگی نفس روزگار می‌گذراند و به قولی می‌سوزد و می‌سازد. او متولد ۱۳۴۶ و دارای مدرک کارشناسی بازیگری از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران و کارشناس ارشد کارگردانی از دانشکده تربیت معلم است.

برای رضا و همه جانبازان آرزوی شفای عاجل و سلامتی و شادکامی می‌کنیم. شما هم آمین بگویید.

عکس از:
سمیه میری

# نکته هایی که فیلمسازان درباره فیلمهایشان گفته‌اند

## بخشی از خاطراتم

**انسیه شاه حسینی**

موضوع فیلم شب به خیر فرمانده بخشی از خاطراتم در زمان جنگ بود که در عملیات طریق‌القدس در بستان برایم پیش آمده بود.

شخصیت اصلی فیلم من زن خبرنگاری است که هیچ تجربه‌ای از جنگ ندارد و ناگهان در کوران حوادث جنگ خود را پیدا می‌کند در این فیلم سعی کردم نگاه متفاوتی با مقوله جنگ از دیدگاه یک زن داشته باشم.

در طول کار اصلاً به بردن جایزه در جشنواره فکر نکردم بلکه از خدا و شهدا خواستم که به این فیلم آبرو بدهند.

## نقض یک ادعا

**ابراهیم حاتمی کیا**

فیلم «با نام پدر» قصد دارد در ردیف چهاردهم دوران فیلمسازی‌ام بایستد. می‌گویم قصد دارد چرا که هنوز قد و قامت کامل آن برایم تجلی عینی پیدا نکرده است. بعد از نامرادیهای فیلم موج مرده گفته بودم که دیگر از دنیای نسل جنگ فیلمی نخواهم ساخت، ولی به نام پدر نقض این ادعاست. قطعاً شما هم چون خودم دلیل می‌خواهید.

صادقانه می‌گویم که هیچ جوابی جز انتظار پاسخ آن از درون فیلم به نام پدر ندارم. خدا کند جواب خردمندای داشته باشد

## یک فروتن دیگر

**مازیار میری**

از روزی که نوشتن فیلمنامه به آهستگی را شروع کردیم برای بازی به محمدرضا فروتن فکر می‌کردم و از همان اوایل در جریان بود و موافقتش را هم اعلام کرد. بزرگ ترین حسن فروتن، اعتمادش به من بود که بگذارد فروتن دیگری خلق شود و این از بازیگر بودن اوست.

من در فیلم قبلی ام از این جنس سینما یعنی استفاده از نابازیگران بهره گرفته بودم، به همین دلیل بود که فروتن به درستی به ذهنیت من نزدیک شد و آن چه را که می‌خواستم اجرا کرد. بارها در صحنه اشاره کرد: هر جا که دارم بازی می‌کنم جلویم را بگیر.

## بهترین کارگردانان جشنواره فیلم فجر

در طول ۲۳ دوره برگزاری جشنواره فیلم فجر، جایزه سیمرغ بلورین بهترین کارگردانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و هست و شاید کمتر بتوان این موضوع را پیش بینی کرد که جایزه این بخش هر سال نصیب چه کسی می‌شود، با ذکر این نکته که در دوره اول جایزه‌ای برای این بخش وجود نداشته نگاهی آماری به دوره‌های دیگر و این جایزه داریم.

**جشنواره دوم**
خسرو سینایی برای فیلم هیولای درون
**جشنواره سوم**
یدالله صمدی برای فیلم مردی که زیاد می‌دانست
**جشنواره چهارم**
کیانوش عیاری برای فیلم تنوره دیو
**جشنواره پنجم**
عباس کیارستمی برای فیلم خانه دوست کجاست
**جشنواره ششم**
کیانوش عیاری برای فیلم آن سوی آتش
**جشنواره هفتم**
محسن مخملباف برای فیلم بای‌سیکل‌ران
**جشنواره هشتم**
داریوش مهرجویی، برای فیلم هامون
**جشنواره نهم**
واروژ کریم مسیحی برای فیلم پرده آخر
**جشنواره دهم**
رخشان بنی‌اعتماد برای فیلم نرگس
**جشنواره یازدهم**
سیروس الوند برای فیلم یکبار برای همیشه
**جشنواره دوازدهم**
محمد بزرگ‌نیا برای فیلم جنگ نفت‌کشها
**جشنواره سیزدهم**
داریوش مهرجویی برای فیلم پری
**جشنواره چهاردهم**
کیومرث پوراحمد برای فیلم خواهران غریب
**جشنواره پانزدهم**
مجید مجیدی برای فیلم بچه‌های آسمان
**جشنواره شانزدهم**
ابراهیم حاتمی‌کیا برای فیلم آژانس شیشه‌ای
**جشنواره هفدهم**
رسول ملاقلی‌پور برای فیلم هیوا
**جشنواره هجدهم**
بهمن فرمان‌آرا برای فیلم بوی کافور عطر یاس
**جشنواره نوزدهم**
مجید مجیدی برای فیلم باران
**جشنواره بیستم**
رسول صدرعاملی برای فیلم من ترانه پانزده سال دارم
**جشنواره بیست و یک**
رضا میرکریمی برای اینجا چراغی روشن است
**جشنواره بیست دوم**
احمدرضا درویش برای فیلم دوئل
**جشنواره بیست و سوم**
مجید مجیدی برای فیلم بیدمجنون

در مراسم افتتاحیه قالیباف گفت:

### تعداد سالن های سینما در تهران افزایش می یابد

کمبود سالن سینما در تهران بخصوص اطراف آن معضلی است که سالهای سال است با آن دست به گریبانیم. شهر تهران نسبت به پایتخت برخی کشورهای جهان از لحاظ تعداد سالن های سینما در وضع اسفباری به سر می‌برد و هر سال و عده و وعیدهایی هم داده می‌شود، اما هنوز خبری نشده، سینماها یکی یکی تعطیل می‌شود، اما دریغ از ساخت یک سالن جدید.

دکتر محمد قالیباف شهردار تهران در مراسم افتتاحیه جشنواره ۲۴ فیلم فجر گفت: به زودی سالن های بیشتری در این شهر ساخته می‌شود. همچنین وی گفت: بازسازی مجموعه سینما آزادی و شهر قصه در دل شهر به زودی آغاز خواهد شد.

ترحمی که عنانش از دست شخص خارج شود، بیشتر از بیرحمی زیان می‌رساند.

# تحویل سال سینمای ایران در تالار وزارت کشور

مراسم آغاز تحویل سال نو سینمای ایران جمعه ۳۰ دی ماه پس از اندکی تاخیر در تالار وزارت کشور آغاز شد.

افتتاحیه بیست و چهارمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم فجر با حضور وزیر ارشاد در معاونت سینمایی، دکتر قالیباف شهردار تهران و جمعی از مسوولان و هنرمندان برگزار شد.

در ابتدای مراسم برای سینمای ایران نیایشی در قالب یک کلیپ به نمایش درآمد که همان آرزوی معاونت سینمایی یعنی رسیدن به سینمایی درخور و شایسته مردم تاریخ‌ساز ایران است.

هریک از سینماگران هم در همان کلیپ تصویری، آرزویی برای سینما کردند. مسعود کیمیایی آرزو کرد سینمای ایران در سال جدید از ابتذال دور باشد و رضا کیانیان هم آرزو کرد فیلم‌هایی که در ایران ساخته می‌شود دیده شود و دولتمردان هم سینما بسازند.

24th Fajr International Film Festival

علیرضا داد در گزارشی گفت: امسال ۲۷۶ اثر داخلی و خارجی از ۴۲ کشور جهان درقالب ۱۶ گروه و عنوان موضوعی در هزار نوبت نمایشی در سینماهای تهران روی پرده می‌رود.

در ادامه به مناسبت بزرگداشت خسرو سینمایی کلیپی ساخته حمید فرخ‌نژاد پخش شد. همچنین به دلیل بزرگداشتی که در جشنواره ۲۴ برای گلاب آدینه درنظر گرفته‌اند فیلم‌های کوتاهی برای معرفی این بازیگر پخش شد و گلاب آدینه گفت: خیلی دوست داشتم در فیلم‌های موزیکال حضور یابم مثل فیلم اشکها و لبخندها، بانوی زیبای من.

مهدی هاشمی وقتی روی سن آمد درباره زندگی با گلاب آدینه گفت: آشنایی من با گلاب آدینه به ۲۹ سال قبل برمی‌گردد. هاشمی گفت: ما برای کاری یک آگهی داده بودیم که به بازیگر نیاز داریم. وقتی رفتم دیدم دختر خانمی با بارانی لیمویی مقابل در دانشگاه ایستاده. از او پرسیدم شما برای تست بازیگری آمده‌اید و ایشان هم جواب داد بله و همه چیز از همان جا رقم خورد.

در بخش تجلیل از مجید انتظامی هم فیلم کوتاهی توسط مهدی کرم‌پور ساخته شده بود که پخش شد و سپس عزت‌الله انتظامی برای تجلیل از پسرش به روی صحنه آمد و گفت: زمانی که در خانه پدری بودم به موسیقی علاقه داشتم و یک سنتور خریده بودم و از ترس پدر که نظامی بود، به طور مخفیانه از آن استفاده می‌کردم تا اینکه پدرم فهمید و دیگر نگذاشت دور و بر موسیقی بروم و این مساله باعث شد که آرزو کنم بچه‌هایم در عرصه موسیقی فعالیت کنند.

مجید انتظامی هم گفت: ۵۰ سال پیش برای اینکه صدای سازم کسی را اذیت نکند در کمد می‌نواختم.

■

---

# از چهار گوشه جشنواره فیلم فجر

از: محمدرضا لطفی

## ماهیت گم شده جشنواره بیست و چهارم

قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در بعضی از شهرهای کشور مثل تهران، شیراز و مشهد جشنواره‌هایی برپا می‌شدند که رنگ و بوی خاصی نداشته و از استانداردهای لازم نیز برخوردار نبودند، البته در این فستیوالها کارگردانان و بازیگران مطرح آمریکا و هالیوود بعضی مواقع حضور پیدا می‌کردند ولی حضور این چهره‌های سرشناس فقط و فقط جنبه تبلیغات برای کمپانی‌های بزرگ مثل فوکس قرن ۲۰ و برادران وارنرز و غیره که در آن زمان نمایندگی‌های فعالی در کشور ما داشتند و به نوعی سینمای ایران را با محصولات خود قبضه کرده بودند، نداشت و به هیچ‌وجه به بار فرهنگی جشنواره‌ها اضافه نمی‌کردند، درواقع علت اصلی حضور این ستارگان فقط برای پرفروش‌تر شدن فیلم‌های خارجی بود و بس.

این وضعیت ادامه داشت تا پیروزی انقلاب که در همان ابتدا بحث بر سر وجود سینما در کشور شکل گرفت و جمله تاریخی امام که فرمود: «ما با سینما مشکل نداریم، با ابتذال مشکل داریم» باعث شد تا سینما حیاتی جدید را در ایران تجربه نماید و بدنبال آن از سال ۱۳۶۰ در دهه میانی بهمن جشنواره فیلم فجر کار خود را آغاز کرد و چند سال بعد هم توانست بین‌المللی شود و همین پسوند را به خود اضافه کرد و تبدیل شد به جشنواره بین‌المللی فیلم فجر.

این جشنواره تا نیمه دهه هفتاد تقریباً به یک شکل ادامه یافت و پس از آن با تغییرات عمده‌ای مواجه گردید، اما شکل اولیه و ثانویه‌اش چه بود؟

یکی از بارزترین قوانین فیلم فجر در دهه شصت تا نیمه هفتاد این بود که تنها فیلم‌هایی که به جشنواره راه پیدا می‌کردند حق اکران در سال آینده را داشتند و اگر فیلمی بنا به هر دلیلی به جشنواره آن سال نمی‌رسید، باید یک سال دیگر صبر می‌کرد و در سال بعد در جشنواره حضور پیدا می‌کرد تا در سال بعدترش اکران شود. درواقع جشنواره فیلم فجر به جز بخش رقابتی آن یک سرآغاز سالانه برای سینمای سال آینده بود و تمام اکران‌های سال بعد در جشنواره مشخص و رویت می‌شد. نکته دیگر جشنواره فیلم فجر در آن سالها این بود که بخش مسابقه آن شامل تقریباً تمام اجزای یک فیلم می‌شد و از پوستر و عکس فیلم گرفته تا کارگردانی فیلم‌ها مورد ارزیابی قرار می‌گرفت و برایش سیمرغ بلورین درنظر گرفته می‌شد، به تعبیر سینماگران و هنرمندان آن زمان جشنواره فیلم فجر ویترین فیلم‌هایی بود که در سال آینده اکران می‌شد و برای فیلمسازان رساندن فیلم به جشنواره بحث مرگ و زندگی را دربر داشت و به همین دلیل ترافیک استودیوها و لابراتوارها در ایام نزدیک به جشنواره به کابوسی فراموش نشدنی تبدیل گشته بود. درواقع ماهیت جشنواره فیلم فجر در آن ایام را باید این‌گونه معرفی کرد که چیزی نبود جز معرفی بهترین‌های هر بخش و از همه مهمتر مشخص نمودن فیلم‌هایی که در سال آینده اکران خواهد شد.

## آغازی دیگر با خاتمی

اما از سال ۷۶ با روی کار آمدن محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور و به تبع آن معرفی عطاالله مهاجرانی و سیف‌الله داد به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد و معاونت امور سینمایی، جشنواره فیلم فجر دستخوش تغییرات عمده‌ای شد. این گروه در اولین اقدام خود شرط اکران فیلم در سینما منوط بر نمایش آن در جشنواره سال گذشته را برداشتند و در قدم دوم جوایز جشنواره را کم کردند و سیمرغ‌های بلورین را فقط برای رشته‌های مهم فیلم درنظر گرفتند و در قدمهای بعدی جشن خانه سینما را به راه انداختند.

پیامد قدم اول این بود که دیگر فیلم‌ها و سازندگان آن به انتظار نمی‌نشستند و بلافاصله پس از پایان مراحل فنی اقدام به اکران فیلم می‌کردند و بعضی از تهیه‌کنندگان و کارگردانان که تا پیش از این فیلم‌های خود را نه به هدف شرکت در مسابقه

جشنواره، بلکه فقط برای گرفتن مجوز اکران سال آینده روانه جشنواره می‌کردند، این پدیده را کنار گذاشتند و اصلاً نگاهی هم به آن نکردند و به تبع این پیامد ترافیک لابراتوارها و استودیوها در ایام نزدیک به جشنواره به طرز چشمگیری کاهش یافت و دیگر جشنواره فیلم فجر ویترین اکرانهای سال بعد نشد و برنامه اکرانها به کلی تغییر یافت. پیامد قدم دوم هم این شد که بخش رقابتی جشنواره رنگ و بوی گذشته را از دست داد و دیگر خیلی از رشته‌ها جایی در جشنواره نداشتند و قدم سوم هم باعث گردید تا فستیوال مهم دیگری در کنار جشنواره فیلم فجر رشد پیدا کند و سینما و جشنواره‌های آن از حالت تک‌قطبی خارج شوند.

همانطور که ملاحظه می‌کنید، از دوره سیدمحمد خاتمی به بعد تمام ماهیت‌های گذشته جشنواره فیلم فجر از آن گرفته شد و متاسفانه ماهیت جدیدی جایگزین آن نگشت و باعث گردید تا جشنواره فیلم فجر تا حدی هویت خود را از دست بدهد. به‌راستی فکر می‌کنید که ماهیت این جشنواره که بزرگترین رویداد سینمایی کشور محسوب می‌شود، چیست؟

به اعتقاد نگارنده جشنواره فیلم فجر در دوره کنونی چیزی نیست جز نمایش تعدادی فیلم که در طول آن ایام، سینمادوستان به سینماهای نمایش‌دهنده فیلم‌های جشنواره می‌روند و فیلم می‌بینند، سینماگران به سینما آفریقا می‌روند و آثار همکاران خود را نگاه می‌کنند و در سینما دیدارها را تازه می‌کنند، اهالی مطبوعات به سینما صحرا می‌روند و برای نشریاتشان خبر و نقد فراهم می‌نمایند و مثل اهالی سینما آفریقا همدیگر را می‌بینند و تجدید دیدار می‌کنند و درنهایت تهیه‌کنندگان هم به سینما جمهوری می‌روند و فیلم‌هایی که شانس فروش بیشتری در گیشه دارند را پیدا می‌کنند تا با تهیه‌کننده‌اش صحبت کرده و پخش آن را به عهده بگیرند و پس از ۱۰ روز اختتامیه‌ای برپا می‌شود و به چند نفر هم جایزه‌ای داده می‌شود و خدانگهدار! از فردای آن روز دوباره روز از نو و روزی از نو، دوباره سینماهای سوت و کور و سینماهای خالی از تماشاگر و اکران فیلم‌های کسل‌کننده تا سال آینده و دوباره تازه کردن دیدارها و...

## حال و هوای شهر تهران در اولین روز

افتتاحیه جشنواره فیلم فجر امسال در تاریخ ۲۹ دی در سالن وزارت کشور صورت گرفت و در روز جمعه ۳۰ دی رسماً کار خود را آغاز کرد، امسال هم مانند سالهای گذشته سینما صحرا پذیرای اهالی مطبوعات بود و از ساعت ۱۵:۳۰ روز جمعه اولین نمایش خود را آغاز کرد. روز جمعه تقریباً از ساعت ۱۴ در خیابانها شروع به پرسه زدن کردم و مخصوصاً از جلوی چند سینما که مربوط به جشنواره بود رد شدم. مثل سینما فرهنگ، سینما سروش، سینما آستارا و... اما نکته قابل توجه و پراهمیت که به نوعی زنگ خطر هم محسوب می‌شود این بود که هیچ رنگ و بویی از جشنواره مانند و شلوغی و ازدحام در جلوی این سینماها وجود نداشت و انگار نه انگار که امروز مهمترین رویداد سینمایی کشور کار خود را آغاز کرده! به یاد بیاوریم که در سالهای نه‌چندان دور - هنگام برگزاری جشنواره - ترافیک خیابان قلهک به علت ازدحام مردم در جلوی سینما فرهنگ چند برابر می‌شد و باز هم از یاد نبریم که زمانی مردم برای خرید بلیت جشنواره از شب جلوی سینما آزادی پتو می‌انداختند و می‌خوابیدند تا فردا بلیت فیلم موردنظرشان را بدست بیاورند. امیدوارم آن روزها در سینمای ما تبدیل خاطره نشود و کار به جایی نکشد که تا چند سال دیگر مجبور شویم به مردم التماس کنیم تا در ایام جشنواره به سینماها بیایند و از فیلم‌ها دیدن کنند.

## گزارشی از اولین روز جشنواره

یکی، دو روز قبل از شروع جشنواره، ستاد برگزارکننده آن در روزنامه‌ها اعلام کردند که ساعت ۱۵:۳۰ سینما صحرا (سینمای ویژه مطبوعات و رسانه‌های جمعی) با فیلم کارگران مشغول کارند، کار خود را آغاز خواهد کرد.

تقریباً ساعت ۱۵ بود که اهالی مطبوعات و نویسندگان و منتقدان سینمایی سالن انتظار سینما را پر کردند و در همان زمان برنامه جشنواره به همراه بولتن روزانه آن منتشر گردید و در ساعت ۱۵:۲۰ دقیقه درب سالن نمایش باز شد و ساعت ۱۵:۳۰ فیلم **کارگران مشغول کارند** دومین ساخته مانی حقیقی فرزند نعمت حقیقی به نمایش درآمد. این فیلم قصه چهار دوست قدیمی در حاشیه یک جاده کوهستانی را روایت می‌کند که در طول مسیر متوجه تخته سنگی عظیم می‌شوند و وسوسه اینکه آن را جابه‌جا کنند به جانشان می‌افتد، ولی هیچکدام از تمهیداتی که به ذهن افراد برای جابه‌جا کردن سنگ می‌رسد کارساز نیست.

کارگران مشغول کارند که در بخش بین‌الملل جشنواره هم حضور دارد آنقدر ریتم کند و کسل‌کننده‌ای داشت و با توجه به قصه نه‌چندان جذابش، نتوانست آنچنان که باید و شاید با مخاطب ارتباط برقرار کند.

نمایی از فیلم یک شب

بعد از این فیلم در ساعت ۱۸ فیلم «خانه خنجرهای بران» ساته ژانگ پیمو نمایش داده شد. در ادامه و پس از اکران یک فیلم ایرانی از بخش مسابقه سینمای ایران، مسابقه اول و دوم، مسابقه بین‌الملل و یک فیلم خارجی در بخش نمایشهای ویژه، نوبت به جشنواره جشنواره‌ها رسید تا در ساعت ۲۰:۳۰ شاهد فیلم «یک شب» - اولین ساخته سوپراستار سینمای ایران نیکی کریمی - باشیم.

**یک شب** قصه دختری است که مادرش از او می‌خواهد شبی را خارج از خانه بگذراند. مادر با یکی از دوستانش قرار ملاقات دارد و دوست دارد آن شب تنها باشد. دختر به خیابان پناه می‌برد و تا صبح با مشکلات و آدمهای متعددی روبرو می‌شود.

نیکی کریمی می‌توانست با اولین فیلمش گام بلندی به جلو بردارد، در صورتی که قصه‌ای را دستمایه کار اولش قرار می‌داد که به طرق مختلف کمتر در آثار دیگر به آن پرداخته شد، اما موضوع فیلم به شکل و فرمهای مختلف در اغلب فیلم‌های یک دهه اخیر مشاهده شده است.

نمایی از فیلم پنهان

کل فضای فیلم در شب می‌گذرد و این مساله با یک ضرباهنگ تند می‌توانست تحمل مخاطب را دوچندان کند.

یک شب می‌توانست با نزدیک شدن به فضایی مستندگونه و فارغ از قصه‌گویی فیلمی به‌مراتب قابل تامل‌تر از آب درآید اما در شکل و شمایل فعلی صدالبته ظرفیت یک فیلم بلند سینمایی را ندارد.

و بعد از آن هم سینما صحرا با نشان دادن فیلم پنهان ساخته ایکل هانکه با زبان اصلی و زیرنویس فارسی از بخش بین‌الملل در ساعت ۲۲:۳۰، به اولین روز کار خود در بیست و چهارمین جشنواره فیلم فجر پایان داد. قابل ذکر این که در این جلسه پرسش و پاسخ برگزار نشد و طبق برنامه از روز بعد راءس ساعت ۱۸ این جلسات برگزار خواهد گردید.

■

نمایی از فیلم کارگران مشغول کارند

مردی که خصلت نیک دارد، هرگز تنها نمی‌ماند. • کنفوسیوس

**داستانهای انتخابی آلفرد هیچکاک**

# آدمکشهای حرفه‌ای

دو مرد بی‌سروصدا از در عقبی وارد خانه شدند تا همسایه‌ها آنها را نبینند. هیچ کدام کلیدی نداشتند و اگر زنگ در جلو را می‌زدند جوابی نمی‌گرفتند، البته خانه خالی نبود.

«فرگوسن» مرد ریزنقش گفت:

- مشتری ما کو؟

«گریندر» صاحب خانه نگاه سرد و خیره‌ای به او انداخت و گفت:

- قرار نبود اینقدر سوال بپرسی، حالا هم هر دو بروید بالا!

«فرگوسن» چیزی نگفت و به دنبال «کوتس» به طبقه بالا رفت. «گریندر» تنها ماند. زن هر لحظه ممکن بود از راه برسد. البته او کمی دیر کرده بود. «گریندر» از این بابت کمی عصبانی بود. ساعت حدود یک بعداز نیمه شب صدای موتور اتومبیلی در پشت خانه پیچید. مرد بدون آنکه چراغی روشن کند، لای در را باز کرد تا زن جوان داخل شود. زن بی‌سروصدا وارد شد و وسط هال ایستاد. «گریندر» در را پشت سرش بست.

زن گفت: همه چیز آماده است؟

مرد در پاسخ گفت:

- شما چطور همه چیز را آماده کرده‌اید؟

زن لبخندی زد: پول را می‌گویی؟ آورده‌ام. نصف حالا. نصف بعداً.

«گریندر» با خشم گفت:

- قرار ما این نبود شما خریدار چیزی هستید و من هم فروشنده. من فردا باید مزد آدمهایی را که اجیر کرده‌ام بدهم... پس یا تمام پول را بدهید یا هیچ!

زن خواست مخالفت کند اما مرد گفت:

- آدمهایی که من اجیر کرده‌ام، کارشان این است. آنها پول می‌خواهند حالا اگر شما دوست ندارید، می‌توانیم همین جا کار را تمام کنیم.

زن با اکراه کیف خود را باز کرد و مقدار زیادی پول به «گریندر» داد. «گریندر» پولها را به دقت شمرد و سپس گفت:

- خب. شب به خیر خانم، فردا رویاهای شما به حقیقت می‌پیوندد. تبریک می‌گویم!

زن حرفی نزد و از خانه بیرون رفت. «گریندر» در را پشت سر زن بست و قفل کرد. سپس به طبقه بالا رفت و هشت ساعت تمام راحت خوابید.

◇ ◇ ◇

صبح روز بعد، آنها ساعت ۹ صبح مشغول خوردن صبحانه بودند. آنها به اندازه کافی وقت داشتند زیرا «جیمز واردل بلاکنی» هیچ وقت زودتر از ساعت یازده و نیم به دفتر کارش نمی‌رفت.

«گریندر» متوجه مردانش شد و گفت:

- خب، سوالی دارید؟

- فرگوسن پرسید:

- این هم مثل مأموریت ربودن «سانچز» است؟

- نه، آن یک آدم دزدی بی‌واسطه بود، اما این دفعه ما پول گرفته‌ایم تا ترتیب حادثه را بدهیم. مگر قبلاً نگفتم؟

فرگوسن خنده خشکی کرد و گفت:

- چرا... متأسفم ارباب...

ولی گریندر از خشم می‌جوشید. فرگوس باید حذف می‌شد. او تازگی‌ها خیلی فضول و گستاخ شده بود. «کوتس» مرد دیگر هیچ حرفی نزد. ارباب می‌دانست که با این یکی می‌تواند کنار بیاید. او گفت:

- این هم پول، بشمارید. بعد شروع کنید. خودتان می‌دانید برنامه چیست و بلیت هواپیما هم دارید، اشکالی نیست؟

فرگوسن و کوتس در حالی که اسکناس‌ها را شمرده در جیب هایشان می‌چپاندند، جواب دادند:

- نه همه چیز خوب است.

گریندر در دل گفت: «خداحافظ فرگوسن تو هم تا قبل از غروب آفتاب به جیمز واردل بلاکنی می‌پیوندی» دو مرد از در عقب رفتند و ارباب شنید که «دانلدپ» مرد کرولالی که پیشخدمت وفادار او بود، در را از پشت قفل کرد و خودش رضایتمندانه به پشتی صندلی تکیه داد و سیگاری روشن کرد. یک معامله خوب دیگر انجام گرفته بود. بعد از آن گریندر می‌توانست مدتی استراحت کند. طمع برای او کار عاقلانه‌ای نبود.

○

جیمز واردل بلاکنی هم مانند آگوستوس گریندر مردی انزواطلب، مستقل، سرسخت و وقت شناس بود. اما البته حرفه آنها خیلی تفاوت داشت. جیمز مقاطعه کار بزرگ و مشهور به حساب می‌آمد و در سن ۴۷ سالگی ثروت هنگفتی داشت و به همسر ۲۶ ساله‌اش شدیداً عشق می‌ورزید و هرگز نمی‌توانست تصور کند که همسرش چقدر از او نفرت دارد. مرد روزها پیاده به محل کار خود که نزدیک دو کیلومتر از خانه‌اش دورتر بود می‌رفت. آن روز هم مثل همیشه نزدیک ظهر در خیابان خلوت مرکز شهر با سرعت و بی‌توجه به اطراف گام برمی‌داشت که ناگهان مرد ریزنقشی مقابلش سبز شد و با خنده‌ای که دندانهای درخشانش را نشان می‌داد گفت:

- اوه سلام آقای بلاکنی چه خوب که باز شما را دیدم... حالتان چطور است؟

جیمز مرد را نمی‌شناخت و یادش نمی‌آمد که او را جایی دیده باشد. اما از روی ادب دست پیش برد و جواب داد:

- متشکرم! از دیدار شما خوشحالم. سرکار، آه...؟

اما یک مرد دیگر عوض حرف زدن دست جیمز واردل بلاکنی را با شدت تمام چنگ زد و کشید و در میان حیرت و شوک فوق‌العاده مقاطعه کار بزرگ، او را مثل ماهی به قلاب افتاده‌ای در اتومبیلی که در کنار خیابان متوقف بود، انداخت. قبل از آنکه «جیمز» بفهمد چه اتفاقی افتاده، مرد دیگری - این یکی درشت هیکل و خشن - دست آزاد او را گرفت و بی‌حرکت نگه داشت. یک دقیقه بعد جیمز واردل بلاکنی با دستها و چشم بسته کف ماشین زیر گلیم مندرس افتاده بود و پای گنده و سنگین مرد تنومند بر مهره پشتش فشار می‌آورد.

جیمز به خود پیچید و ناله کرد. اما صدایش در هیاهوی موتور ماشین گم شد. جیمز متوجه شد که احتمالاً او را به خاطر گرفتن باج دزدیده‌اند. او با روال کار آدم‌رباها آشنا بود.

ربایندگان ابتدا او را به مخفی‌گاه دورافتاده و مطمئنی می‌بردند و حبس می‌کردند، بعد یادداشتی برای همسر یا یکی از همکاران او می‌فرستادند و مبلغ زیادی پول می‌خواستند و هشدار می‌دانند که پلیس نباید از قضیه خبردار شود. البته ممکن بود همسرش - ایرس - یا همکاران او پنهانی با پلیس تماس بگیرند، که جیمز ترجیح می‌داد تماس نگیرند. چون ممکن بود آدم‌رباها بلایی برسرش بیاورند. جیمز متوجه شد آنها به بزرگراه ایالتی پیچیدند و چند دقیقه بعد وارد یک جاده خاکی شدند. حالا دیگر اتومبیلی از کنارشان نمی‌گذشت. آنها احتمالاً حرفه‌ای بودند و مخفی‌گاه شخصی داشتند و احتمالا الان نزدیک آنجا بودند. حدود یک ربع بیشتر راه نبود. وقتی اتومبیل توقف کرد، مرد درشت‌تر، پاهایش را از پشت او برداشت و گفت: برویم بیرون!

بعد به تندی گلیم را از روی پیکر جیمز کنار کشید.

مردان او را با خشونت خارج کردند. جیمز سعی کرد دست و پای خشک و خواب رفته‌اش را حرکتی بدهد، اما ربایندگان امان ندادند و او را کشان کشان به درون خانه برده در اتاق تاریکی انداختند.

○

فرگوسن گفت: خیلی خوب. بروکنار.

کوتس که هنوز بازوی بلاکنی را در دست داشت، عقب رفت. دست فرگوسن بالا رفت. او گردن مرد اسیر را نشانه گرفت و شلیک کرد.

«جیمز واردل بلاکنی» بی‌صدا و دمر کف اتاق افتاد. بیچاره اصلاً نفهمید چگونه مرد!

«فرگوسن» گفت: چطور بود؟

کوتس، تحسین کنان گفت:

ـ خیلی خوب و تمیز و عالی!

ـ پس حالا برویم سر تغییرات نقشه!

«فرگوسن» هیجان زده بود. «کوتس» نفرت‌آلود به او نگاه کرد. ارباب حق داشت، این مرد دیگر به درد آنها نمی‌خورد و باید نابود می‌شد. «فرگوسن» گفت:

ـ حالا تو، او را برگردان. مردک سنگین است. ما کیف او را نمی‌بریم. اوراق هویتش باید زود پیدا شود. اما پول نقدش به ما می‌رسد چرا برنداریم مگر من و تو انعام نمی‌خواهیم؟

«فرگوسن» دوباره خندید. اما به چیز دیگری فکر می‌کرد. نباید پولی از جیب مقتول برداشته می‌شد زیرا پلیس متوجه می‌شد که شخص ثالثی هم وجود داشته. «فرگوسن» تپانچه خود را غلاف کر دو گفت:

ـ وقتی کار تمام شد سوار ماشین می‌شویم و این مرد را در جایی که تو گفتی می‌اندازیم. آن وقت جدا جدا به فرودگاه می‌رویم و هرکدام از شهر دیگری سر در می‌آوریم.

«کوتس» جوابی نداد. «فرگوسن» دوباره خندید و گفت: خدایا چه نقشه بزرگی، زن «بلاکنی» چه آسان توانست بیوه ثروتمندی شود. نمی‌دانم چطور گریندر را پیدا کرد؟

کوتس گفت:

ـ همانطور که ما پیدا کردیم. حتماً کسی او را معرفی کرده بود.

«فرگوسن» دستهایش را بهم مالید و گفت:

ـ بله او خیلی از شوهرش کوچکتر است. حالا هم احتمالا در حال تایپ یک نامه تهدیدآمیز است تا آن را به پلیس نشان بدهد. بعد طبق دستور ارباب پول را تهیه می‌کند و اگر مأموران نتوانند رد او را پیدا کنند، تحویل «گریندر» می‌دهد، آن وقت سهم من و تو باز هم بیشتر می‌شود. دست آخر هم جنازه شوهر خانم را در گوشه‌ای پیدا می‌کنند و من و تو چه راحت پولدار می‌شویم.

«کوتس» غرید: تو نه، آشغال!

و قبل از آنکه فرگوسن خطر را حس کند مثل آوار روی سرش پایین آمد. هیکل کوتس دو برابر فرگوسن بود. او به راحتی توانست اسلحه فرگوسن را از غلاف بیرون بیاورد. چون هر دو گلوله باید از یک سلاح شلیک می‌شد ـ و فوری گلوله‌ای در شقیقه مرد ریزنقش خالی کرد.

فرگوسن هم بیصدا روی زمین افتاد. کوتس ماهرانه پنجه بیجان او را دور قبضه اسلحه بند کرد. پاک کردن اثر انگشت خودش لازم نبود. کوتس نمی‌توانست اتومبیل را ببرد. این کار نشان می‌داد، فرد دیگری هم حضور داشته. خوب کار دیگری بود که بکند؟

بله. سهم پول فرگوسن.

این پول حالا به او تعلق داشت. خصوصاً اینکه نباید پول زیادی در جیب‌های فرگوسن پیدا می‌شد. بلیط هواپیما چی؛ نه! بگذار باشد. اینطوری مأمورها فرگوسن را زودتر می‌شناختند و زحمت‌شان در بررسی اثر انگشت کمتر می‌شد.

کوتس شلوار خود را تکاند و نگاهی به دوروبرش انداخت. همه چیز جور بود. او با اتوبوس به شهر رفت. زن بلاکنی بعداز دریافت یادداشت آدم‌رباها، پلیس را خبر می‌کرد. ماجرا به رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها درز می‌کرد و اجساد پیدا می‌شد و اینطور به نظر می‌رسید که آدم‌ربا قربانی را کشته و ناگهان به دلیل نامعلومی با همان تپانچه خودکشی کرده است. بله نقشه خوبی بود و خیلی عالی هم انجام شد. کوتس لبخندی زد و از خانه بیرون رفت.

○

همه چیز مثل کار یک ساعت دقیق بود. ایرس بلاکنی حتی ناراحت هم شد. او دستورهای گریندر را اجرا کرد. ظاهراً یکی از مردان گریندر به طور ناشناس با پلیس تماس گرفت و گفت که جسد جیمز بلاکنی کجاست؟ ماموران نزدیک غروب به کلبه دور افتاده‌ای در جنگل خارج شهر رفتند تا جنازه جیمز بیچاره را بیاورند. کار تمام شده به نظر می‌رسید.

زن خود را شوکه و غمگین نشان می‌داد. خبرنگارها تا ساعت هشت شب دست از سرش برنداشتند. همکاران بلاکنی هم برای اظهار همدردی و تأسف می‌آمدند و می‌رفتند ایرس می‌دانست یک هفته بعد سروصداها می‌خوابد و او دیگر وارث ثروت عظیم شوهرش و زنی پولدار و راحت شده و می‌تواند راحت زندگی کند.

ساعت نزدیک ۹ صدای زنگ بلند شد. ایرس شنید که خدمه خانه در را باز کرد. دو مرد وارد خانه شدند. آنها لباس شخصی به تن داشتند اما زن بلافاصله فهمید که هر دو کارآگاه هستند. با قیافه محزون و لحن مرتعش پرسید:

ـ آیا... آیا خبر تازه‌ای دارید؟

یکی از مردان نگاه پرخشمی به او کرد. دیگری دستبند از جیبش درآورد. ایرس وحشت زده گفت:

ـ یعنی چه؟... شما چه می‌خواهید بکنید؟

کارگاه اولی گفت:

ـ دست بردار خانم! می‌دانی ما در جیب بغل لباس شوهرت چه پیدا کردیم؟ یکی از آن ضبط صوت‌های کوچک و فوق‌العاده حساس که وقتی شوهر شما به زمین افتاد. ضبط به کار افتاد و البته مکالماتی را هم ضبط کرد!

■

## سیاسی

بقیه از صفحه ۷

این سئوال مطرح است که آیا چاوز و مورالس را می‌توان پیشروانی دانست که می‌توانند آمریکای لاتین را به سوی چپگرایی نوین سوق دهند؟

در این بخش از جهان چپ‌های میانه درحال سر بر آوردن هستند و این احتمال وجود دارد که جبهه کاسترو، مورالس، چاوز و باچلت تقویت شود زیرا در کاستاریکا، پرو، مکزیک، برزیل و اکوادور چپ‌هایی هستند که در رقابت‌های انتخاباتی به سر می‌برند و امیدوارند بتوانند بر رقبای راستگرای خود غلبه کنند. در همین حال گفته می‌شود ممکن است ساندینیست‌ها مجدداً در نیکاراگوئه به قدرت برسند.

در این قاره رویارویی و صف‌بندی چپ‌های میانه که اهداف و خواسته‌های انقلابی و ویرانگر ندارند با راست‌هایی که آنها را نیز نمی‌توان مشابه «پینوشه» و یا «ویدلا» و امثالهم دانست نمایان‌تر شده است. ولی این رویارویی هر چقدر هم حاد باشد به نفع مردم این منطقه بوده و می‌تواند به رشد و توسعه دموکراسی و مردم‌سالاری بینجامد.

## پاسخهای با هوش خود کلنجار بروید

بقیه از صفحه ۴۹

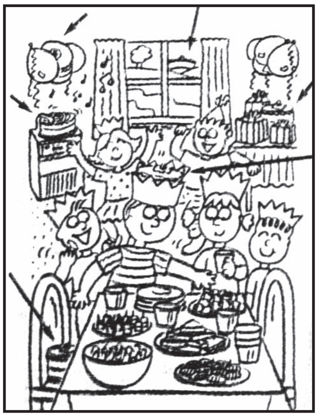

چند کیک می بینید؟

### کدام ضرب‌المثل

گوساله به روزگار، گاوی گردد (یعنی اگر صبر کنی، گوساله با گذشت زمان تبدیل به گاو خواهد شد.)

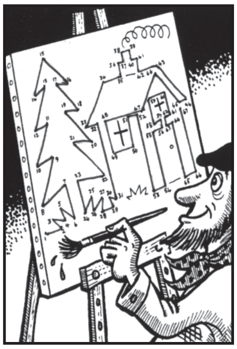

نقطه به نقطه

### «هات‌داگ» متعلق به کیست؟

«هات‌داگ» متعلق به C است.

### آیا می دانید؟

۱ـ الف - قبل از غذای اصلی تا اشتها را تحریک کند. «اپریتیف» به معنی «اشتهاآور» است. ۲- اینگمار یوهانسون ۳ـ «لوداک تو» از ویتنام شمالی. اما او از پذیرفتن این جایزه خودداری کرد. ۴ـ به معنی سنگ (لیتوگرافی به معنی چاپ سنگی است.) ۵ـ در آفریقا.

وقتی که مرد درد معنوی و اخلاقی خود را درک کرد، باید روح خود را پرستاری کند. ●ناپلئون

# جوانان و آشنایی با دنیای موسیقی از مسیر صحیح

از رضا مهدوی

## ☑آموزش موسیقی باید از سنین پایین در مدارس آغاز شود

میانگین سنی جوانان دبیرستان، بین ۱۴ تا ۱۸ سال است. یعنی بحران‌زاترین دوره سنی هر جوان، بخصوص در ایران که کشوری با درصد بالای جمعیت جوان است و علی‌رغم فرهنگ و روحیه مذکر آن، تغییرات زیربنایی و روبنایی که در ده سال گذشته جامعه ایران به خود دیده، نشان داده که جمعیت «اناث» جوان و نوجوان نیز از نیرو و کارآیی بسیار بالایی برخوردار است و نباید آن را کم اهمیت‌تر از جمعیت مذکور تلقی کرد. ظرفیت فراوان جسمی و روحی و تحرک در زندگی نوجوانان در این برهه را باید به عنوان یک سرمایه ملی در نظر گرفت و برای آن برنامه‌ریزی کرد.

بعد از ورزش، موسیقی در زمره بزرگترین علاقه‌های نوجوانان دبیرستانی است. لذت بردن از موسیقی، آسان‌تر از لذت بردن از ادبیات و نقاشی و سینما و تئاتر است، زیرا همه جا می‌توان از نوار کاست و سی.دی استفاده کرد و لذت بردن از آن نیز محتاج به آموزش و سواد فنی و هنری نیست و جنبه عاطفی آن نیز نیرومند وقوی است. بین نوجوانان دبیرستانی زیادند افرادی که شبانه روز با انواع موسیقی‌ها وقت می‌گذرانند و متأسفانه مسئولان برای تامین خوراک ذهنی وروحی آنها فکری نکرده‌اند. از این رو، غیر از گروه‌های اندک از نوجوانان که تربیت فرهنگی و خانوادگی درستی دارند، اکثر آنها به موسیقی‌های مسموم و مخرب روی می‌آورند و اوقات خود را تباه و ضایع می‌کنند.

شنیدن موسیقی‌هایی که برای روح و روان مضر است تأثیرات سوء در رفتار اجتماعی و فردی آنها در خانواده خواهد داشت.

### آموزش موسیقی در مدارس

آموزش موسیقی باید از سنین پایین در کودکستان و دبستان شروع شود، اما این کار به دلایلی در کشور ما چندان مقدور نیست. هر چند که اخیراً درس آشنایی با موسیقی یا به عبارت درست‌تر تربیت شنوایی در دوره ابتدایی مدارس ایران تدریس می‌شود، اما نوجوانان دبیرستانی برای آشنایی با موسیقی، ذهن آماده‌تری دارند و مفاهیم عمیق را خوب درک می‌کنند. باید طبق برنامه منظم وکارشناسانه در مدارس، برنامه‌های آشنایی با موسیقی را ترتیب داد. هدف این نیست که در مدارس کنسرت بگذارند و یا کلاس‌های آموزش موسیقی ترتیب بدهند. این کار وظیفه ارگان‌ها و موسسات دیگری غیر از آموزش و پرورش است و محل اجرای آن در مدارس نیست. هدف این است که نوجوانان با کاربردهای موسیقی آشنا شوند و بتوانند نوع مورد علاقه خود را تشخیص بدهند. نتیجه این که لازم نیست همه موسیقی را بیاموزند، ولی لازم است که از آن شناخت کلی داشته باشند. برنامه آشنایی با موسیقی در دبیرستانها، باید بر دو محور استوار باشد:

۱ـشناساندن انواع موسیقی‌های موجود در ایران و خارج از ایران (انواع مهم و مطرح).

۲ـ کاربردهای روانی، تربیتی و رسانه‌ای موسیقی. عناوین و زیر شاخه‌های هر کدام از این دو محور به قرار زیر است:

**۱)شناساندن انواع موسیقی:**

۱-۱) موسیقی سنتی شهری ایران به عنوان یک میراث فرهنگی: تک نوازی، گروه نوازی، خوانندگی و... ساختن ساز.

۱-۲) موسیقی سنتی نواحی گوناگون ایران در محدوده آشنایی با: تک نوازی، گروه نوازی، خوانندگی و... ساختن ساز.

۱-۳) موسیقی پاپ غربی به عنوان یک ژانر موسیقی بین المللی: با انتخاب گروه‌هایی که موسیقی‌های سالم‌تر و بهنجارتری تولید می‌کنند.

آشنایی با شیوهٔ خوانندگی و نوازندگی، ساختن ساز، سرودن شعر و... جایگاه شعر و موسیقی و اجرا در رسانه‌ها.

۱-۴) موسیقی‌های مذهبی ایران و جهان: روضه، نوحه، تعزیه و... موسیقی کلیسا، موسیقی آیینی ملل اسلامی، موسیقی‌های آیینی هند و...

۱-۵) موسیقی کلاسیک اروپا ـ آمریکا: شناخت سبک‌ها در قرن شانزدهم تا قرن بیستم، آهنگسازان و ارکسترهای بزرگ.

**۲ـ کاربردهای موسیقی:**

۲-۱) کاربردهای اجتماعی: موسیقی در ورزش (از باشگاه تا زورخانه)، موسیقی‌های محل کار، موسیقی‌های اماکن تفریحی و...

۲-۲) کاربردهای روانی: موسیقی درمانی و مقوله درمان با موسیقی‌های آرام بخش.

۲-۳) کاربردهای رسانه‌ای: موسیقی فیلم، تئاتر و کلیپ و... برنامه رادیویی.

۲-۴) کاربردهای مناسبتی: سرودها و... به مناسبت‌های مذهبی و ملی ـ میهنی.

۲-۵) کاربردهای علمی: فیزیک موسیقی، آکوستیک، طراحی تالارها و...

می‌توان برای هرکدام از این‌ها کارشناس متخصص را یافت و با تهیه فیلم‌های آموزشی در مدارس و پرسش و پاسخ و ایجاد جلسات بحث و گفتگو جریان را هدایت کرد. بی‌تردید اگر دولت و کارشناسانِ معتمد آن، خود در این زمینه خط بدهند و کنترل کنَند، بهتر از این است که جوانها به طور خودجوش و آزمایش و خطا به این کار رو کنند و به دام سودجویان و دلالان بیفتند.

یکی دیگر از راه‌های جذب و معرفی استعدادهای جوان (به ویژه آنهایی که به طور خودجوش و در کلاسهای خصوصی آموزش موسیقی دیده‌اند، ولی تحصیلات دیگری دارند و به اصطلاح «حرفه‌ای» وارد کار موسیقی نشده‌اند)، کمک به تولید آثاری است که با عنوان «موسیقی تجربی» شناخته شده‌اند، این آثار بیانگر تمام زوایای پنهان و آشکار نمونه‌های گوناگون از افکار و دانش این‌گونه گروههای سنی هستند که در صورت توفیق، سرنوشت و مسیر زندگی آنها را به درستی تعیین می‌کنند و صرفاً هنرمند را رها نمی‌سازد تا تمام خواسته‌های مشروع و غیرمشروع خود را از دولت و مردم طلب کند، بلکه موسیقی را برای ارتقای درونیات و ذهنیات خود دنبال می‌کند و نه رفع حوائج مادی و غیره.

---

## نمایش «سیاه بازی» هنرمندان مازندران در دبی

برای اولین بار یک گروه نمایشی روحوضی (سیاه بازی) از استان مازندران عازم امارات متحده عربی دبی خواهند شد.

این گروه‌هنری‌که در تاریخ هشتم بهمن ماه سالجاری همزمان با افتتاح نمایشگاه توانمندیهای استان مازندران در دبی حضور خواهند یافت به مدت ۱۰ روز آثار نمایشی خود را به روی صحنه می‌برند.

به گزارش علی خاکزاد خبرنگار مجله اطلاعات هفتگی در ساری، محمد جونیان کارشناس هنری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران، هدف از انتخاب نمایش سنتی (سیاه بازی) را ایجاد فضایی شادی‌آور و مفرح برای ایرانیان مقیم دوبی و هموطنان مسافرِ این شیخ نشین برشمرد.

وی گفت: از تعداد نمایش‌های مورد ارزیابی قرار گرفته از سوی این اداره کل، گروه «فخ» از شهرستان ساری با سه نمایش سیاه بازی با عناوین عروسی غلامحسین خان، میرزا فرفره، میرزا عبدالطمع و جنگ جهانی دوم. نوشته داوود فتحعلی بیگی و همچنین یک طنز محلی مازندرانی، انتخاب و جهت اجرا عازم دبی خواهند شد.

گفتنی است، سیدکاظم حسینی یکی از هنرمندان مازندران در این نمایش‌ها، نقش سیاه را ایفا می‌کند.

# یادواره اهالی موسیقی

## به مناسبت سالمرگ گروهی از بزرگان موسیقی کشور

### ○ ابوالحسن صبا (۱۲۸۱.۱۳۳۶)

○ موسیقیدان و موسیقی‌شناس در زمینه‌های مختلف موسیقی ردیف دستگاهی و موسیقی معاصر ایران، نوازنده سه‌تار، ویولون (و سازهای دیگر)، نواساز، مدرس، محقق و مؤلف.

○ شاگرد میرزاعبدالله، حاج خان ضرب گیر، علی‌اکبر شاهی، درویش‌خان، حسین خان هنگ آفرین، اکبرخان فلوتی، استاد عباس (سازگر) و... علینقی وزیری.

○ مدرس موسیقی سنتی قدیم، هنرآموز در هنرستان موسیقی ملی، تکنواز ویولون در ارکسترهای مختلف (ارکستر انجمن موسیقی ملی، مدرسه عالی موسیقی، گلهای رادیو و...)، پژوهشگر در ردیف، تصانیف قدیمی، آهنگهای محلی، سازهای ملی و فن‌شناسی اجرای موسیقی.

○ **آثار مکتوب:** ردیف مجلسی برای ویولون (سه جلد)، برای سنتور (چهارجلد)، برای تار و سه تار (یک جلد)، آثار خصوصی و نتهای چاپ نشده (در دست انتشار به کوشش ایرج گلشن ابراهیمی).

○ **آثار مصوت:** سلسله صفحات گرامافون با هنرمندان مختلف، نوارهای برنامه گلهای رادیو.

○ **آثار انتخابی:** تکنوازی ویولون در صفحات مدرسه عالی موسیقی، زنگ شتر، ابوعطا و حجاز.

○ **تکنوازیهای خصوصی:** نوا، دشتی، سه‌گاه و بیات اصفهان (همراه حسین تهرانی)، همنوازیهای سه‌گاه (با رضا قلی میرزاظلی) و ساقی‌نامه اصفهان (با ملکه برومند).

○ **شاگردان برگزیده:** علی تجویدی، حبیب الله بدیعی، رحمت‌الله بدیعی، مهدی خالدی، امیرهمایون خرم و لطف‌الله مفخم پایان (ویولون)، حسین ملک، منوچهر جهانبگلو و فرامرز پایور (سنتور).

○ **بهره‌گرفته‌ها:** حسین تهرانی (تمبک)، حسین ملک و ابراهیم قنبری (سازگری)، ملکه برومند (آواز) و... سیدحسن کسایی،

### ○ نصرالله زرین پنجه (۱۲۸۵.۱۳۶۰)

**○ نوازنده و هنرآموز تار و سه‌تار، نواساز**

○ شاگرد حسین خان هنگ آفرین و درویش‌خان

○ هنرآموز تار در هنرستان موسیقی ملی، نوازنده در رادیو تهران و عضو انجمن موسیقی ملی.

○ آثار: تکنوازیها در سلسله برنامه‌های ساز و سخن (تهیه و تنظیم: روح‌الله خالقی)

### ○ محمد عشقی نوایی (۱۲۹۶.۱۳۶۶)

**○ سازنده سه تار و سازهای سنتی**

○ ساخته‌های او در دست نوازندگان معروف یافت می‌شود.

○ شاگرد شناخته شده او: فرهاد دل شادفر

لطف‌اله مجد

▲ از راست به چپ: محجوبی، صبا و مفخم

ابراهیم منصوری

### ○ ابراهیم منصوری (۱۲۷۶.۱۳۴۸)

○ کارشناس موسیقی سنتی ایران، نوازنده ویولون و گردآورنده آثار موسیقی سنتی قدیم ایرانی.

○ شاگرد حسین‌خان اسماعیل‌زاده و حاج خان ضرب‌گیر.

○ هنرآموز موسیقی، تکنواز و همنواز ویولون در ارکسترهای مختلف، نواساز، ثبات تصانیف قدیمی به خط نت (از حاج آقا محمد ایرانی مجرد، عبدالله دوامی و دیگران) سرپرست موقت موسیقی رادیو ایران.

○ آثار: تعدادی آهنگ از قبیل پیش‌درآمد، تصنیف و رنگ (چاپ برگزیده‌ای از آنها به کوشش ل. مفخم پایان)، نت تصانیف قدیمی (منتشر شده)، صفحات گرامافون به همراه حسین استوار (پیانو)نوزاد (ویولون)، سالاری (تار) عصمت دلکش و جمال صفوی (ج ـ ص / خواننده)

○ آثار انتخابی: بازسازی تصانیف شیدا، آهنگهای محلی مازندرانی (با صدای عصمت دلکش (صفحات گرامافون). آهنگ:ای شانه (با کلام حسین مسرور

### ○ لطف‌الله مجد (۱۲۹۷.۱۳۵۷)

**○ نوازنده تار**

○ استاد مستقیم نداشته و غیرمستقیم از ساز اساتید مختلف بهره برده است.

○ تکنواز و همنواز تار در ارکسترهای مختلف، کار در رادیو ۱۳۵۷ ـ ۱۳۳۵.

○ آثار انتخابی: همنوازی با ویولون مهدی خالدی (دشتی)، با ضرب تهرانی (دشتی).

### ○ سیدجواد بدیع زاده (۱۲۸۱.۱۳۵۸)

**○ خواننده و نواساز**

○ شاگرد سیدمحمد رضا بدیع‌المتکلمین و سیدالواعظین.

○ خواننده در ارکسترهای مختلف (ارکستر خالدی، انجمن موسیقی ملی و...) عضو شورای شهر و موسیقی رادیو تهران.

○ آثار: صفحات گرامافون، در سه رشته: تصانیف فکاهی، تصانیف موسیقی معاصر، آوازها و تصانیف موسیقی سنتی جدید (همراه عبدالحسین شهنازی و علی‌اکبر پروانه، یوسف کاموسی و اسماعیل ساتری (تار)، ابوالحسن صبا، حسینقلی طاهایی و مهدی خالدی و اسماعیل ساتری (ویولون)، مرتضی محجوبی و فرهاد میرزامعتمد و جواد متین (پیانو) پر شده در برلین، دهلی و تهران.

○ آثار انتخابی: آلاگارسون، ماشین مشدی‌ممدلی، دست ننه‌ام درد نکنه (تصانیف فکاهی)، جلوه گل (با تار عبدالحسین شهنازی)، دشتی (با پیانوی محجوبی)، خزان عشق (با کلام رهی معیری)، سرود تاج محل (با ارکستر خالدی)

○ شاگرد شناخته شده: داریوش رفیعی.

### ○ محمود فرنام (۱۲۷۷.۱۳۷۲)

**○ نوازنده دف در موسیقی ایران (مکتب تبریز).**

○ صفحه‌ای پر نکرده است. نوارهای بسیاری از او با ابوالحسن اقبال‌السلطان (آواز) و غلامحسین بیکجه‌خوانی (تار) به طور خصوصی ضبط شده است.

○ اثر منتشر شده: نوار مکتب تار تبریز (همراه تار داوود آزاد).

### ○ لطف‌الله مفخم پایان (یزدان مهر) ۱۲۹۴.۱۳۶۲

**○ پژوهشگر، مؤلف و بانی طبع و انتشار آثار موسیقی معاصر ایران.**

○ شاگرد ابوالحسن صبا (در ویولون) و موسی معروفی (در ردیف‌شناسی و نت نویسی).

○ سردبیر نشریه چنگ (به همراه روح‌الله خالقی) و عضو انجمن موسیقی ملی، نخستین خلیفه کلاس صبا، مشاور عالی انستیتو موسیقی شنای ایران، پژوهشگر و همکار صبا و معروفی در گردآوری و نت‌نویسی ردیف موسیقی ایران.

○ آثار چاپ شده: دوازده تصنیف آواز (نت آهنگهای اساتید مشهور موسیقی همراه کلام آنها از سخن سرایان مشهور)، بیست و پنج قطعه ضربی (از موسیقیدانان مختلف)، هجده قطعه پیش درآمد (از اساتید مختلف)، سرودهای آموزشگاهها، آهنگهای محلی، ردیف موسیقی ایران (برگرفته از کار موسی معروفی)، تنظیم برای ویولون.

○ شاگرد شناخته شده‌ای ندارد. حبیب الله بدیعی مدنی به واسطه او از تعلیمات ویولون صبا بهره‌مند شده است. ■

برای اینکه دانش ملکه شود تعلیم کافی نیست عمل لازم است.

• برنادرشاو

دبیر سرویس ورزشی: بابک پورعالی
همکار این شماره: محمد پورمحمد

### گفتگو با رضا عنایتی، برترین گلزن ادوار لیگ برتر

# هرگز کم‌فروشی نمی‌کنم

**رضا عنایتی یکی از مهاجمینی است که به خوبی چارچوب دروازه را می‌شناسد و برای هر تیمی مهره‌ای ارزشمند محسوب می‌شود. عنایتی علاوه بر ارزش‌های بالای فنی، در بُعد اخلاقی نیز زبانزد خاص و عام است. او همیشه حامی سرمربی تیمش بوده و معتقد است که در هر شرایطی نباید مربی را به باد انتقاد گرفت. محبوبیت بالای عنایتی در نزد هواداران استقلال باعث شده تا او به عشق پیراهن آبی از تمامی مشکلات گذشته و فقط به موفقیت تیمش بیاندیشد. مصاحبه جذاب اطلاعاتی هفتگی را با رضا عنایتی بخوانید.**

**◆رضا عنایتی نسبت به فصل گذشته کمتر گل می‌زند، چرا؟**

◆◆خب شرایط این فصل استقلال نسبت به فصل گذشته تغییر کرده و تیم، فوتبال متفاوت‌تری را به نمایش می‌گذارد. در این فصل ما ابتدا سعی می‌کنیم گُل نخوریم و پس از آن به گلزنی می‌اندیشیم. به این ترتیب نقش عنایتی نیز کمتر خواهد شد. اما اگر نگاهی به فصل گذشته داشته باشید متوجه خواهید شد که در نیم فصل اول لیگ گلهای کمتری زده‌ام و در نیم فصل دوم شمار گلهایم را افزایش داده‌ام.

**◆یعنی شما قول می‌دهید که در ادامه لیگ با گلزنی‌های پیاپی، مجدداً به صدر گلزنان برسید؟**

◆◆خنده... من قول نداده‌ام! به هرحال موفقیت استقلال برای من مهمتر از گل زدن است.

ما در این فصل می‌خواهیم به قهرمانی برسیم و برای رسیدن به این هدف از تمام وجودمان استفاده می‌کنیم. برای عنایتی گلزنی و کسب عنوان بهترین گلزن لیگ در وهله دوم قرار دارد.

**◆این حرف درست است که هر وقت عنایتی گل نزند، استقلال هم باید کمتر گل بزند؟**

◆◆من با این حرف مخالف هستم ـ سومین خط حمله لیگ از آن استقلال است پس چطور تیم ما کم گل می‌زند؟ بعضی از دوستان با این حرفها استقلال را به حاشیه می‌کشانند.

**◆بطور مثال دربازی استقلال و صباباتری، غیبت شما و سیاوش اکبرپور باعث ضعف خط حمله تیم شد و استقلال در اکثر دقایق بازی تدافعی بازی کرد؟**

◆◆اگر ما تدافعی بازی کردیم چطور یک گل زدیم و چندین موقعیت را بازیکنان از دست دادند؟ وقتی صادقی و قلعه‌نوعی از زمین اخراج شدند، تیم تدافعی بازی کرد. غیبت من و سیاوش اکبرپور که در اکثر بازیها حضور داشتیم باعث شده بود، یک شوک به تیم وارد شود. من مطمئن هستم اگر یک بازی دیگر ما غایب باشیم، دیگر خط حمله استقلال اینگونه ظاهر نمی‌شود.

> **○ ما می‌خواهیم تمامی امتیازات لازم را کسب کنیم تا بتوانیم چند هفته به پایان لیگ برتر مانده، به قهرمانی برسیم**

**◆آیا عنایتی از مشکل مالی رنج می‌برد؟**

◆◆شغل من فوتبال است و منبع درآمد دیگری ندارم. باید از این طریق امرار معاش کنم چندی است که دچار مشکلاتی شده و با باشگاه صحبت کرده‌ام، و آنها قول داده‌اند هرچه سریعتر این معضل را برطرف کنند. اما این دلیل نمی‌شود که کم فروشی کنم. من به عشق پیراهن آبی و هواداران متعصب آن با قدرت بازی می‌کنم، چرا که معتقدم مشکلات به زودی حل خواهد شد.

**◆قضیه پیوستن شما به تیم‌های عربی به کجا کشیده شد؟**

◆◆دعوتنامه‌ای از یکی از تیم‌های اماراتی به باشگاه رسید، اما قلعه‌نوعی مخالف پیوستن من به آن تیم شد. به هرحال او حق دارد. استقلال می‌خواهد قهرمان لیگ برتر شود و به همه بازیکنان خود تا پایان فصل احتیاج دارد و من هم به نظر سرمربی احترام می‌گذارم.

**◆آیا آخر فصل از استقلال جدا می‌شوید؟**

◆◆ببینید، من دوست دارم برای کسب تجربه به خارج از کشور بروم. حال باید ببینم از کدام تیم دعوتنامه خواهم داشت و پس از بررسی تمامی جوانب تیم آینده‌ام را انتخاب کنم. اما اگر در ایران بمانم، همچنان با پیراهن آبی استقلال در میادین ظاهر خواهم شد.

**◆در این فصل زوج خوبی هم پیدا کرده‌ای، حالا با علی سامره راحت بودی یا سیاوش اکبرپور؟**

◆◆من یکی از یازده بازیکنی هستم که در میدان حاضر می‌شوم و برای من فرقی نمی‌کند درکنار چه کسی بازی کنم. زمانی با علی سامره راحت بودم و حالا در غیاب وی با سیاوش اکبرپور. من سعی می‌کنم با زوج خط حمله تیم کنار بیایم و خوشبختانه در این سه فصل مشکلی از این بابت وجود نداشت.

**◆عنایتی حالا در ردیف سومین گلزن برتر ادوار لیگ قرار دارد و فقط ۱۵ گل با نفر اول فاصله دارید، آیا می‌توانید دراین حیث نیز رکوردار شوید؟**

◆◆ببینید، من هیچ وقت دنبال رکوردشکستن نبودم. همیشه سعی می‌کنم بهترین باشم و گل بزنم. باگل زدن و دیدن شادی هواداران خوشحال می‌شوم. نمی‌خواهم وارد چنین مسایلی شوم و فکر و ذکرم را معطوف به مسایل حاشیه‌ای کنم.

**◆حالا استقلال کی قهرمان می‌شود؟**

◆◆انشاءا... این فصل قهرمانیم.

**◆خیلی مطمئن صحبت می‌کنید؟**

◆◆اگر حاشیه‌ها دامنگیر تیم نشود، قهرمان می‌شویم. ما پتانسیل و انگیزه لازم را داریم و همه چیز برای قهرمانی مهیاست. کادر فنی و بازیکنان با تجربه‌تر شده‌اند و این فصل زمان بهره‌برداری از آینده‌نگری است.

**◆یعنی مثل گذشته در هفته‌های آخر قهرمانی را از دست نمی‌دهید؟**

◆◆ما می‌خواهیم تمامی امتیازات لازم را کسب

کنیم تا بتوانیم چند هفته به پایان لیگ برتر مانده، به قهرمانی برسیم و خود را به حوادث نسپاریم. امیدوارم این بار جواب محبت‌های هواداران را با قهرمانی بدهیم.

**◆بحث را عوض کنیم. عنایتی در بازیهای غرب آسیا موفق نشد گلی به‌ثمر برساند، آیا دلیل خاصی داشت؟**

◆◆ببینید من مدام در اردوهای مختلفی بودم و استراحت کافی نداشتم. وقتی لیگ تعطیل شد با تیم امید به این مسابقات رفتم. فشردگی دراین تورنمنت هم دست به دست هم داد تا در امر گلزنی ناکام باشم. اما خوشحالم که با پاسهای گل، جوانان دیگری را در موقعیت گلزنی قرار دادم.

**◆فکر نمی‌کنید، استرس باعث ناکامی شما در گلزنی شد؟**

◆◆شاید! در هر بازی تلاش می‌کردم تا گل بزنم، اما قسمت نبود. مدافعین تیم‌های مقابل هم به خوبی مرا مهار کردند. گلزنی در لیگ برتر برایم آسان‌تر از بازیهای غرب آسیاست. به هرحال برای هر مهاجمی در تورنمنت های مختلف چنین حوادثی پیش می‌آید.

> **○ اگر در ایران بمانم، همچنان با پیراهن آبی استقلال در میادین ظاهر خواهم شد**

**◆خب حالا برانکو می‌تواند ادعا کند، عنایتی در تیم ملی نمی‌تواند گل بزند؟**

◆◆هرکسی عقاید خاص خودش را دارد و نمی‌توان به زور افکار سرمربی تیم ملی را تغییر داد. او به خوبی مرا می‌شناسد و دلیلی ندارد که این بازیها را ملاک قرار دهد. من در اردوهای زیادی با برانکو بوده‌ام و حتماً در آینده از من استفاده خواهد کرد.

**◆اصلاً چرا در استقلال راحت‌تر گل می‌زنید، اما در تیم ملی اینگونه نیست؟**

◆◆ببینید، در استقلال تمامی بازیکنان با حرکاتم آشنا هستند و به خوبی می‌دانند چگونه توپ را به من برسانند. از طرفی در استقلال موقعیت و زمان بیشتری در اختیارم قرار می‌دهند که مسلماً باعث افزایش گلهایم می‌شود اما در تیم ملی اینگونه نیست. اگر در دو، سه بازی تیم ملی مرتب در میدان باشم، حتماً گل هم خواهم زد.

**◆حالا تا چه اندازه به جام جهانی و حضور در این مسابقات می‌اندیشید؟**

◆◆همه بازیکنان حال حاضر لیگ برتر به جام جهانی فکر می‌کنند. همه انگیزه مضاعفی پیداکرده‌اند و من هم از این قاعده مستثنی نیستم. تلاش زیادی خواهم کرد تا یکی از مسافرین جام جهانی باشم. امیدوارم بتوانم درفهرست نهایی قرار بگیرم.

**◆درخصوص گروه تیم ملی چه نظری دارید؟**

◆◆مکزیک و پرتغال را که همه می‌شناسند. هر دو تیم فوتبالی شبیه هم دارند وایران نیز با بازیکنان تکنیکی که دارد تا حدودی مانند این دو تیم بزرگ بازی می‌کند. روی کاغذ نسبت به دیگر نمایندگان آسیا در گروه خوبی قرار گرفتیم. اما باید به همه تیم‌های گروه احترام گذاشت. حتی آنگولا که فوتبالش برای ما ناشناخته نیست، چرا که همه به‌خوبی می‌دانند آفریقایی‌ها چگونه بازی می‌کنند.

**◆آیا از این گروه صعود می‌کنیم؟**

◆◆صعود کردن از این گروه به خودمان بستگی دارد. انجام دیدارهای تدارکاتی می‌تواند یک قدم ما را به این هدف و آرزو نزدیک نماید. هرچند که فدراسیون وکادر فنی هم به خوبی با این مسایل آشنا هستند و با یک برنامه‌ریزی دقیق پا به میدان بزرگ جام جهانی خواهیم گذاشت.

**◆و حرف آخر...**

◆◆به امید موفقیت تیم ملی کشورمان در جام جهانی و شادی هموطنانم در تمامی عرصه‌های زندگی و تشکر از مجله خوب اطلاعات هفتگی.

## استقلال - پرسپولیس، ۱۹اسفند

هنوز هیچ منبع رسمی‌ای تاریخ دقیق بازی برگشت استقلال و پرسپولیس را اعلام نکرده است، اما طرفداران پرشمار این ۲ تیم خود را برای روز ۱۹ اسفند آماده کنند.

طبق اعلام فدراسیون فوتبال هفته‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ لیگ برتر در روزهای ۱۴، ۲۳ و ۲۸ بهمن برگزار خواهد شد. به این ترتیب با توجه به بازی تیم ملی ایران مقابل تایوان در مقدماتی جام ملتهای آسیا در روز سوم اسفند و همچنین بازی دوستانه این تیم در روز دهم اسفند، دیدارهای هفته‌های بیست و چهارم و بیست و پنجم به ترتیب در روزهای یکشنبه ۱۴ و جمعه ۱۹ اسفند برگزار می‌شود.

پرتماشاگرترین بازی نیم‌فصل دوم نیز میان استقلال و پرسپولیس در هفته بیست و پنجم انجام خواهد شد.

## آغاز بوندس لیگا، بدون مهدی

رقابت های بوندس‌لیگا از روز هشتم بهمن پیگیری می‌شود، اما بدون مهدی مهدوی‌کیا! ستاره ایرانی تیم فوتبال هامبورگ مصدوم است و نمی‌تواند در آغاز دور برگشت بوندس‌لیگا مقابل نورنبرگ، تیم هامبورگ را همراهی کند. دکتر شوارتس پزشک تیم می‌گوید: متأسفانه مهدوی‌کیا صدمه دیده و در این موضوع جای تردیدی نیست، اما شاید او به بازی با نورنبرگ برسد.

## اولادی هم رفت اون‌ور آب

مهرداد اولادی هم مثل جواد نکونام لیگ برتر را نیمه‌کاره رها کرد و رفت؛ بدون اطلاع قبلی و بدون خداحافظی. مهاجم تیم فوتبال پرسپولیس پس از انتقال به باشگاه الشباب امارات هم خوشحال بود و هم ناراحت: خوشحالم که قربانی شدم تا حداقل بخشی از مشکلات مالی بازیکنان حل شود و ناراحتم که در این شرایط حساس پرسپولیسی‌ها را ترک می‌کنم.

فارغ از این خوشحالی و آن ناراحتی، مهرداد برای ۳ ماه ۵۰۰ هزار دلار از مسوولان تیم الشباب امارات گرفت تا از ته دل خوشحال باشد و بخندد.

## رای اینترنتی به رضازاده

پس از تجربه ناموفق فدراسیون جهانی وزنه‌برداری در رای‌گیری برای انتخاب وزنه‌بردار قرن، حالا بار دیگر این فدراسیون قصد دارد بهترین وزنه‌بردار مرد و زن جهان در سال ۲۰۰۵ میلادی را با آرای مردم جهان انتخاب کند.

ایرانی هایی که قصد دارند برای انتخاب بهترین وزنه‌بردار مرد جهان در سال ۲۰۰۵ به حسین رضازاده رأی بدهند، می‌توانند با مراجعه به آدرس اینترنتی **www.iwf.net** و پر کردن فرم مخصوص در این سایت این کار را انجام دهند.این انتخاب تا ۱۱ بهمن ادامه دارد و اگر اتفاق خاصی نیفتد این عنوان به لطف کاربران اینترنتی ایرانی در بخش مردان به رضازاده می‌رسد.

## بلیت ایران - آنگولا، مشتری ندارد

هنوز هیچ درخواستی مبنی بر خرید بلیت دیدار تیم ملی ایران و آنگولا به دست مسوولان برگزاری مسابقه‌های جام جهانی ۲۰۰۶ نرسیده است. البته بازی ایران و آنگولا تنها دیداری نیست که مشتری ندارد. تاکنون برای ۴ دیدار مرحله نخست هم هیچ درخواستی نشده است، اوکراین با تونس، پاراگوئه با ترینیداد و توباگو، عربستان با تونس و اوکراین با عربستان.

در مقابل ۴ دیدار هم بیشترین درخواست خرید بلیت را داشته است، آلمان با لهستان، برزیل با استرالیا، هلند با آرژانتین و سوئد با انگلیس.

**اگر شما مهربان و رؤف نباشید، وظایف خود را در دنیا بطور کامل انجام نداده‌اید. • یوکستون**

### ناگفته هایی از دوست داشتنی ترین فوتبالیست دنیا

# رونالدینیو و بازی با سگ خانگی

**همه افتخارات فوتبالی دنیا در کمتر از یک ماه به کلکسیون افتخارات مرد دوست داشتنی برزیل و بارسلونا اضافه شد، درست مثل برق و باد.**

**چه کسی می‌تواند رونالدینیو را متوقف کند یا از او پیشی بگیرد؟ او آنقدر خوب است که حتی رقیبانش در کسب توپ طلای اروپا و مرد سال جهان هم به او رای دادند و از ایستادن در کنار این سیاه خندان به خود بالیدند.**

**آنچه در زیر می‌خوانید، ناگفته هایی از این اسطوره معاصر فوتبال است:**

## فوتبال با سگ خانگی

رونالدینیو تکنیک چشم نوازش را از همان دوران کودکی فرا گرفت. از همان روزهایی که با توپ، کاموا یا هر چیز گرد دیگری لوازم زبان بسته خانه را دریبل می‌زد. خودش می‌گوید: وقتی دیدم وسایل خانه نمی‌توانند توپ را از من بگیرند، سراغ سگ خانگی‌مان رفتم.

آن سگ بیچاره حتی یک بار هم نتوانست توپ را از پای رونالدینیو جدا کند.

## عاشق هنر و موسیقی

ستاره برزیلی بارسلونا یک دوستدار واقعی هنر است. او معمولاً به نمایشگاه های آثار هنری کشور اسپانیا می‌رود. سالوادور دالی، هنرمند مشهور اسپانیایی هم مرد محبوب اوست.

رونالدینیو به موسیقی هم علاقه زیادی دارد، به خصوص به سامبا، او عاشق سامبای برزیلی است.

## رونی کفش طلا

شاید تنها چیزی که در تمام ژست های رونالدینیو همراه اوست، همان گردن بند طلایی است که یک حرف انگلیسی R در زنجیر آن قرار دارد.

رونالدینیو با طلا و جواهر رابطه بدی ندارد. این را از کفش های نایکی ۳۵۰۰ پوندی اش می توان فهمید. در ساخت این استوک ها از طلای ۲۴ عیار استفاده شده است.

## یک کابوی برزیلی

اولین قهرمان رونالدینیو در کودکی روماریو بود که در سال ۹۴ نقش اصلی را در قهرمانی طلایی پوشان برزیل در جام جهانی ایفا کرد. او پس از آن به ساق های توانمند رونالدو چشم دوخت و آرزو کرد روزی مثل رونالدو بازی کند.

او حتی نام حقیقی اش را از رونالدو دی اسیس موریز به رونالدینیو گائوچو عوض کرد.

رونالدینیو یعنی رونالدوی کوچک و گائوچو هم همان کابوهای معروف برزیلی هستند که در زمان کودکی رونالدینیو در نزدیکی محل زندگی او زندگی می‌کردند.

## بهترین دوست

از هر که بپرسید بهترین دوست رونالدینیو چه کسی است، همه می‌گویند: ادو! ادو همان هافبک برزیلی سابق باشگاه آرسنال است. رونالدینیو یک دوست خوب دیگر هم دارد که او هم در انگلیس به سر می‌برد، تیری آنری!

آرزوی ستاره برزیلی بارسلونا، آمدن تیری آنری به نیوکمپ است. او بارها اعتراف کرده دوست دارد در کنار آنری بازی کند. اما حالا که آنری گفته به هیچ وجه حاضر نیست آرسنال را ترک کند، این آرزو فقط وقتی به حقیقت می پیوندد که رونالدینیو به آرسنال برود.

## آیا این اتفاق می افتد؟!

هر تیمی بخواهد این ستاره خلاق را به خدمت بگیرد باید مبلغ ۱۰۰ میلیون پوند بپردازد که حتی تیمی مثل چلسی متمول هم نمی‌تواند چنین پولی را بپردازد، چه برسد به آرسنال.

با این حال لیگ برتر انگلیس از نظر رونالدینیو یکی از بهترین و جذاب ترین لیگ های دنیاست. او می‌گوید: بازی های انگلیس را از تلویزیون تماشا می‌کنم. آنها یکی از سخت ترین و بهترین لیگ های دنیا را دارند.

## و اینک یک آسیس دیگر

پدر و عموی رونالدینیو هم بازیکنان سرشناسی بودند. برادر بزرگترش روبرتو دی آسیس نتوانست برای تیم ملی بازی کند، چون به شدت آسیب دید. وی اکنون مدیر برنامه های رونالدینیو است.

برادرزاده رونالدینیو یکی از بهترین استعدادهای جوان برزیلی است. ویه گو آسیس اکنون ۱۰ ساله است و چند هفته پیش نخستین قرارداد حرفه اش را با تیم گریمو بست.

رونالدینیو هم اولین قرارداد حرفه ای اش را در همین باشگاه امضا کرد.

## برنامه هفته بیستم لیگ برتر

**پنجشنبه ۸۴/۱۱/۶**

**شهید قندی یزد با پرسپولیس**
**(ورزشگاه شهید نصیری، ساعت ۱۵)**

**جمعه ۸۴/۱۱/۷**

**پاس تهران با شموشک**
**(ورزشگاه شهید دستگردی، ساعت ۱۵)**
**ملوان بندرانزلی با ابومسلم**
**(ورزشگاه تختی انزلی، ساعت ۱۵)**
**برق شیراز با سپاهان اصفهان**
**(ورزشگاه حافظیه شیراز، ساعت ۱۵)**
**صبا باتری با راه‌آهن تهران**
**(ورزشگاه شهید درخشان، ساعت ۱۵)**
**ذوب آهن اصفهان با فجر سپاسی شیراز**
**(ورزشگاه نقش جهان، ساعت ۱۵)**
**فولاد خوزستان با سایپا تهران**
**(ورزشگاه تختی آبادان، ساعت ۱۵)**
**استقلال تهران با استقلال اهواز**
**(ورزشگاه‌آزادی، ساعت ۱۵)**

## جدول رده‌بندی لیگ برتر

### جدول رده بندی لیگ برتر

| تیم | بازی | برد | تساوی | باخت | زده | خورده | امتیاز |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱.ساپیا | ۱۹ | ۹ | ۹ | ۱ | ۳۲ | ۱۴ | ۳۶ |
| ۲. استقلال | ۱۸ | ۹ | ۶ | ۳ | ۲۲ | ۸ | ۳۳ |
| ۳. پاس | ۱۹ | ۸ | ۸ | ۳ | ۲۴ | ۱۳ | ۳۲ |
| ۴.سپاهان | ۱۹ | ۹ | ۳ | ۷ | ۲۲ | ۱۷ | ۳۰ |
| ۵. فولاد | ۱۹ | ۸ | ۵ | ۶ | ۲۲ | ۲۱ | ۲۹ |
| ۶. ذوب‌آهن | ۱۹ | ۶ | ۹ | ۴ | ۲۴ | ۱۹ | ۲۸ |
| ۷. فجر سپاسی | ۱۹ | ۶ | ۱۰ | ۳ | ۱۹ | ۱۵ | ۲۸ |
| ۸. صباباتری | ۱۹ | ۶ | ۹ | ۴ | ۱۹ | ۲۰ | ۲۷ |
| ۹. پرسپولیس | ۱۹ | ۶ | ۷ | ۶ | ۲۴ | ۲۳ | ۲۵ |
| ۱۰. ابومسلم | ۱۹ | ۵ | ۹ | ۵ | ۱۵ | ۱۶ | ۲۴ |
| ۱۱.استقلال اهواز | ۱۹ | ۶ | ۴ | ۹ | ۲۶ | ۲۷ | ۲۲ |
| ۱۲. راه‌آهن | ۱۹ | ۵ | ۶ | ۸ | ۱۶ | ۲۶ | ۲۱ |
| ۱۳.ملوان | ۱۸ | ۶ | ۲ | ۱۰ | ۱۶ | ۲۶ | ۲۰ |
| ۱۴. برق | ۱۹ | ۴ | ۶ | ۹ | ۱۲ | ۲۲ | ۱۸ |
| ۱۵. قندی | ۱۹ | ۴ | ۴ | ۱۱ | ۱۳ | ۲۴ | ۱۶ |
| ۱۶. شموشک | ۱۹ | ۳ | ۶ | ۹ | ۱۴ | ۲۹ | ۱۵ |

# رفتن به جام جهانی با محصولات فلان شرکت

◇ **بعضی شرکت‌ها قبل از اینکه اقدام به خرید بلیت‌های جام جهانی کنند، تبلیغات خود را در خصوص جوایز جام جهانی آغاز کرده‌اند، به این امید که با این بهانه بتوانند فروش محصولات خود را چند برابر کنند**

کمتر از ۵ ماه تا شروع رقابت‌های جام جهانی باقی مانده است. برگزاری این تورنمنت بزرگ و جهانی در کشور آلمان بی‌شک طرفداران زیادی را از سرتاسر جهان به سوی این کشور اروپائی روانه می‌کند. طرفدارانی که از راه‌های مختلف خود را به آلمان می‌رسانند تا شاهد مهمترین اتفاق جهان ورزش در سال ۲۰۰۶ باشند.

این وضعیت در ایران هم شکل گرفته است. با صعود تیم ملی کشورمان به رقابتهای جام جهانی علاوه بر تورهای مسافرتی، چند شرکت تجاری هم برای جذب مشتری‌های بیشتر از چند ماه پیش دست به کار شده‌اند تا تماشاگران مشتاق را به آلمان ببرند، البته مشروط! مشروط به آنکه به اندازه کافی و شاید بیشتر از نیاز، محصولات آنها را خریداری کنید و سپس امیدوار باشید اسم‌تان در قرعه‌کشی، خوش شانس‌تر از بقیه اسم‌ها باشد.

اما آیا با قبول این شرط و پذیرفتن این ریسک، واقعاً می‌توان به رفتن به جام جهانی از این طریق امیدوار بود؟! مسؤول فروش تورهای مسافرتی جام جهانی می‌تواند در پاسخ به این سؤال راهنمای خوبی باشد. او می‌گوید: «بعضی شرکت‌ها قبل از اینکه اقدام به خرید بلیت‌های جام جهانی کنند، تبلیغات خود را در خصوص جوایز جام جهانی آغاز کرده‌اند، به این امید که با این بهانه بتوانند فروش محصولات خود را چند برابر کنند. اما حقیقت این است که اگر جایزه فریبنده‌ای مانند جام جهانی هم نتواند تغییری در فروش محصولاتشان داشته باشد، تبلیغات خود را قطع کرده و از خیر بلیت‌ها می‌گذرند.»

طبق گفته این مسؤول تاکنون ۴شرکت، **سی‌دی خام فینال، روغن موتور کاسترول، آب معدنی دماوند و صنایع غذایی پفیلا** به همان اندازه که در تبلیغاتشان عنوان کرده‌اند بلیت تهیه کرده‌اند، اما شرکت دیگری در این زمینه اقدام نکرده است.

جالب است بدانید از همین ۴شرکت هم، ۲ شرکت در تبلیغاتشان تاریخ قرعه کشی را پس از آخرین مهلت ارسال اسامی متقاضیان شرکت در جام جهانی مشخص کرده‌اند. طبق اعلام فیفا، تمامی متقاضیان شرکت در جام جهانی ۲۰۰۶ تا ۱۲ بهمن ماه (یعنی ۷ روز دیگر) فرصت دارند تا اسامی تماشاگرانشان را به سفارت آلمان در آن کشورها بفرستند تا کارهای مقدماتی، ویزا و صدور بلیت انجام شود.

در این شرایط صنایع غذایی پفیلا آنطور که در تبلیغاتش نوید داده، ۲۱فروردین ماه قصد قرعه کشی و معرفی برندگانش را دارد و شرکت کاسترول نیز این کار را ۱۵ اسفندماه انجام می‌دهد!

وقتی با مسؤولان این ۲ شرکت صحبت کردیم، تازه متوجه شدیم هیچ تماشاگری با خرید محصولات آنها به جام جهانی نخواهد رفت، چون آنها فقط هزینه بلیت رفت و برگشت را به برندگانشان می‌دهند که تقریباً یک‌ششم کل هزینه‌های سفر به آلمان و تماشای بازیهای تیم ملی است. رقمی معادل ۵۰۰ هزار تومان!

حال اگر قصد دارید حداقل آن سر سوزن شانس رفتن به جام جهانی را از دست ندهید، حتماً به تاریخ قرعه کشی شرکت مربوطه توجه کنید، زیرا شرکت‌هایی که تاریخ قرعه کشی آنها بعد از ۱۲ بهمن باشد، نمی‌توانند به وعده‌هایشان عمل کنند.

# رفتن به جام جهانی بدون محصولات فلان شرکت

این برای آن دسته افرادی بود که به شانس اعتقاد دارند و رفتن به جام جهانی را در خرید برخی محصولات می‌بینند، اما برخی‌ها هم هستند که نمی‌خواهند فرصت طلائی حضور در جام جهانی را که هر ۴ سال یک بار ایجاد می‌شود، از دست بدهند.

برای این دسته که تعدادشان به ۲هزار نفر هم می‌رسد، فقط یک راه وجود دارد؛ پرداخت ۴ میلیون و ۱۰۰ هزار تومان در ۲ قسط و ثبت نام در تورهای مسافرتی.

مدیریت گروه‌های تور ایران با **اکبر غمخوار مدیرعامل سابق پرسپولیس** است. مردی که گفته می‌شود چندی پیش در مزایده فدراسیون فوتبال موفق شد این امتیاز را مال خود کند.

شاید طرفدارانی که در اولین روز شروع ثبت نام‌های تورهای جام جهانی با چهره‌ای خندان خود را به مقصد رسانده بودند به چیزی جز جام جهانی و آلمان فکر نمی‌کردند. آنها می‌دانستند شکست برایشان ضرر چندانی ندارد، چون به این فکر می‌کردند که اگر سفارت آلمان ویزایشان را صادر نکند می‌توانند پول پرداختی خود را از آژانس موردنظر استرداد کنند. پس جای هیچ نگرانی وجود نداشت. اما این وضعیت هم چندان پایدار نماند.

درست چند روز پس از پرداخت قسط اول ۲ میلیون تومانی از سوی متقاضیان یک تماس تلفنی همه معادلات را به هم ریخت. ظاهراً در این تماس تلفنی آژانس‌ها به متقاضیان ۲خبر بد داده‌اند. یکی اینکه فدراسیون فوتبال هیچ دخالتی در مراحل صدور ویزای افراد نخواهد داشت و ثبت‌نام‌کنندگان خود باید برای صدور ویزا به سفارت آلمان مراجعه کنند و دیگری اینکه هرکس نتواند ویزای خود را دریافت کند، ۸۰درصد پولش می‌سوزد و بازپرداخت نمی‌شود.

این دومی یعنی آژانس در چنین شرایطی از مبلغ نهایی ۴ میلیون و ۱۰۰هزار تومانی که متقاضیان پرداخت کرده‌اند، تنها ۸۲۰ هزار تومان را به آنها برمی‌گرداند.

در واقع آژانس‌ها اول کار این شرایط را اعلام نکرده بودند تا متقاضیان پس از پرداخت قسط اول متوجه شوند چه ریسک بزرگی کرده‌اند. آنها می‌گویند اگر ما از روز اول این مسأله را می‌دانستیم، شاید اعلام انصراف می‌کردیم.

اکبر غمخوار هم در عین تعجب همگان می‌گوید: ما از همان روز اولی که متقاضیان برای ثبت نام آمدند، گفته بودیم که اگر نتوانند ویزایشان را بگیرند، ۸۰ درصد پولشان می‌سوزد.

این کشمکش همچنان ادامه دارد و هنوز هم معلوم نشده متقاضیان از ابتدا در جریان این تبصره قرار گرفته بودند یاخیر!

**راستی در این شرایط بهتر نیست من و شما قید رفتن به آلمان و تشویق تیم ملی را بزنیم و از روی کاناپه اتاق پذیرایی‌مان و از طریق تلویزیون این تیم را تشویق کنیم؟!**

متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش اصلاح نپذیرد ● سعدی

# هفته بعد شما

از: دکتر نوید خداداوست

## فروردین

برای اثبات عقاید و یا به کرسی نشاندن حرفتان از تنبیه و یا تحمیل استفاده نکنید، چرا که این نتیجه مطلوب برای شما موقت خواهد بود و در مدت زمان کوتاهی باعث افزایش انرژی‌های منفی خواهد شد. در مورد عقایدی که در سر می‌پرورانید و تصمیماتی که مرتباً آن را حلاجی می‌کنید بهتر است از یک شخص مورد اعتماد کمک و همفکری بگیرید و این مسئولیت را به تنهایی به دوش نکشید.

نکته دیگر این که شرایط ناهمگون و غیرقابل پیش‌بینی در انتظار شماست که بهترین کار، رفتار از روی عقل می‌باشد نه از روی احساس.

## اردیبهشت

دوست خوبم! برای اینکه رویاهایتان به حقیقت بپیوندد باید همیشه هوشیار باشید و بدین منظور آرامش را توصیه می‌کنم تا بتوانید سنجیده حرکت نمایید.

در مورد پیشنهادی که خواهد شد بهتر است حساب شده آن را بپذیرید و تردید و دودلی را از خودتان دور کنید چون می‌دانم که برنامه‌های طولانی مدت برای خودتان در نظر گرفته‌اید، ولی در این شرایط لازم است که مقدمهٔ آنها را از هم اکنون پایه ریزی کنید، چون تاخیر لحظه‌ایی شما برایتان غیرقابل جبران می‌باشد.

نکته آخر اینکه خلوت و تنهایی خود را با حضرت دوست از دست ندهید و آن را با هیچ کس دیگری تقسیم نکنید تا به نتایج غیرقابل وصف آن برسید.

## خرداد

فکر کردن در مورد آن مسئله‌ای که به شدت ذهنتان را مشغول کرده کافی نمی‌باشد و لازم است که به طور جدی همت کنید و قدم پیش بگذارید و در این راه از کمک گرفتن هراسی به دل راه ندهید، چرا که دوستانتان دلشان می‌خواهد که در مواقع لازم شما را دریابند، منتهی زمان و نوع کمک مفیدشان به شما را نمی‌دانند، پس بهتر است آنها را در جریان قرار دهید.

در مورد هدایایی که در این مدت دریافت کرده‌اید نیز بهتر است سپاسگزار باشید و جزئیات آن را هیچ زمانی فراموش نکنید. پیرامون مسائل عاطفی شما نیز باید بگویم که بهتر است راحت باشید و نقش بازی نکنید.

## تیر

دوست عزیزم! کارهای رها شده شما از حد توانتان خارج می‌شود، پس تا دیر نشده آنها را با نظم خاصی به نتیجه برسانید و خودتان را از این ناهماهنگی بیرون بیاورید.

در مورد افکار و تصمیم‌های شما هم لازم است که در صورت قطعی بودن آن را به مرحله اجرا بگذارید و دست دست نکنید.

نکته دیگر این که در مورد مسائل خانوادگی نکته مبهمی از خودتان بجا نگذارید و مطالب را آشکارا با تمام جزئیات بیان کنید تا متهم به اشتباه نشوید.

در ضمن در مورد مشکل اخیرتان هم بهتر است که از کلمه شکست استفاده نکنید، چراکه واقعاً تجربه آن پل موفقیت شما می‌باشد.

## مرداد

همیشه فرصت برای انجام کارهای مورد نظرتان وجود دارد، پس نگویید دیر شده چون بهتر است شروع کنید که این روزها فرصت خوبی پیش رو دارید. و در خلال انجام این کارهای مهم از پرداختن به خودتان نیز غافل نشوید و یا در صورت امکان با یک پزشک متخصص مشورت کنید که هم زیبایی اندام و هم سلامت وجودتان تضمین شود. تاکید می‌کنم که استفاده از لبنیات برای شما ضروری می‌باشد و همچون کودکان از واژه‌های منفی نمی‌توانم و دوست ندارم استفاده نکنید و نکته آخر این که امکان سفری وجود دارد پس آن را از دست ندهید.

## شهریور

دوست خوبم این روزها فرصت مناسبی مهیا خواهد شد تا به ندای درونی‌تان گوش کنید و طبق آن عمل نمایید و امیدوارم با تمام وجود دریابید که چقدر شیرین و دلنشین است. مطلب دیگری که باید به شما بگویم وجود دلخوریها و یا ایراد گرفتن‌های بی‌دلیل است که باید به آنها بی توجه باشید و در طول شبانه روز اگر شده حتی ده دقیقه برای خودتان وقت صرف نمایید.

دوست خوبم! باید بگویم که در این روزها مبلغ قابل توجهی به دستتان می‌رسد که لازم است تصمیم‌گیری درستی در مورد آن داشته باشید تا متضرر نشوید.

## مهر

در این روزها نباید با کسی رقابت کنید، چون اینگونه عمل کردنها به صلاح شما نمی‌باشد، بخصوص در مورد مسائل عاطفی که برای شما بهترین راه حل بیان حقیقت از روی صداقت است.

تغییر و تحولی پیش رو دارید که بهتر است مقاومت نکنید و استقبال نمایید چون بزودی به آن شرایط عادت می‌کنید و متوجه نتایج خوب آن هم خواهید شد. در مورد مکالمات تلفنی هم باید بگویم که لازم است آنها را کنترل کرده و کوتاه کنید.

به یک مهمانی دلچسب نیز دعوت خواهید شد پس با دلایل غیر منطقی آن را از دست ندهید.

## آبان

در این روزها از ولخرجی بی دلیل دوری کنید که جبران آن برایتان بسیار سخت می‌باشد و شما کارهای مهمتری را پیش رو دارید.

نکته دیگر این که در مورد مسئله پیش آمده حق به جانب نباشید و تعادل را رعایت کنید، چون عیب جویی شما و حتی کنجکاوی‌تان، مشکل را بیشتر از آنچه که هست خواهد کرد.

دوست خوبم! مطالعه در آینده به پیشرفت شما کمک شایانی می‌کند، پس از آن غافل نشوید و در کنار این مهم دوستان صمیمی‌تان را دریابید که در کنار آنها بودن به شما آرامش خاصی می‌بخشد. یک خبر غیرمنتظره کاری نیز خواهید داشت.

## آذر

استفاده از تجربیات و گوش دل دادن به پندهای عزیزان بسیار ضروری و پسندیده می‌باشد، ولی من توصیه می‌کنم با رعایت تمام این جوانب به شکل محترمانه‌ای خودتان تصمیم نهایی را بگیرید و کسی را در این مهم دخیل ندانید.

در مورد مسائل کاری و سوءتفاهمی که ایجاد شده، بهتر است با مافوق خود مشکل را در میان بگذارید و آن را حل و فصل نمایید و در این میان کسی را متهم نکنید.

و نکته دیگر این که شرایط مالی و اقتصادی شما رو به بهبود خواهد رفت، پس نگران نباشید و آسوده خاطر عمل نمایید.

## دی

دوست خوبم! خودتان هم خوب می‌دانید که برای شما غیر ممکن وجود ندارد، پس آستین همت را بالا بزنید و قدم بردارید و ا طمینان می‌دهم که در مدت زمان کوتاهی نتیجه بگیرید. نکته دیگری که باید به شما گوشزد کنم گذشت و یا فراموشی انتقام است، چرا که این موضوع باعث دلسردی شما خواهد شد، پس در هنگام عبور از پیچ و خم زندگی دقت کنید تا مرتکب اشتباهی عمیق که برای خودتان هم غیرمنتظره می‌باشد، نشوید.

راز و نیاز با خدای مهربان را فراموش نکنید و با شلوغی کار و ذهن خود را توجیه نسازید چون یاد خدا آرامشبخش قلبهاست بخصوص برای این روزهای شما.

## بهمن

در شرایطی قرار می‌گیرید که لازم است دقت کنید تا فراموشی کار دستتان ندهد. چون این خطا می‌تواند در دل و جان شما هم بلوا به پا کند که برای آن نمی‌توان بهایی تعیین کرد، اما اگر خواستید کاری ریسک‌پذیر انجام دهید بهتر است از روی اراده و منطق عمل نمایید. نکته دیگری که باید بگویم این است که می‌دانم خواب زیاد را دوست دارید، ولی در این روزها این رفتار شما موجب می‌شود که با زندگی و اهدافتان بیگانه شوید و در ضمن طی روزهای آینده در محل کارتان احتیاج به همکاری شما می‌باشد، که بهتر است خودتان در این زمینه پیش قدم شوید و هوش سرشارتان را به همگان اثبات نمایید.

## اسفند

در شرایطی قرار می‌گیرید که احساس می‌کنید راه پس و پیشی برای شما وجود ندارد و تصمیم‌گیری غیرممکن می‌شود، اما لازم است بگویم که همیشه و همیشه برای هر مشکلی راه حل مناسبی وجود دارد و این شما هستید که باید آن را هوشمندانه پیدا کنید.

دوست خوبم! مدتی است که با تاکید بر روی جزئیات و یا با وقت گذاشتن بر روی آنها از مسائل اصلی و کلیات زندگی دور شده‌اید و آن عقاید و اصول علمی خودتان را فراموش کرده‌اید، پس تا دیر نشده فرصت را دریابید و بدانید که عشق پدر و مادر را نمی‌توان جای دیگری پیدا کرد. زیرا آنها نیز جزئی از وجودتان می‌باشند.

اطلاعات مفتکی

از: رضا رفیع

Email:rezaraffie @ yahoo.com

## حرف و برف مفت!

زمین با آسمان در طول تاریخ آفرینش، همواره ارتباط تنگاتنگی داشته است. منتهی در پایتخت ایران ما این ارتباط حسنه ظاهراً طوری که عرض کردند، کمی بیشتر از سایر عرض‌های جغرافیایی است. با یک مثال، همه چی را روشن می‌کنم. هر زمان که هوای آسمان گرفته و با ازدحام ابر و باران و برف مواجه است، در سطح خیابانهای ما هم تا دلتان بخواهد ازدحام ماشین در ترافیک مانده است و مسافر منتظر تاکسی ایستاده. همین روزها با یک برف مفت سبک، شاهد راهبندان سنگینی و مفتی بودیم که مپرس!

● **بیت**: گشته‌ام در جهان و آخر کار
یک ترافیک دیده‌ام که مپرس

ظاهراً اشکال از ظرفیت خیابانهای تهران است که اشباع شده‌اند. خیابان کم‌ظرفیت هم بدچیزی است. این میان، اعضای فعال شورای شهر و شهرداری تهران اعلام کرده‌اند که حل مشکل پایتخت، نه از مجموعه اختیارات کنونی مدیران شهر برمی‌آید و نه از ابزارها و بودجه‌ای که دراختیار آنهاست.

● **دعای خیر**: یا مرسل الریاح، تو دانی و شهر ما!

● **نظمی برای این بی‌نظمی**:

هوا بس ناجوانمردانه سرد است
و از آن ناجوانمردانه‌تر، ای دوست
ترافیک تماماً خیط نامرد است
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت
سرها کمپلت - یا کلهم - بند است
و شهر از هرچه ماشین، سخت آکنده است
به اندک برف و بارانی
- چنان که افتد و دانی! -
تمام شهر درگیر ترافیک است
- خودت کوری، نمی‌بینی؟ -
در اعصاب همه تیک است
خدایا رحمتت را
- با هماهنگی مسوولین -
برای کاهش بار ترافیکی
به تدریج از فراز ابر نازل کن
و فکری نیز عاجل کن
که دست جمله‌مان بسته است
(و شرح آن به پیوست است)
لهذا گر سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت
حق دارند...
ول کن حرف‌های مفت!

● **دفاع شاعر**: حرف از روی حرف می‌آید، برف از روی برف!

## مشترک قسطی موردنظر!

به مناسبت عید سعید غدیر خم و به پیشنهاد وزیر محترم ارتباطات حسنه و فناوری انفجار اطلاعات، ثبت‌نام قسطی تلفن همراه برای معلمان سراسر کشور آغاز می‌شود.

● **شعار صادره**: بر این مژده گر جان فشانم رواست
که این مژده آسایش جان ماست

● **اشکال وارده**: حالا بگذار قسطی هم که شده، تلفن همراه بگیرند؛ آن وقت یک «آسایش جان»ی به این معلم‌های زحمتکش و عموماً زیر خط و خطر فقر نشان بدهیم که آنورش (و حتی اینورش) ناپیدا!

● **تفسیر ادبی**: عموماً چون تلفن‌های همراه گاهی به ندرت مثل «ماست» عمل می‌کنند، در اینجا شاعر به طرز ملیح و مشکوکی، مژده واگذاری تلفن‌های همراه قسطی را مثل و موجب «آسایش جان ماست» دانسته است نه خود ما (یا شمای معلم) که سنداً صاحب تلفن می‌باشیم.

چون در یک جامعه اهل «قسط» کارها باید روی روال قانونی خودش باشد تا اسطقش‌دار باشد؛ فلذا تصمیم واگذاری قسطی تلفن همراه به معلمان گرامی نیز از چند مرحله و کانال مهم عبور و مرور کرده است:

۱ـ هماهنگی وزارت ارتباطات و غیره با وزارت آموزش و پرورش و کم‌پردازش

۲ـ اخذ تاییده وزیر محترم اقتصاد و دارایی و برازندگی

۳ـ تایید رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی به چه تمیزی

۴ـ موافقت رئیس جمهور و دادن یک مجوز ممهور

این میان فقط می‌ماند وضعیت ارزی داخل جیب معلمان عزیز که چه مقدار به لحاظ ریالی در چنته دارند تا در ۲ قسط ۱۸۰ هزار تومانی اقدام عاجل به عمل آورند.

● **پیشنهاد اجرایی**: چون در مملکت ما گاهی باز هم به‌ندرت ممکن است اجرای یک طرحی (زبانم لال، کانهو پروژه واگذاری هدیه رئیس جمهور قبلی به شکل «لپ‌تاپ» به جماعت خبرنگاران حاضر در صحنه) اندکی به تاخیر انجامد؛ لهذا به معلمان عزیز پیشنهاد می‌شود فعلاً و تا اطلاع ثانوی در ناحیه کمربند خود، بر روی یک کاغذی به خط نستعلیق درشت بنویسند: «به زودی در این محل، یک دستگاه تلفن همراه نصب می‌گردد.». این طوری، دل اهل و عیال مربوطه هم شاد و امیدوار می‌شود.

● **گمانه‌زنی فنی**: کارشناسان ارتباطات حسنه احتمال می‌دهند که پس از واگذاری تلفن همراه قسطی به معلمان، بعد از آن، به هنگام ایجاد ارتباط با فرد مورد تماس، این عبارت نیز به سایر عبارات اپراتور مخابرات اضافه شود که: «مشترک قسطی موردنظر در دسترس نمی‌باشد» یا به دلیل پاره‌ای قطعیات: «در چند قسط در دسترس می‌باشد».

● **اصلاح یک غلط زیادی**: عده‌ای ادب‌نشناس که با ریشه کلمات و ترکیبات تازه آشنا نیستند و بویی از علوم انسانی نبرده‌اند، به اشتباه، واژه «فناوری» را به خاطر پاره‌ای اشکالات ناچیز ارتباطی، مترادف با «فناآوری» می‌گیرند که بیخود می‌گیرند. درستش «فن‌آوری» است که اهل فن بیشتر می‌دانند. حالا اهل بخیه به کنار!

## شترمرغهای بره‌ای!

آدمیزاده اگرچه همیشه خودش در آرزوی پرواز کردن با بال و پر مستقل و وابسته به خودش بدون مراجعه به دفاتر فروش بلیت هواپیما بوده است، معذلک این تخسی و رندی را هم داشته که پرندگان دیگر را به بازی بگیرد و به بال و پر آنها بخندد.

● **توضیح قانونی**: این میان البته بازی با پرندگان نایاب و یا کفتربازی به نحوی که منجر به آزار و اذیت دیگران گردد و یا مخل آسایش همسایگان شود، پیگرد قانونی دارد. منتهی اگر قانون به گرد افراد خاطی برسد.

نوع خوب بازی با پرندگان، رام کردن آنهاست که ما تاکنون همه نوعش را دیده و شنیده بودیم الا اینکه «واحد مرکزی خبر» اعلام کند که یک شترمرغ‌دار خوش ذوق در ایلام، بزرگترین پرنده روی زمین را نیز وادار به حرکات موزون کرده که احتمالاً باید همراه با نوعی جدید و پست مدرن از «غمزه شتری» با عنوان «غمزه شترمرغی» بوده باشد.

● **غمزه منظوم**:

ای که داری تو مختصر ذوقی
غمزه هم «غمزهٔ شتر مرغی»
چون به یک غمزه، هم شتر هم مرغ
هر دو را می‌کند کمی شوقی!

● **تبصره ادبی**: اهل اشکال، می‌توانند در بیت اول، جای دو مصراع را با همدیگر عوض کنند. طوری که نه شتر بفهمد نه مرغ!

ابتکار پرورش‌دهنده شترمرغ مذکور این بوده که از شدت علاقه به مجموعه طنز کمیک «شبهای بره» برداشته در یک اقدام خودسرانه و «خودشترمرغانه»، هریک از شترمرغهای خود را به نام یکی از شخصیت‌های این مجموعه نامگذاری کرده. و جالب اینکه خود عزیزان شترمرغ نیز نسبت به هریک از این اسامی واکنش بموقع نشان داده و برای مثال وقتی صاحب آنها نام «شیرفرهاد» یا «سحرناز» یا «لیلون» یا... غیراون(!) را صدا می‌کند، تنها همان شترمرغی که به یکی از این اسامی بره‌ای نامگذاری شده، از دیگر شترمرغها جدا می‌شود و خود را به حضور این مجری طرح پژوهشی - طنزشی شترمرغ در شهرستان مهران استان ایلام می‌رساند.

● **نتیجه اخلاقی**: اگر مردید، شما نیز یک مجموعه طنزی بسازید که قادر باشد علاوه بر خواص و عوام، شترمرغها را هم جذب کند. آنهم «شترمرغ» با آن سوابق سوءشخصی در زمینه باربری و شانه خالی کردن از زیر بار به بهانه‌های واهی که نشان از تذبذب این حیوان بلاتکلیف دارد.

### طنز برعکس

«وزیر ارشاد گفت: ما زیر بال موسیقی فاخر را می‌گیریم.»
**جراید**

... منتهی به شرطی که خارج نزنید

نمی توان همه را به مال راضی کرد، اما به حسن خلق می توان. ● حضرت محمد(ص)

# تعبیر خواب

خوابگزار: مصطفی گلیاری

چهارشنبه‌ها از
ساعت ۱۷ الی ۱۹
تلفن: ۲۹۹۹۳۲۳۸

هنگامی که خوابی معنی می‌شود، اسرار نهفته بینندگان خواب رخ می‌نمایند. و چون شاید کسی نخواهد اسرار نهفته‌اش فاش شود، نام صاحب خواب‌ها را عوض می‌کنم. حتی اگر خودشان نخواسته باشند. پس با خیالی آسوده، خواب‌هایتان را برایم تعریف کنید.

## بین الحرمین

**محمد نمکی، ۳۲ ساله، متأهل**

خواب دیدم در عراق بودم و آمریکایی‌ها می‌خواستند مرا بکشند. گفتم من برای زیارت آمده‌ام. ولم کردند ولی دیگر سمت حرم را پیدا نکردم. در حال جست و جو یکی از دوستان آرایشگرم را پیدا کردم. پرسیدم اینجا چه می‌کنی؟ گفت کاسبی می‌کنم. میوه فروشی باز کرده بود و میوه‌هایش درشت بود. گفتم گم شدم. گفت بیا نشونت بدم. رفتیم. من از روی زمین و او از روی بام‌ها می‌رفت. صحنه عوض شد و گفت بیا برات نون فطیر بخرم. تورو پیش آشنا می‌برم. به جای نانوایی، ایستگاهی نشانم داد که مسافرها را به قم می‌برد. تا آمدم سوار شوم، صندلی‌های عقب پر شد. خواستم جلو بنشینم دیدم آنجا هم دارد پر می‌شود. زود روی یکی از صندلی‌ها نشستم. رسید آخر خط و پیاده شدم. توی ماشین پر از عکس بود. چندین گنبد بود. با خودم گفتم این گنبدها مال حضرت ابوالفضل و امام حسین است ولی کدامش مال کیست؟ بعد گفتم: بین الحرمین که میگن همینه. و بیدار شدم.

### ◆ تعبیر

شما حاجتی دارید و از نظر مالی در مشکلید. اعتماد به نفس شما پایین است. وقتی که آمریکایی‌ها را می‌بینید، خود را زائری بی‌آزار معرفی می‌کنید و این یعنی احساس ناامنی می‌کنید و بر حباب نشسته‌اید.

این خواب می‌گوید شما دوستتان را از خودتان موفق‌تر می‌دانید. و می‌گوید شما بسیار قانع هستید و خودتان را خوش شانس نمی‌دانید و خجالتی هستید.

سرگردانی‌ها و مشکلات مالی و عصبیت‌های فرو خورده شما دست به دست هم داده‌اند تا این خواب را ببینید. اگر مشکلات درونی خود را حل کنید، مشکلات بیرونی هم حل خواهند شد.

## غسل باطل

**صفورا حسنی، ۲۲ ساله، مجرد**

برادرم فوت کرده. او را خواب دیدم که دراز کشیده و مرده. پدرم می‌خواست او را غسل بدهد و در کفن بگذارد ولی برادرم تکان می‌خورد و نشان می‌داد زنده است. پدرم توجهی نکرد و او را غسل داد. دیدم بدنش خونی است. گفتم این غسل درست نیست. دوباره خواست او را غسل بدهد ولی دست و پایش از هم جدا شدند. بار سوم، بدنش تکه تکه شد و همه جایش سرد شد ولی باز تکان می‌خورد. پدرم گفت: تعجب می‌کنم. انگار زنده است. او را کفن کرد و برادرم در کفن به حالت سجده درآمد و تکان خورد. ما توی گورستان نبودیم. توی اتاق بودیم. ناگهان با ناراحتی بسیار بیدار شدم.

### ◆ تعبیر

این خواب می‌گوید مرحوم برادر شما در روزگاری که زنده بوده، در راه مستقیم نبوده و کارهایی می‌کرده که جالب نبوده. و از این خواب می‌فهمیم پدرش هم مقصر بوده. برایش خیرات کنید و به خودتان بگویید آدم از فردای خودش خبر ندارد پس هرگز در هیچ موردی بی‌گدار به آب نزنید.

## از مار می‌ترسم

**سمیرا خرسندی، ۳۰ ساله، متأهل**

هشت ساله بودم که مار به من حمله کرد. از آن روز از مار می‌ترسم. بیشتر وقت‌ها خواب می‌بینم مار به من حمله می‌کند و مردی می‌آید مرا نجات می‌دهد. یا خواب می‌بینم که مار را تکه تکه می‌کنند و به خوردم می‌دهند.

### ◆ تعبیر

آدم وقتی که ناراحت و عصبی و ناراضی باشد، خواب چیزهایی را می‌بیند که از آنها می‌ترسد. وقتی که خواب مار می‌بینید، اگر به حالات روحی آن شب و چند شب پیش خودتان توجه کنید، خواهید دید به نوعی ناراحت بوده‌اید. از اینها گذشته، این خواب می‌گوید با شوهرتان مشکل دارید. مشکل شما هم به این آسانی‌ها حل نخواهد شد. بهتر است با شوهرتان مثل مادر یا مربی نباشید.

## خاطرات کلانتر

بقیه از صفحه ۲۳

و به طرف پیر مرد محضردار به راه افتاد. بهجتی هم از روی صندلی بلند شد و طوری که انگار می‌خواهد از اتاق خارج شود، انگار می‌خواهدبه سراغ تراول‌ها، برگه‌های سهام و سندهایش برود، به طرف گلخانه به سوی هادی که داشت می‌آمد، رفت و... اما همان لحظه که با پسرش رخ به رخ شد، خودکاری را که در دست داشت مستقیم به صورت پسرش کوبید و... فریاد جگرخراش هادی به آسمان رفت و خون از چشم چپ وی فواره زد و پیر مرد محضردار وحشت‌زده شدو خانم بهجتی ـ مادر هادی ـ بر سر زنان داخل اتاق پرید و... اما بهجتی، که انگار دیوانه شده بود، دست دراز کرد و گلدان چینی بزرگی را از روی میز برداشت تا بر سر پسرش که جلوی پایش نشسته بود و فریاد می‌زد، بکوبد و... که محسن با همهٔ غیضی که در دل داشت، طوری با سرش به صورت بهجتی کوبید که نقش بر زمین شد. من نیز به کمک هادی رفتم، اما او فقط فریاد می‌زد: نگذارین بره... نگذارین حاج آقای محضردار بره... خواهش می‌کنم...

پیر مرد محضردار که ترسیده بود، ایستاد و بعد نشست و.... صحنهٔ امضای دفتر توسط هادی که یک چشمش غرق در خون بود، یکی از جانگدازترین صحنه‌هایی بود که در تمام طول دوران خدمتم دیدم! خون از سر و صورتش بیرون می‌زد، مادر و خواهرانش ضجه می‌زدند، نیاز بود زودتر به بیمارستان برود، اما فقط یک جمله را زمزمه می‌کرد: «من باید دفتر رو امضا کنم... این حق مادر و خواهر و برادرای منه... من باید امضا کنم» و بعد در حالی که قطرات خونش صفحهٔ دفتر را قرمز کرد، امضایش را پای دفتر انداخت!

○

هادی بر خلاف اصرار خانواده‌اش از پدر شکایت نکرد و می‌گفت: اگر ازش شکایت کنم، احساس می‌کنه تقاص پس داده... ولی اینطوری که توی خونه راهش ندیم و من و خانواده‌ام با هم راحت زندگی کنیم، پدر تقاص سنگین‌تری پس خواهد داد... ضمن اینکه من با یک چشم هم می‌تونم دنیا رو ببینم!

○

از آن به بعد دیگر هیچکس در محل، آقای بهجتی را مثل سابق با «هارت و پورت» ندید... او تا روزی که مُرد، فقط با اسکناس‌هایش زندگی کرد!

■

Varian®
Haircolor Shampoo
60 ml

شامپو رنگ موی واریان
برای خانمها و آقایان

- رنگ کردن مو فقط در ۱۵ دقیقه
- مخصوص موهای سفید و خاکستری
- دارای آمونیاک کم
- حاوی ویتامین C
- با روش مصرف سریع و آسان
  ۳ پیمانه رنگ + ۱ پیمانه اکسیدان
- در ۶ رنگ طبیعی و واقعی
- با خاصیت شستشو و نرم کنندگی مو
- موهای شاداب و با طراوت
- ثبات و ماندگاری طولانی رنگ
- ژل با مصرف آسان و تمیز

فروش در داروخانه ها و فروشگاههای معتبر آرایشی وبهداشتی
تلفن کارخانه: ۸-۴۹۴۳۱۴۶-۰۱۹۲ E-mail: Info@nmclab.com

در حلقه رندان

حلقه‌دار: رضا رفیع

raffie.persianblog.com

## آی جماعت، چطوره احوالتون؟ (۳)

**ابوالفضل زروئی نصرآباد**

بازم همون دوره بی‌سواتی
قربون اون حرفای عشق لاتی
قربون اون «مخلصتم، فداتم»
قربون اون «من خاک زیر پاتم»
قربون اون حافظ روی تاقچه
قربون حسن یوسف تو باغچه
قربون مردمی که مردم بودن
اهل صفا، اهل تبسم بودن
قربون اون دوره تردماغی
قربون اون تصنیف کوچه‌باغی
قربون دوره‌ای که خوش‌بینی بود
تار سبیل‌ها چک تضمینی بود
مردای ناب و اهل دل نداره
شهری که بوی کاهگل نداره
بوی خوش کباب و نون سنگک
عطر اقاقیا و یاس و پیچک
بوی گلاب و بوی دود اسفند
جمع قشنگ اشک شوق و لبخند
توی ایوون بوی خیار تازه،
تو سفره‌ای پر از پنیر و ریحون
بوی سلام گرم مرد خونه
تو حوض خونه، رقص هندوونه
بوی خوش کتاب‌های کاهی
تو امتحان کتبی و شفاهی
قدم زدن تو مرز خواب و رویا
خدا، خدا، خدا، خدا، خدایا!

□

آی جماعت، چطوره احوال‌تون؟
چی مونده از صفای پارسال‌تون؟
نگین فلانی از لطیفه خسته است
خدا گواهه من دلم شکسته است
با خنده شماس که جون می‌گیرم
برای تک‌تک شما می‌میرم
حتی اگه فقیر و بی‌پول باشید
دلم می‌خواد که شاد و شنگول باشید
خونه‌هاتون چرا خوش‌آب و رنگ نیست؟
چی شده؟ خنده‌تون چرا قشنگ نیست؟
حرفهای گریه‌دار نمی‌پسندین؟
می‌خواین یه جوک بگم کمی بخندین؟

... ادامه دارد

## فال با خال

**دکتر ذبیح‌الله شاهمرادی**○

اگر خالت بود همرنگ مویت
بگویم زندگی خندد به رویت
اگر خال تو باشد رنگ قارا
امیدوارم خدا بخشد شما را
اگر خالی که داری هاله[1] دارد
اگر درمان نیابد، ناله دارد
اگر خالی به روی پلک داری
به تو گویم که کلی ملک داری
اگر خالی بلو[2] در دست داری
تو یاری خوشگل و سرمست داری
اگر خالی بود اندر دهانت
پس از صد سال رسد جان بر لبانت
اگر خال تو باشد دیس پلاستیک[3]
بیاد زودتر به جراحی پلاستیک
اگر خال تو باشد در کف دست
ز جام عشق هر دم می‌شوی مست
اگر خالت بود روی فرونتال[4]
جدا سازم، بکن یک گوشه‌ای چال
اگر خال تو باشد روی پاهات
نگارت را تو با «رخ» می‌کنی مات
اگر خالی شبیه خال هندوست
رموزی در اشارتهای ابروست
اگر خالی بود در گوشه لب
عزیزی در فراقت می‌کند تب
اگر خالی کلان داری به بینی
چو بردارم جهان بهتر ببینی
اگر خالت بود بین دو دیده
تو زود عاشق شوی ای ورپریده!
اگر خال تو چون قلبت سیاه است
اگر من برندارم، اشتباه است
اگر خالت بود بر لاله گوش
تو هیچ کس را مکن هرگز فراموش
وگر از جای خالت شرمساری
دگر فالت نگویم، آیم‌ساری[5]

□

بیا جانم نگو خالم قشنگ است
ز دید ما طبیبان، خال ننگ است
اگر خالی تو داری روی پوستت
بیا اندر مطب همراه دوستت
تو هر خالی به روی پوست داری
جدایش می‌کنم گر دوست داری
اشارت گر کنی، من خال کندم
گمان هرگز مبر من خالی‌بندم
اگر باشد بدن از خال، خالی
برای زیستن هم نیست حالی
خلاصه، یا که من خالی درآرم
و یا جایی دگر خالی بکارم!

---

○استادیار گروه پوست دانشگاه علوم پزشکی اصفهان

توضیحات: [1]ـ خالی هاله‌دار: اطراف خال با یک هاله سفید احاطه شده است [2]ـ Blue: آبی [3]ـ خال Dysplastic: نوعی از خالها که خطر بدخیمی در آن بیشتر است. [4]ـ Frontal: پیشانی [5]ـ I'm sorry: متاسفم

## یا این‌وری یا آن‌وری

**محمدرضا عالی پیام (هالو)**

گاهی به سیرت چون پری، گاهی چو دیو بد ادا
یا دیو باش و یا پری، یا این‌وری یا آن‌وری
گاهی رفیق قافله، گاهی شریک دزدها
ای که چو مار ده سری، یا این‌وری یا آن‌وری
گه با رعیت هم‌غذا، گه یار غار کدخدا
یا نعمتی یا حیدری، یا این‌وری یا آن‌وری
یک روز خنجر می‌زنی بر پشت یار و آشنا
یک روز با او می‌پری، یا این‌وری یا آن‌وری
هر روز با یاری دگر، هر شب به عشقی مبتلا
روز آمنه شب‌ها پری، یا این‌وری یا آن‌وری
گاهی به دستت جام می، گاهی هم از روی ریا
تسبیح با انگشتری، یا این‌وری یا آن‌وری
بی‌ریش گاهی رپ رپی، با ریش در حزب خدا
دنیا گرفتن سرسری، یا این‌وری یا آن‌وری
یک‌روز مستضعف شوی، یک روز دلال از قضا
پوند و طلا را مشتری، یا این‌وری یا آن‌وری
جانا مذبذب گشته‌ای، مابین شیطان و خدا
موسی و گاو سامری، یا این‌وری یا آن‌وری
یارب برس بر داد ما، تا کی عذاب از آن ما
دنیا به کام دیگری، یا این‌وری یا آن‌وری
جانم سرآمد یا بکش یا درد ما را کن دوا
کو رسم بنده‌پروری، یا این‌وری یا آن‌وری
«هالو» تو یا رومی بشو یا زنگ زنگی ای بابا
الحق که تو خیلی خری، یا این‌وری یا آن‌وری

## پل

**مهدی تمیزی - اصفهان**

گفت درویشی لب زاینده‌رود
ای عجب احوال شهرم این حدود
بس که پل از بهر امت ساختند
امت بیچاره انبان باختند
ساز خوش‌آهنگ دولت در نواست
هر دو لنگ جیب ملت در هواست
از حساب دولتی دم می‌زنند
مال بیت‌المال را هم می‌زنند
پل چه گویم، شارعی بی‌فایده
لا سر و لا سینه و لا قائده
تحت پل در کوچه‌ای بن‌بست شد
رأس آن هم زورکی پیوست شد
ای بسا در بین پل‌ها صف زدند
از برای افتتاحش کف زدند
در میان هوچیان رندی نبود
تا بگوید شرح مفتاح کبود
گفت درویش از سر دلواپسی
روی پل گاوت بزاید می‌رسی!

وقتی از اخلاق یک فرد سر در نمی‌آوری، به دوستانش نگاه کن. ●مثل ژاپنی

نقاشی های شما

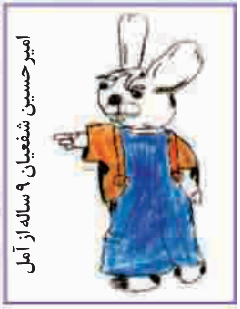
امیرحسین شفعیان ۹ ساله از آمل

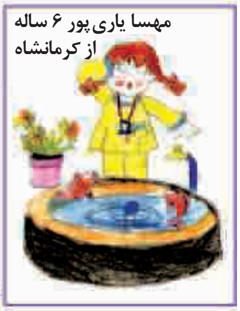
مهسا یاری پور ۶ ساله از کرمانشاه

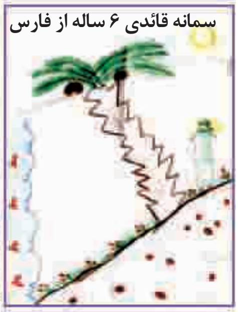
سمانه قائدی ۶ ساله از فارس

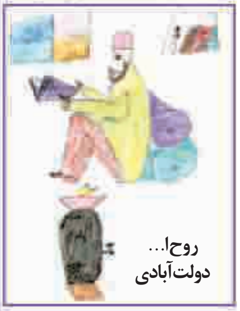
روحا... دولت‌آبادی

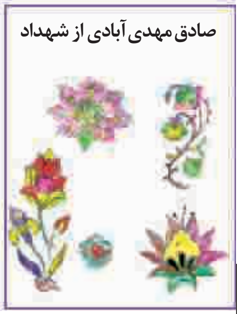
صادق مهدی آبادی از شهداد

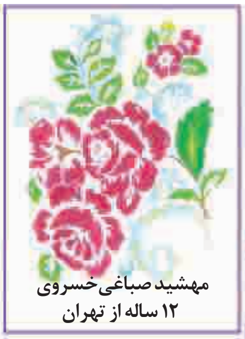
مهشید صباغی‌خسروی ۱۲ ساله از تهران

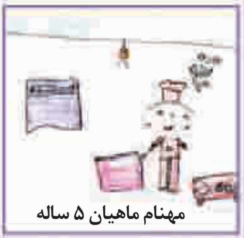
مهنام ماهیان ۵ ساله

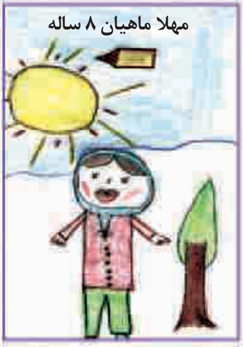
مهلا ماهیان ۸ ساله

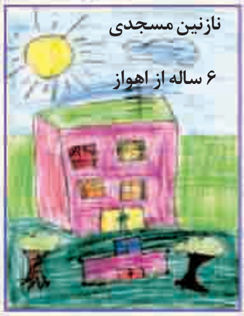
نازنین مسجدی ۶ ساله از اهواز

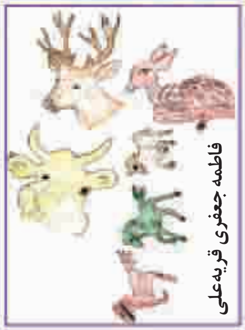
فاطمه جعفری قریه‌علی

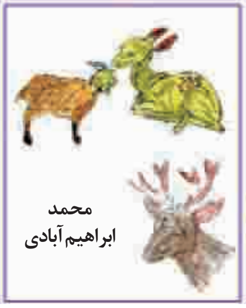
محمد ابراهیم‌آبادی

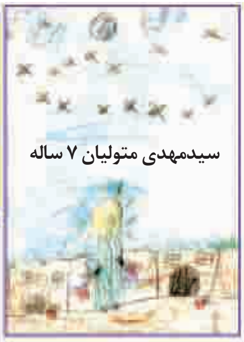
سیدمهدی متولیان ۷ ساله

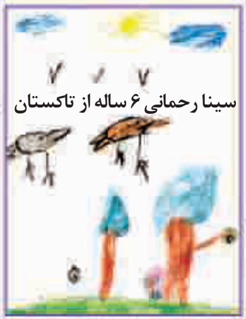
سینا رحمانی ۶ ساله از تاکستان

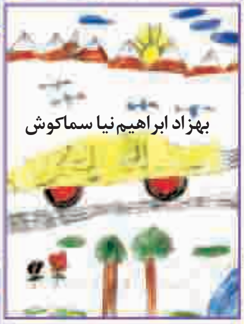
بهزاد ابراهیم‌نیا سماکوش

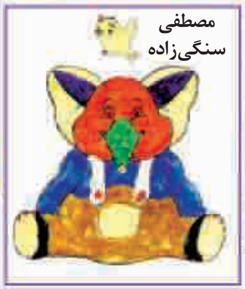
مصطفی سنگی‌زاده

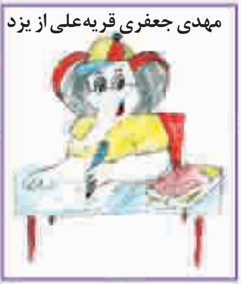
مهدی جعفری قریه‌علی از یزد

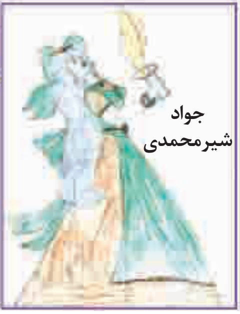
جواد شیرمحمدی

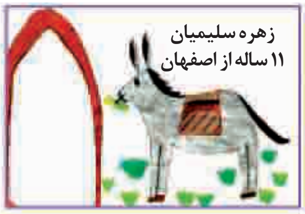
زهره سلیمیان ۱۱ ساله از اصفهان

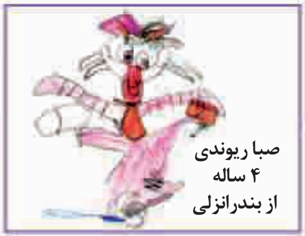
صبا ریوندی ۴ ساله از بندرانزلی

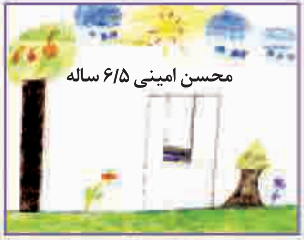
محسن امینی ۶/۵ ساله

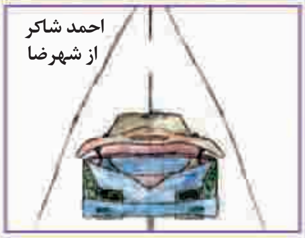
احمد شاکر از شهرضا

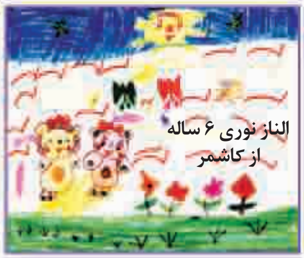
الناز نوری ۶ ساله از کاشمر

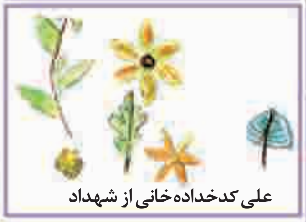
علی کدخداده‌خانی از شهداد

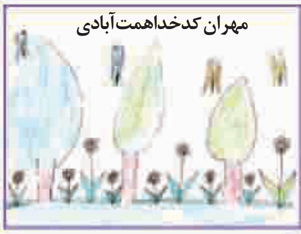
مهران کدخداهمت‌آبادی

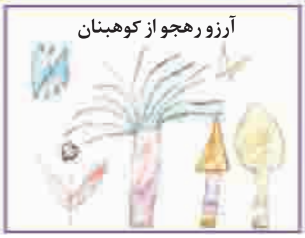
آرزو رهجو از کوهبنان

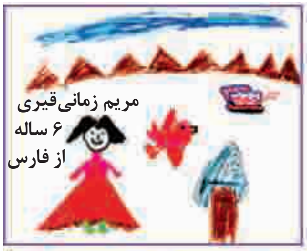
مریم زمانی‌قیری ۶ ساله از فارس

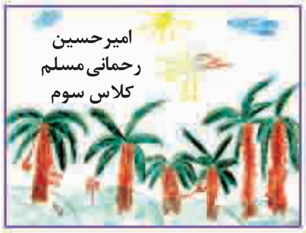
امیرحسین رحمانی‌مسلم کلاس سوم

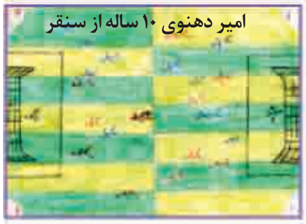
امیر دهنوی ۱۰ ساله از سنقر

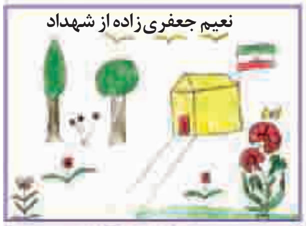
نعیم جعفری‌زاده از شهداد

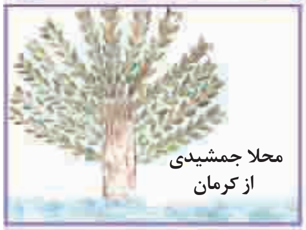
محلا جمشیدی از کرمان

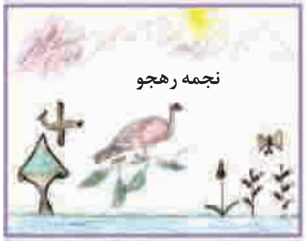
نجمه رهجو

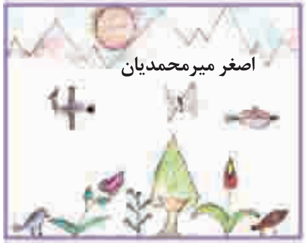
اصغر میرمحمدیان

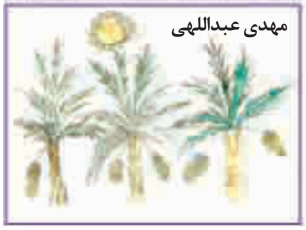
مهدی عبداللهی

« هو الشافی »

## مرکز مشاوره‌ی تغذیه‌ی میرداماد

# با استفاده از نرم افزار تغذیه‌ی دکتر کرمانی

## معجزه‌ای از هماهنگی بین علوم تغذیه، پزشکی و رایانه

## معجزه‌ای برای چاق‌ها و لاغرها

همایش زمستانه

**برای رسیدن به تناسب اندام، زیبایی و سلامت به چهار عامل نیاز دارید:**

۱ـ آموزشی فراموش نشدنی
۲ـ راهی علمی، دقیق و حساب شده
۳ـ برنامه‌ی مستحکم همراه با پیگیری‌های منظم
۴ـ اراده‌ای محکم، هدفی عالی و انگیزه‌ای قوی

**ما سعی می‌کنیم هر چهار عامل را برای شما ایجاد نماییم، به وسیله‌ی:**

۱ـ جلسات آموزش روش تغذیه صحیح دکتر کرمانی
۲ـ کتاب‌های معجزه‌ای برای چاق‌ها و لاغرها تألیف دکتر کرمانی
۳ـ لوح‌های فشرده (CD آموزش تغذیه)
۴ـ مشاوره با کارشناسان برگزیده‌ی تغذیه به صورت دو هفته یکبار

**شما می‌توانید قبل از فرا رسیدن نوروز به تناسب اندام، زیبایی و سلامتی برسید**

**ما به شما نه دارو می‌دهیم و نه استفاده از دستگاههای لاغری را پیشنهاد می‌کنیم، زیرا:**

سفره‌ها علت... قاشق‌ها وسیله... و دهان تنها راه است.
ما به شما می‌آموزیم چه بخورید، چگونه بخورید و کی بخورید
این بار نوبت شما است تا با اراده‌ای محکم و هدفی عالی این راه را بپیمایید...

**خدمات دیگر این مرکز:**

ثبت نام جلسات آموزشی تغذیه دکتر کرمانی (برای چاق‌ها و لاغرها)
ثبت نام جلسه ویژه‌ی آموزش پیشگیری و درمان پوکی استخوان
فروش تألیفات دکتر کرمانی و فروش ویژه‌ی کتاب جدید **پوکی استخوان**
(جهت ارسال کتاب برای شهرستان با دفتر تهران هماهنگی نمائید.)

پوکی استخوان
معجزه‌ای برای چاق‌ها و لاغرها
معجزه‌ای برای چاقها
معجزة للبدینین والنحفاء
معجزه‌ای برای لاغرها
۵۰ سؤال، ۵۰ جواب و ۵۰ پند برای لاغرها

تهران، بلوار میرداماد، خیابان نفت جنوبی، داخل محوطه‌ی روزنامه اطلاعات شماره ۳ ۰۹۱۲۲۵۱۹۵۰۳ ۰۲۱-۲۲۲۷۸۷۵۹ ۰۲۱-۲۲۲۷۸۰۰۸-۹

ACCU-CHEK
Active
mg/dL
104
10:38
14:04
M
S

- **اندازه گیری قند خون** در ۵ ثانیه
- مورد تائید **آزمایشگاه رفرانس** با دقت ۹۸٪
- کارکرد آسان، با **دفترچه فارسی**
- **۲۰۰ حافظه** با قابلیت ارتباط با کامپیوتر
- **با ضمانتنامه فارسی درمان یاب**

تنها نماینده رسمی **Roche Diagnostics** آلمان
در زمینه محصولات دیابت

- فروش در داروخانه‌ها و نمایندگی‌های سراسر کشور

(توزیع، پخش رازی)

Accu-Chek Accu-Chek Accu-Chek
درمان‌یاب نماینده رسمی
Accu-Chek Accu-Chek Accu-Chek
Roche
Accu-Chek Accu-Chek Accu-Chek
با ضمانت‌نامه دو ساله فارسی
Accu-Chek Accu-Chek Accu-Chek

برچسب اطمینان

با توجه به اینکه در بعضی موارد نوارها و وسایل **تاریخ گذشته** این دستگاهها توسط افراد متفرقه پس از تغییر تاریخ مصرف وارد بازار می‌شود، لطفاً در موقع خرید دستگاه، نوار و دیگر وسایل مصرفی به ضمانتنامه فارسی و **برچسب ایمنی درمان‌یاب** توجه فرمائید.

ACCU-CHEK
Active
50 TEST STRIPS
IVD
Roche

**شرکت درمان‌یاب تلفن: ۸۸۷۸۰۴۷۰**